

آنان نیز برگشته از سید یزدی پیروی می نمودند. از اینرو خواهند گمان او بسیار فروان میبودند. و از اینرو چون آن شماره «مجاهد» بیرون آمد، اینان رنجش سختی نشان دادند. گفته میشد کسانی چون آنرا شنیده اند با دو دست سر خود کوفته اند. این نمونه ای از دل بستگی مردم بمجتهدان نجف میبود. برخی از خود مشروطه خواهان نیز از آن گفتار رنجیدند و بسیاری از آنانکه در میان دینداری و آزادیخواهی جای میداشتند بیکبار از آزادیخواهان بریده بدشمنان ایشان پیوستند.

گناه سید محمد بسیار بزرگ شمرده میشد. انجمن توفیق که گفتیم برخی از نمایندگان چندان که مبیایست دل بستگی بمشروطه و آزادی نمیداشتند، یکی از آنان انگلی میبود که خود از ملایان و مجتهدان شمرده میشد، اینان چه بنام دلجوئی از مردم و چه از راه قهر و باور خود، دشمنی سختی با ابوالضیاء نشان دادند، و با آنکه آشوب تهران در میان، و سران آزادیخواهی سرگرم آن میبودند، اینرا کنار نگذاشته دست کاری نمودند. انجمن توفیق ای بنام بیزاری از آن گفتار بیرون داد که سرا یا زشتگویی از ابوالضیاء میبود، و در روزنامه انجمن بچاپ رسید. سپس ابوالضیاء را بانجمن آورده پنا بودن انگلی و دیگران بازارش پرداختند، و با دستور انگلی پاهایش را بتنگ بستند چوب زدند، و باین دژ رفتاری بس تکرر دستور دادند که از شهر بیرون گردانند. بیچاره ابوالضیاء ناسزایی را که در زمان خود کلمگی ندیده بود در زمان آزادی دید.

این سخن از آقای بلورست که ابوالضیاء را پس از چوب خوردن من بخانه خود آورد و برای دلداری داده بنوازش پرداختم، و چون چند تن از سواران شاهسون را بر گمارده بودند که او را از شهر بیرون برند من دانستم که اگر این بدست شاهسون سپرده شود، چون نام او را ببیدنی شنیده اند، بیگمان در راه او را خواهند کشت. از اینرو شبانه ابوالضیاء را از شهر گریز اتیتم و بدست شاهسون ندادم.

## گفتار نهم

### پندگویی و بار دیگر گمانش آغاز یافتی

در این گفتار سخن رانده میشود از آشوب میدان توپخانه و از داستانهای دیگر که پس از آن رخ داد تا بیقاعد بسیاران دارالفوری

چنانکه گفته ایم کسین عباس آقا آتایک را ترسی در دلهای درباریان بدخواهیهای سعد الدوله و امیر بهادر و دیگران که گمان میرمت پدید نیامد کم ترس از دلهای بیرون رفت، و محمد علی میرزا و درباریان و دیگر بدخواهان مشروطه نیز دوباره بدخواهی آغاز کردند. در این هنگام گذشته از شاپشال و امیر پیادر و اقبال الدوله و مجلل السلطان و دیگران که گرد شاه را گرفته او را بسه ایستادگی در برابر مجلس دلیرتر میگردانیدند، سعدالدوله نیز یکی از دشمنان بزرگ مشروطه گردیده در براندگیختن شاه به دیگران پیشی می جست.

اینمرد از هنگامی که از مجلس کناره جست، با مشروطه دشمنی نشان میداد. ولی چون وزیر خارجه گردید و کارکنان آزادیخواه آن وزارتخانه او را پذیرفتند کینه او با مجلس و مشروطه بیشتر گردید و در کوششهایی که بهمنستی دیگران در دربار میکرد بافتاری بیشتر نمود.

از دیر باز این سخن در زبانها میبود که سعدالدوله و امیر بهادر دشمنیهای نهانی بر ما میکنند و پزیران مشروطه نیز نگاه میروزند، گفته میشد حاجی شیخ فضل الله نوری، و بلکه حاجی شیخ مرتضی آشتیانی نیز با آنان همراه میباشند. این گفتگو در مجلس نیز بمیان آمد و نام سعدالدوله آشکاره برده شد.

چنانکه گفتیم کمسیون مجلس سیصد و هشتاد هزار تومان از دریافتی سالانه دربار کم گردانید، و محمد علی میرزا آنرا بروی خود نیاورده رنجش نمود، و پس از این کم گردانیدن بود که او بمجلس رفت و در آنجا سوگند خورد. لیکن در این هنگام که سعدالدوله و عهدستان او بکار پرداختند این کم گردانیدن را يك دستاویز نیکی برای خود دانسته بسودجویی از آن برخاستند. بدینسان که با سرداران (قادر چیان) و شترداران و

فرانسان و سایر ایداران و دیگر اینگونه کارکنان کم ارج دربار چنین وانمودند که مجلس سالانه آنان را بریده است و محمد علی میرزا را بآن واداشتند که از پرداختن پول بآنان سر باز زند. در حالی که آن سصد و هشتاد هزار تومان از جاعای دیگری بریده شده و به سالانه آنان هیچ پیوستگی نداشت.

با این سخن آندسته از کارکنان دربار را که گروه انبوهی و خود مردان ناتراشیده و در آگاهی می بودند، بدشمنی با مشروطه و مجلس برانگیختند. آنان بنده پندی پرداخته بایست و آنسو میرفتند و مشروطه و مجلس دشنام میدادند. هر چه گفته میشد که از شما چیزی کاسته نشده نمی خنابید، یکروز هم بخانه ناصر الملک رفته پیشزمی بیش از اندازه نمودند. تئولداران و دیگران که از مشروطه رنجیده بودند باد آتش اینها میزدند.

از آنسوی سددان دوله و عمدستان اوشها با هم نشسته تیرنگها میریختند. حاج شیخ فضل الله و سید علی یزدی و بنیادگزاران، انجمن فتوت، نیز هر یکی نشستهایی بر پا مینمودند و بگفتگو میپرداختند. روی هم رفته يك جنبش خیانی بزیان مشروطه در میان بود، و چند دست با هم میکوشیدند.

در این میان محمد عنیمیرزا نمایندگان را از مجلس بدربار خواست و چند تنی، که یکی از آنان حاجی سید نصرالله میبود. به آنجا رفتند. محمد غلامیرزا نخست گفتاری رانده سپس دستخط درازی را که از پیش نوشته و آماده گردانیده بود به یکی از درباریان دستور داد که بخواند. خوانش از گفته و نوشته دو چیز میبود: یکی آنکه مجلس از مرز خود میگذرد و بکارهای دولت با قوه مجریه در می آید. دیگری اینکه انجمن حاکی بر او انی بنیاد یافته مایه آشوب پایتخت میباشد. میگفت از روی قانون اساسی مجلس باید تنها قانون گزار و بکار دیگری نیردازد. ولی این مجلس باید آن میباشد. آنچهها نیز آسایش و ایسای شعور را بهم عوزند و بهمه کارها از سیاسی و دولتی در میانند. اگر اینها برای نگهداری مجلس است من خود سوگند خورده ام و آن را نگه خواهم داشت.

پیدا است که این سخنان را که رویه قانونی میداشت سددان دوله یاد داده، و خوانششان این بود که آزادخواهان را بنام قانون دست بندند و این ایرادها بیکبار بیجا نمی بود. زیرا تا پوشیده نیست که مجلس تنها بقانون گذاری بس تکرر بکارهای دولت با و قوه مجریه نیز در می آید. ولی این از راه ناچاری میبود. زیرا دولت تا نمیتوانست از کار باز میایستاد و پروای قانون نمینمود، و مجلس ناچار شده بقشار و خشنگیری میپرداخت. گذشته از آنکه این مجلس نخستین مجلس و خود بنیاد گزار مشروطه و قانون میبود که نمی توانست بر رفتار ساده دیگر مجلهها بس کند. بویژه در برابر یکدو تنی که سر رشته دار آن محمد علی میرزا میبود. آن گفته شاه جز عنوان بترنگ نداشت و خود تیز میداشت که مجلس بکار نا بجایی برنخاسته است.

اما انجمنها راستست که اینها در هر پدشامندی جنب و جوش مینمودند، و برخی از آنها بسیار پیمایه بوده چرمایه آشوب نشوایستندی بود. از آنسوی چنانکه خواهیم دید در روز سختی کاری نیز از دست آنها بر نیامد. با اینحال خود پشتیبانی برای مجلس نمرده میشدند و بهر حال یابستی باشند. آزادخواهان تهران زاهی بهتر از این برای کوششهای خود نیافته این را برگزیده بودند. بهر حال در چنان هنگام تورش گلمه از آنها بیجا میبود.

این گفتگو روز چهارشنبه پنجم آذر (۲۰ شوال) بود. شاه گفته های خود را با این سخن بنیادان رسانید: دشما هم بروید در این سه چهار روز مذاکرات لازمه نموده رأی خودتان را تا روز یکشنبه بیابید و اطلاع دهید.

فردا پنجشنبه در مجلس گفتگو از این زمینه بمیان آمد و دستخط شاه خوانده شد. نمایندگان سخنان بسیاری گفتند. در این زمینه که مجلس جز به پایای خود نپرداخته و از مرز خود نگذشته. انجمن عازین مایه آشوبی نمی باشند. چنانکه آشوبهای بسیاری در همین تهران رخ داده که انجمنها در هیچیک از آنها دست نداشته اند. از اینگونه سخنان بسیاری رانده بآن شدند که پاسخی نوشته بشاه بفرستند. سپس در نشستهای دیگر همین گفتگو را دنبال کردند و سرانجام پاسخی نوشتند.

در این زمینه که مجلس هرچگاه با از مرز خود بیرون نهد. این دولتست که باید مرزی برای خود شناسد و جلوگیری را بکیرد.



۱۵۴ پ

مؤتمن الملک

(یکی از نمایندگان دوره یکم)

اساسی آزاد است. ولی هرگاه بقانونی نتواند بابت دولت جلوگیری. این نامه را نوشته بادت نمایندگان بنویسند. از دربار بار دیگر نروم و دورویی نموده چنین گفته بودند: خواست ما آرایش و سادان کشور و آسایش مردم است و آرزو ما خواست دیگری نمی داریم. بدینسان برده گشی نموده بودند.

سست کاریهای  
مجلس

لیکن با اینحال راستی پوشیده نمانده ، پیدا میبود که يك نقشه بیم آوری در میان میدارند ، و هر زمان نشانه دیگری پدیدار میگردد . از جمله در این روز ها شاه یساعیر بهادر عنوان « کشیکچی باشی » داد ، بی آنکه وزیر جنگ آگاه گردد ، و او نیز از آذربایجان هفتصد تن سوار به تهران طلبید ، آن بی پروایی بوزیر جنگ ، و این طلبیدن سوار ، هر یکی نشان دیگری از بدخواهی و کوششهای بدخواهانه در بار میبود .

فرستادن قزاق و سواره ساوجیلاغ ، که بفرمانفرما نوید داده بودند بیکبار در کنار مانده ، بجای آن در عرکجا که یکی از حواداران دربار میبود دستور مقررستاندند که مردم را باشوب برانگیزد . شیخ محمود ورامینی که از دیر باز بدشمنی بمشروطه برخاسته و در آنجا بنام شده بود شاه و خلعت و برایش فرستاد ، در همان روز ها کاغذی بدست وزیران افتاد که گفته میشد با خط خود شاه بوده ، که به تنگابن برای پسران سیه دار نوشته و بتان دستور داده که مردم را باشوب برانگیزند ؛ رویهمرفته در هیچ جا از داغزنی و دزدی جلو نمی گرفتند ، و چنانکه در جای خود خواهیم آورد در همین روز ها بود که نایب حسین کاشانی فرصت بدست آورده بگردد آوردن پیروان و خدمتستان پرداخت .

یکی از نویسندگان اروپایی که این هنگام در تهران میزیسته این داستان را نوشته چنین میگوید : « آنچه بیک اروپایی شگفت می نماید آنست که با نبودن هیچگونه جلوگیری ، نه خون ریخته میشد و نه آشنائی در کارها رخ می داد . مردم بیکبار خود سر میبودند ، ولی آسایش و ایمنی نیز بحال خود میبود . اگر چنین حالی در یکی از کشورهای اروپا رخدادی سراسر کشور بخون آغشته شدی ، و آتش و شمشیر همه چیز را از میان برداشتی ، (۱) .

شگفتتر آنکه در برابر آمادگیها و دشمنیها که از دربار و عواداران آن پدیدار میشد ، مجلس جز بی پروایی نشان نمیداد و برای جلوگیری برنمبخت . یا آنکه در یکی از نشست های نهانی مجلس در این زمینه سخن بمیان آمد و ناصرالملک که سر وزیر میبود ، پرده بر راستی نکشیده آشکاره گفت میدانند که در نهان کوششهایی بزبان مجلس کرده میشود . آن سواره خواستن امیر بهادر که دلیل آشکاری بآماذگری دربار میبود در مجلس نیز گذشکو از آن بمیان آمد و برخی نمایندگان آنرا دستاویز گرفته بسخنان کندی برخاستند . لیکن بهمان تندگویی پس کرده بیاد نیاورند که باید در پی چاره و جلوگیری باشند .

مجلس توانستی آزادیخواهان را بخردن تنگ و افزار جنگ و او دارد ، و یا از

شهرهای دیگر تفنگچی بخواند ، و بصرحال بسیج نیرو کند . توانستی محمدعلیمیرزا را بنام سوگند شکنی از پادشاهی بردارد . و بایک کار دلبران نقشه های او را از هفتایش اندازد ، چنانکه همین کار را پس از چند روزی انجمن تبریز کرد و محمدعلیمیرزا را دست بسته گردانید .

در این هنگام ظل السلطان در تهران ، در آرزوی تاج و تخت میزیست ، و در آنراه برخی کوششهای نهانی مینمود (چنانکه روزنامه تمدن را بنوشتن گفتار در باره خود بر- می انگیزخت) . مجلس توانستی او را عهدست خود گرداند و برخ محمدعلیمیرزا کشد و بدینسان دست و پای او را بندد .

ولی بهیچیک از این راهها بر نخواست ورشته را بدست پیشامدها سپرد . بگفته برخی از خودشان ، میخواستند کار را باستمدارگی از پیش برند و نیازی به بسیج نیرو نمیدیدند . این يك اندیشه خامی می بود که در دل های برخی از پیشروان جا میداشت . چون از نخست همیشه کار را با جوش و جنب و شور و خروش پیش برده بودند ، این دستاویزی بایشان داده میخواستند جز از آن راه بکاری نپردازند .

بدتر از همه آنکه در همان روزها انجمن های تهران در یکجا گرد آمده ، پس از گفتگو پناه ای فرستاده در آن خواستار شدند که سعدالدوله و امیر بهادر را از دربار بیرون گرداند ، و چنین نوشتند که اگر بیرون نکند خود توزه بکار خواهند برخاست . سپس نیز همین انجمنها هر روز در مدرسه سپهسالار گرده آمده ملك المتكلمین و سید جمال گفتار هامی راندند و از شاه و دربار بد گوییها میکردند ، و بنام « ملت ایران » پیامها بوی میفرستادند . همه اینها را میکردند و هیچگاه بیادشان نمی افتاد که بنبرو نیز نیاز میدارند . توگفتی هیچ نمی فهمند که شاه اگر بخواهد آنان را بازور تنگ از هم پراکند و مجلس را از ریشه کند . توگفتی چنین چیزی را باور نمی کردند . در اینجاست که باید گفت بسیار خام میبودند .

شگفتتر آنکه چه مجلس وجه این انجمنها ، باری آگاهی شهر ها نمی فرستادند و از آنها باری نمی طلبیدند . همانا از خام اندیشی نیازی نمیدیدند ، و همان جوش و جنب و شور و خروفت خود را برای جلوگیری از دربار بستمه می بنداشتند .

حال بدینسان پیش میرفت ، تا روز شنبه بیست و دوم آذرماه ( ۸ ذی القعدة ) کابینه ناصرالملک ، که آشوب را نزدیک دیده از آن دوری میخواست ، از کار کناره گرفت و چگونگی را بشاه آگاهی داد ، و خواهیم دید که فردای آنروز چه غوغایی برخاست .

این نمونه ای از رفتار ناصر الملک میباشد . اینمرد همین اندازه میخواست که با آزادیخواهان دشمنی نماید و آنانرا نرنجاند و پیش از این عمرای نشان نمیداد . مردیکه در انگلستان درس خوانده و معنی راست مشروطه و سود های آنرا میدانست ، جدایی میانه آن با خود کامبگی نمی گذاشت ، و کمترین دلبنسنگی بمشروطه نموده کمترین

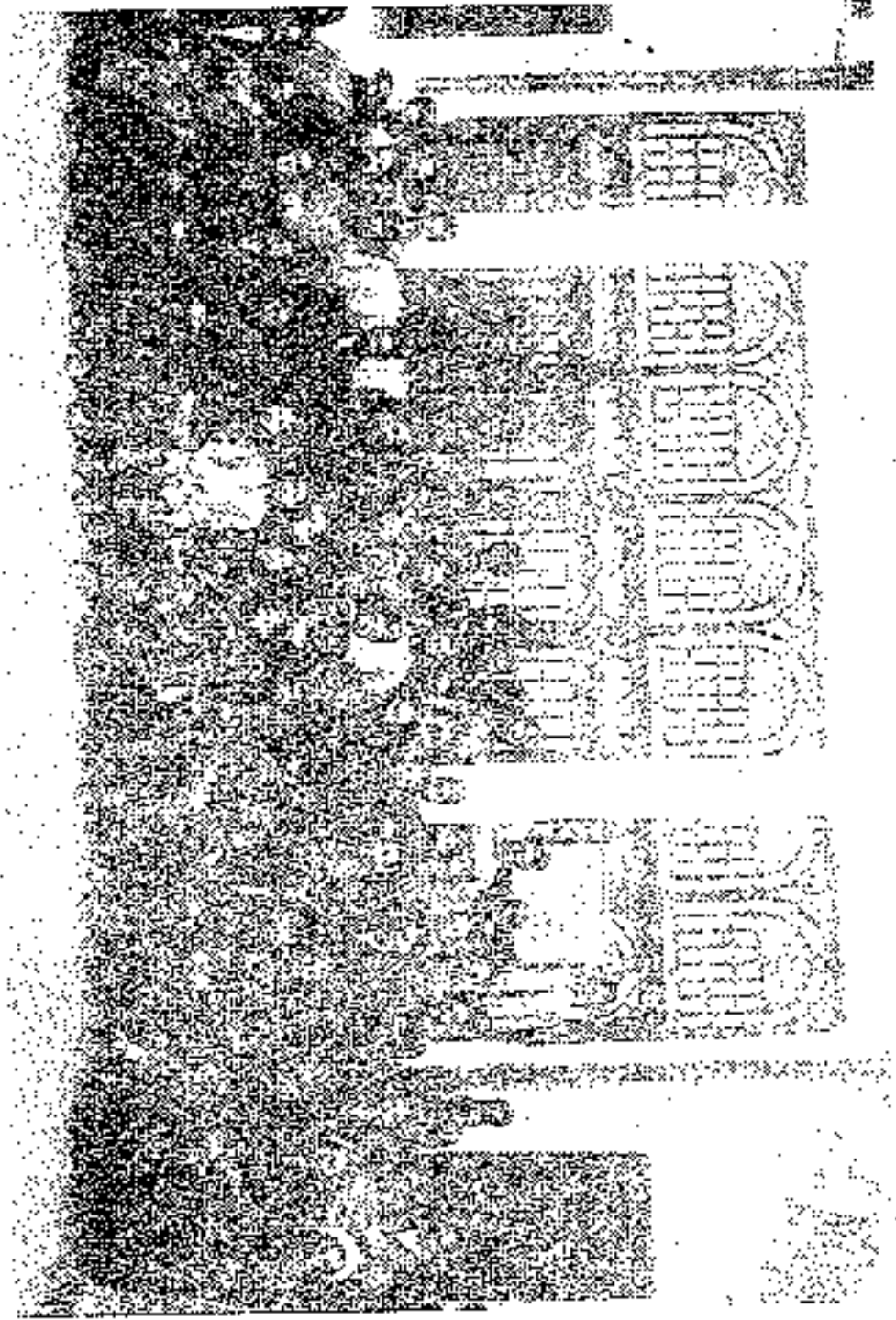
زیان را در راه آن بخود هموار نمی گردانید. با اینحال مردم ارجی باو و مانند گانش  
مبگر آوردند و آنانرا دلسوز کشور و توده می شماردند.

چنانکه گفتیم بدخواهان بسیج افزا می کردند، و چون یازدهم یافت  
روز یکشنبه بیست و سوم آذرماه (۹ ذی القعدة) بکار برخاستند.  
**تاختن بمجلس و آغاز آشوب**  
اعرور آفتاب تازه برآمده بود که دسته ای از اویاتان سنگلج  
به پیشروی مقتدرانجام، و گروهی از بیسر و سامانان چانه میدان  
بسر دستگی صنیع حضرت، هر کدام از گوی خود راه افتاده رو سوی مسجد سه سالار  
روان شدند، و چون آن خیابانها گیشته به آنجا رسیدند دو دسته بهم پیوسته یکی  
گردیدند.

چنانکه گفته ایم در این روزها مدرسه سه سالار جایگاه انجمنها میبود که روزها  
در آن گرد می آمدند. امروز نیز انجمنی از باشندگان آنها در مدرسه میبودند، و چون  
این دو دسته در آمدند دانستند که از سوی بدخواهان فرستاده شده اند، لیکن پروا  
نمودند. اما ایقان چون زمانی بودند و بیاسودند، ناگهان بهیامو برخاستند و بمجلس  
و مشروطه دشنامها سرودند، و با این هاپیوی و عریبه از مدرسه بیرون آمده رو سوی  
مجلس نهادند. مجلسیان در پرویشان بستند، و ایقان رسیده چند گزوله بدر زدند، سپس  
بسنگ بازان پرداختند. ولی چون یکی دوتن از مجاهدان با تفنگ بالای مناره ها رفته  
شایک آغاز کردند ایستادگی نیارسته غمچنان عریبه کسان و دشنام دهان باز گشتند و رو  
به میدان توپخانه نهادند.

زیرا در میدان توپخانه استرمداران و شترداران و زنبور کچیان و فراتان و توپچیان  
و غلامان کشیکخانه و سربازان فوج امیر بهادر و دیگران که گروه پس انجمنی میبودند،  
گرد آمده چادرهای دولتی را می افراشتند، و آشپزخانه بزرگی برپا میگردانیدند.  
این نقشه محمد علی میرزا میبود که با دست ایقان مجلس و مشروطه را براندازد. از اینرو  
میدان توپخانه را کانونی برای خود میگردانیدند. از آنسوی در نتیجه عیاهو بازارها بسته  
و دشمنان مشروطه از عرسو رو به میدان آورده ایقان می پیوستند. استرمداران و شترداران  
فا تراشیده در آگاه، و اویاتان سنگلج و چالمیدان، و دینداران عسیمی تیره درون بهم  
آمیخته، با یک شادی و جوش و خروش می آمدند و عیرقتند، و بیایی دشنام و نفرین مشروطه  
و آزادی از دهان بیرون می ریختند. سپس چون چادرها افراشته گردید و دستگاه سامانی  
گرفت سید محمد بزنی و سپه اکبر شاه و دیگران از روضه خراتان و واعظان، بستر  
رفته بشپوه خودشان سخن پرداختند و از نکوهش و بدگویی مشروطه باز نایستادند.  
گویا این جمله ها از همان روز پزاینها افتاد: ما دین نبی خوانیم، مشروطه نمی -  
خوانیم.

ایقان در اینحال، در دربار و مجلس نیز کارهایی رخ میداد. در دربار امیر بهادر



پ ۱۵۵

این پیکره نشان مبدع جشن دیستانهای تبریز را که در حیاط انجمن یا بیرون اجلاسات  
(و در لکنان گرفته شده. این پیکره در آغازهای سال ۱۲۸۷ برداشته شده.)

بغیروزی خود یانیده از اینسو بآنسو میشتافتند. سعدالدوله پادشاه از عسکالی و راهبانی باز نمی‌ایستاد. امروز لیاخوف فرمانده بریکاد قزاق نیز در دربار دیده میشد. قزاقان را که گنجه بودند بسا و صلاح فرستند برای امروز در تهران نگه داشته بدستابز جلوگیری از آنسب. در میان توپخانه پاسبانی گزاردهند.

امادرمجلس، چنانکه گذیم هیچگونه آمادگی در میان نمی‌بود. با اینحال نمایندگان ایستادگی و پافشاری نمودند. «دینسان که شادروانان بهیجانی و احتشام السلطنه و دیگران که برای کارهای کم-یوتی به بیمارستان آمده بودند. از پشامد شریسته پراکنده نشدند. دیگران نیز از بیرون بتجا شفاخته همکاری نمودند. همچنین آزادیخواهان از دور و نزدیک آهنگ آنجا کردند. چنانکه بدخواهان مشروطه در میدان توپخانه گرد عیامدند نیکخواهان نیز در بیمارستان و مدرسه پهبسالر گرد آمدند. این رفتار مجلس دلیرانه و بخردانه میبود.

یکی از نمایندگان آذربایجان ( همانا عبدالنونه ) داستان آنروز مجلس را نوشته و بتیریز فرستاده که در روزنامه انجمن بچاپ رسیده و ما اینک بخشی از آنرا در اینجا میآوریم :

صبح یکشنبه ... زودتر از هر روز وارد مجلس شدم دیدم رئیس و چند نفر از رجاء دولت مثل مین الدوله و غیره در آنجا هستند آقای آقا سید عبدالله عم تشریف آوردند و معلوم شد در مسجد سیسالار مرحوم که در آنسال مجلس است از آنجمله جمعیتی در کار است جمع شدن هستند و صنیع حضرت و مقتدر نظام عم یا بجا آمده یا جمعیت خود در جای مخصوصی از حیاطهای مسجد حاضرند رئیس محض اینک از قتل و فساد جلوگیری کرده باشد علاوه الدوله و مین الدوله برادرش را بی جمعی از محترمین فرستاده ظل السلطان و بدنامیت قریب منزل حاضر شده و رفته اند ضد الحک و نایب السلطنه را بیاورند که پندامی از طرف مجلس باعلیحضرت عداوتی ببرند آقای آقا سید عبدالله که در آن دقیقه صنیع حضرت را یکی از خیرخواهان و طرفداران خود قریب میگردند کسی را فرستادند او را از مسجد بحضور آقا آوردند .

آن خبیث آمد و آقا را قریب داد که من برای مذاقعه مجلس آمده ام از سوره ... قصدی که مقتدر نظام دارد با سایرین ولسی همیشه بیرون رفت بفاصله ده دقیقه در خیابان بیرون مجلس هنگامه و غوغایی بلند شد و مذاقب آن غوغا هجوم ازادل و اوپاش بدرمجلس و شیک تفنگ و طپانچه بدرمجلس .

معلوم است درحالتیکه در تمام مجلس سه تفنگ سردار بی تفنگ و جمعی قزاقی در بی تفنگ با چند نفر وکیل بی خیال و آقای آقا سید عبدالله و چند نفر از محترمین باخند و قریب چنین سوره قصه و جساتی علی الخفه چه اضلال و هرج و مرجی تولید میکنند قوراً بدرمجلس را بستند و حاضرین بنکر مدافعه برخاستند ... از طرف حاضرین انجمنها که

در مجلس بودند گویا فقط دو سه نفر با تفنگ در روی سنگرهای مسجد و مناره ها ، قبل از وقت حاضر شدند بودند يك تفنگ که از طرف آنها خالی شد جمعیت در مجلس را ،

- متفرق ساخت و
- ازادل و اوپاش
- جارت خودداری
- در درب مجلس
- تکرده عیامو کتان
- و به مشروطیت بد
- گویانرو بمیدان
- توپخانه نهادند...
- هر دقیقه قصد هجوم
- به مجلس در افواه و
- از آنجا جاری و با
- تلفن هر آن خبر
- موحشه مرسیه از
- این طرف چهار
- تفنگدار به تهیه لوازم
- مدافعه مبارعت
- کردند ابتدا حاضریم
- و میآمد که هست قبضه
- تفنگ با قدری
- دقتنگ که توبه کردیم

• تصور کردیم که :

• قشون سلم و تور عم یا ما برابری نمیتواند قوراً تفنگهای بی تفنگ سربازان را بر کرده بیرج و یزوی مسجد فرستادیم جوانان عبور از انجمن آذربایجان خصوصاً حاضر و مسلح شدند خلاصه آن روز را با تمامی قوا بطوریکه هر دقیقه را قیمتی بود پس گران و هر آتی را اضطراری فرادم مجون بلایح کرده هر حا آدمی و اسلحه که سراغ میشد فرستاده حاضر میکردند بضمیمه تا غروب پست قبضه تفنگ مهباشد . لیکن مجلس بازم شبهه خام خود را بکار میبرد . احتشام السلطنه میکوتید که یکی از ظل السلطان یا کامران میرزا را بفرستادگی بنزد شاه فرستد . و ار پشامد آشوب گنجه کند و جلوگیری از آن را خواستار گردد . در این حال تین از دلگرمی و امیدمندی سخن

**پافشاری مجلس و پایداری آن**



پ ۱۵۶ حاجی ملک المنکلمین

دست بر نمیداشت. قتل السلطان و دیگران آنرا نپذیرفتند و احتشام السلطنه ناچار مانده دوبرابر خود علاءالدوله و معین الدوله را فرستاد، و ایشان چون بجلو شاه رسیدند محمد علی میرزا دشنامها شمرده دستور داد علاءالدوله را بفلك بسته چوب بسیار زدند (۱) و سپس هر دو را بدست قزاقها سیرده روانه مازندران گردانید.

این آگاهی چون بمجلس رسیده آزادیخواهان بشور و خروش برخاستند. احتشام السلطنه با يك سنگینی آرام گردانیدن آنان کوشید، و بکمرشسته سخنان نیکی سرود. در همان هنگام آگاهی رسید که شاه ناصر الملک را باز داشته. ناصر الملک و وزیران که دیروز کتاره جویی نمودند شاه از آنان خشمناک گردیده، و این بود امروز آنان را بدربارخواست. ناصر الملک بهانه ناخوشی از رفتن باز میآستاد، ولی سرانجام ناگزیر گردید و رفت. محمد علی میرزا با وزیران دشنامها داده دستور چوب زدن داد. سپس گفت او را در اطاق حاجب الدوله بازدارند. همچنین بوزیران دیگر پرخاش و تندی بسیار نمود ولی آنها را باز نداشت. (۲)

ناصر الملک چون هوا خواه مشروطه شمرده میشد آزادیخواهان از این نیز افسرده گردیدند. کسانی باز ناطقی نشان داده پیشنهاد کردند که چند تن از علمای نمایندگان را برگزیده برای اتمام حجت و بدربار فرستند. از این روش تن را که یکی از آنان حاجی امام جمعه خرمی بود برگزیده روانه گردانیدند. ولی ایشان بنزد محمد علی میرزا راه نیاخته باز گردیدند.

در این هنگام چون روز به پایان میرسید، کسانی از آزادیخواهان پیشنهاد کردند که نمایندگان و دیگران شب را بخانه غای خود فرستند و در بهارستان بسر برند، و بسیاری از ایشان بخروش برخاسته نمایندگان گفتند: ما از شما جدا نخواهیم گردید. این يك اندیشه بسیار خردانه میبود و نمایندگان آنرا نپذیرفتند. اگر آنشب نمایندگان بخانه های خود رفتندی چه بسا شبانه دستگیر شدند.

آنشب را همگی در بهارستان ماندند و توانگران از خانه های خود خوراک خواستند و چند تن فراوان آوردند که به همگی داده شد. به گفته جبل العین بیست هزار تن مردم میبودند که همگی شام خوردند. از آنسوی دسته های از جوانان، که به گفته جبل العین به

(۱) چنانکه گفته ایم علاءالدوله در زمان فرمانروایی خود در تهران سیدقندی را بفلك بسته چوب زده بود که یکی از انگیزی های جنبش مشروطه آن داستان شمرده میشود، و اکنون بدینسان کبیر از دست محمد علی میرزا می یافت. این علاءالدوله بعشر و سه دلیسگی نمیداشت ولی چون اینزمان بیکار، دیوارش احتشام السلطنه رییس مجلس میبود یا مشروطه خراشان همراهی می نمود. معین الدوله نیز همین حالت را میداشت.

(۲) ناصر الملک پیش از چند ساعتی در بازداشت ماند که سفیر انگلیسی بنزد محمد علی میرزا رفته، بنام اینکه اورد انگلستان درس خوانده و دارای فلان نشان از دولت انگلیسی میباشد، و هایش گردانید. او بیچینی نپرداختند فرادش تیر انداز کرده آهنگ اروپا کرد.

چهار هزار تن میرسیدند پاسهانی را بگردن گرفته همه شب را بیدار ماندند و آزادی نمیداشتند. امشب برای ایشان بکشتب بیم انگیزی بود. زیرا آنچنانکه گفتیم بیست و تنگ بیشتر نمیداشتند. و اگر آزادی او ایشان ناخوشی روی دادی دانسته نیست کار جکجا کشیدی. شگفت است که محمد علی میرزا در آن روز و شب دستور ناخوشی بمجلس را نداده.

اما پدخواهان، آنان نیز شب را در توپخانه بسر دادند. لیکن آنان این و دل آسوده میبودند. زیرا گذشته از آنکه خود يك گروه بس انبوهی میبودند و بسیاری از آنان تپانچه و تفنگ همراه میداشتند، دسته هایی از قزاق و سرباز، با توپها در پیرامون آنها پاسهانی می نمودند. در اینجا نیز دیکوای پلو بر سر بار و خوراک فراوان میبود. در بیشتر چادرها دستگاه پاده خواری پر پا و با سر گرمی و بیخودی بسر میبردند گاهی نیز کسانی تیر بیوا شلیک میکردند.

فردا دوشنبه انبوهی در مجلس دیگر فزونیتر گردید. مردم دسته دسته رو با تپانچه آوردند. بهارستان و مدرسه بهسالار پر گردیده گروهی نیز در جلوخان مجلس ایستادند. انجمنها در مدرسه جا گرفته هر یکی املاتی را برای خود برگزیدند. نیز شماره تشکیلات بیشتر گردیده تفنگداران در پشت پامها و بر سر مناره ها و خانه های بیژن امون سنگریستند.

نیز کمیسیونها برای جنگ و خواربار برگزیدند و رشته را بدست آنها سپردند. در این روز در قش بزرگ مجلس را بر سر در افراشته، يك پارچه سفیدی نیز بنام آسایش خواهی بروی آن کشیدند. چون نشست مجلس آغاز یافته باز گفتگوی فرستاده فرستادن را پیمان آورده، همان شب تن پیروزی را با نوشتن های از سوی مجلس یاد دیگر روانه گردانیدند. مردم که در بیارستان و جلوخان و مدرسه انبوه میبودند جوش و خروش از خود نشان میدادند و کسانی با آنان گفته ها میراندند.

پس از نیمروز، آن شب تن همراه محمد الملک، باز گشته از شاه نوشته آوردند، در این زمینه که انجمنها بهم خورد و نمایندگان پراکنده گردند، تا شاه نیز با ایشان را پراکنده گرداند، و پس از آن نشسته رویه ای بکارها دهنده. میخواست بدیشان نیروی مشروطه خواهان را از میان برد، و با آنان چهره گردد.

شگفت است که کسانی از نمایندگان پیشنهاد میکردند که خواهش شاه پذیرفته شود: چنین میگفتند: «حسب الامر خوبست اطاعت شود تا قتل و قتل مرتفع گردد». دیگران آنرا نمیپذیرفتند. چنین نهادند که در کمیونی گفتگو شود و این کمیسیون با آن اندیشه بیخردانه ای بیرون داد، بدینسان که انجمنها بهم خورد و نمایندگان شیر پخانف غای خود رفته فردا باز آیتند. ولی چون این سخن بمردم گفته شد خرسندی ندادند و چنین گفتند: «مانه خود بخانه هانمان رویم و نه شما را گزاریم».

این نمونهایست که در این مجلس چه کسانی بی ارجی میبودند. مردان پستند و بیجهان خود ترسیده، و آنگاه چنین عنوان می نمودند: «ما همیشه با مظلومی قدم زده حقوق

مشروطه خود را جلب نموده ایم و هیچ وقت راضی یا انقلاب و انقشاش نیستیم، شما شب را بخانه های خود روید ما تیر میرویم، اگر سالم ما ندیم فردا دوباره باز میآییم. این افسانه د مظلومی، دستاویزی برای آنان شده بود. جای سپاس است که در میان توده انبوه از اینگونه بی‌ارگان کم میبودند.

بهر حال دوباره دل با فشاری نهادند و برای شب با آمادگی هایی پرداختند. محمد علی میرزا بخواست خود نتوانست رسید.



۱۵۷۲

لیاخوف

### میوستن ملایان باوباشان

از آنسوی آوباشان امروز بخانه های حاجی شیخ فضل الله و حاجی میرزا ابوطالب زنجانی و سید علی یزدی و ملا محمد آملی و دیگر ملایان ریخته، مریکی را خواه ناخواه، بمیدان توپخانه آوردند؛ چنانکه میدانیم حاجی شیخ فضل الله و سید علی آقا خود

در نهان هم دست بدخواهان میبوندند، و ملا محمد آملی و بسیار دیگران از نخست دشمنی با مشروطه میشوندند، و این يك پرده کشی میبود که خودشان بمیدان نیایند و او باشان رفته آنان را بیاورند. همان روز بهبهانی کز یزد حاجی شیخ فضل الله فرستاده او را بمجلس خواند. حاجی شیخ فضل الله بیانه آورده نیامد، و بفران سوگند خورد که بمیدان نیز نرود، لیکن از آنکی نگذشت که او باشان آمدند و او را با خود بردند.

محمد علی میرزا و این ملایان میخواستند و نمایند که مکاری نمیکاریم و این مردمند که مشروطه را نمیخواهند و از آن بیزاریم می نمایند، نویسنده حاجی شیخ فضل الله که داستان را برای پسر او در نجف نوشته چنین میگوید: «آمدند بخانه حضرت حجة الاسلام آقا... ایشان عرق را با امتناع نمودند از اینکه تشریف نبرند مردم قناعت نکردند ایشان را بهر نحوی بود بدوش کشیدند تا وسط دالان بردند بواسطه ازدحام و هجوم مردم حضرت حجة الاسلام طعف کردند در وسط دالان مدتی توقف نمودند تا حال ایشان بجا آمد با کمال کسراحت بردند در میدان توپخانه محلی که آقایان دیگر نیز اجتماع داشتند...»

از حاجی میرزا ابوطالب نیز نامه ای در دست است که بپیرادر خود در زنجان فرستاده و در آنجا در پاسخ خورده گبران چنین می آید: «بلی در میدان توپخانه که يك ساعت چیزی در آنجا بودم زیاده از هزار نفر مردم، و از علمای معروف تهران اینها می بودند جناب آخوند ملا محمد آملی، جناب سلطان العلماء طبرانی، جناب آقا سید ابراهیم قزوینی، جناب حاجی شیخ عیسی چالمدانی، جناب حاجی شیخ فضل الله، جناب آقا سید علی، جناب آقا سید مهدی امام پور تیسر مسجد توریه، جناب آقا سید محمد ولد آقا سید علی اکبر دیگر از قبیل جناب آقای علی اکبر روحردی و آخوند ملا محمد پیشه ساز و ائمه جماعت و مدرسین و طلاب و سادات همان قدرها که عرض شد چطور میشود که تمام آنها اشرار شدند و فلان را شی و هرتشی و فلان بنیه تامی از اختیار سبحان الذی لا تتقضى عجایب ملکه».

این حاجی میرزا ابوطالب چنانکه از نوشته اش پیداست؛ نیز از بدخواهان مشروطه می بود؛ ولی خود مرد با فهم و دوراندیشی بشمار میرفت، و می توان باور کرد که بدخواه خود بمیدان توپخانه نرفته. ولی درباره حاجی شیخ فضل الله و دیگران باور کردنی نیست. زیرا در این هنگام معنی مشروطه روشن گردیده و این ملایان دانسته بودند که با دستگاه ایشان، بلکه با کیش شیعی، سازشی در میان نیست. از اینرو انبوه آنان برانداختن مشروطه را از درون دل خواستار میبودند.

پدر حال با پیوستن این ملایان بدخواهان دستگاه آنان ارج دیگر یافت ، و آشوب یار دیگر رویه کشاکش مشروطه و کیش گرفت . سید محمد یزدی یا سید اکبر شاه بشیر رفته می گفت : « زنا بکن ، دزدی بکن ، آدم بکش ، اما نزدیک این مجلس مرو ، آنرا یعنی الذنوب جمیعاً ، او باشان پندای آواز بهم انداخته میگفتند : « مشروطه نمی خواهم ، ما دین نمی خواهیم ، جهودان را که بخانه هاشان ریخته و با زور بمیدان آورده بودند ، با آنان نیز این جمله را یاد میدادند ، و چون آنان جمله دوم را نمیگفتند ، پشت گردنی می زدند . هر کسی را که کلاه ماعوت کوتاه بسر و سرداری بتن فنی دیدند مشروطه خواه شماره بازاریش می برداختند و جیب و بنفش را تهی میگذاشتند . کم کم به بیباکی افزوده هر کسی را از رهگذریان می یافتند عیناً و کلاهی را می ربودند و دست جیب و کیسه اش می بردند . با دستور پیشوایان خود اداره روزنامه ریخته آنها را تاراج می کردند و تابلوها را آورده در میان میدان آتش می زدند . بدینسان روز را پایان می رسانیدند .

شب سه شنبه یاز هردوسو در جایگاه خود ماندند . در مجلس چنانکه گفته ایم امتحان را تشنگیان بیشتر می بودند . جوانان بقراواتی بیسبانی برداخته و در آن سرعاً و شب دراز از پا نشسته . در میدان نیز بدخواهان در چادرها نشسته ملایان در یکسو و او باشان در سوی دیگری بر می بردند .

فردا سه شنبه انبوهی در بهارستان و پیرامونهای آن بیشتر گردید . پایداری دوروزه مجلس مردم دل داده با آنها می کشانید . امروز شماره تفنگها نیز بیشتر گردیده پستهها رسید ، و از صدها هزارها انجامید ، چنانکه هنگام شام دو هزاره تفنگ می داشتند . امروز کارکنان تلگرافخانه ، و همچنین کارکنان واگون شهری و راه آهن عبدالعظیم ، دست از کار برداخته بنام همدردی بمجلس آمدند . ولی احشام السلطنه آنان را باز گردانید که بکارهای خود پردازند . از هزاره شکوه و نیروی آزادیخواهان رو بفرزوانی می بود . لیکن مجلس بازم دست از کار خفتن خود بر نهداشت . زیرا امروز ، بنام ستندگی و دارخواهی و اینکه پیرامونیان شاه او را به بیمان شکنی و داشته اند ، نوشته ای نوشته سفارت خانه ها و نمایندگان سیاسی فرستادند و از دولت های اروپا و معاونت معنوی خواستار شدند .

اما بد خواهان ، آنان نیز امروز به نیرو افزودند . زیرا یکسره بزرگی از ورامین یا شیخ محمود ورامینی با آنان پیوستند که برای ایشان چادرهای جداگانه افراشته دستگاه باده خواری جداگانه درچیدند . در صورتی که یکی از سردستانان ایشان فریاد زده می گفت : « مجلس را خراب می کنیم و قالیهای آنها را می دهیم پالان الاغهای ورامین کننده .

سید محمد یزدی و اکبر شاه و دیگران امروز هم بشیر رفته نکوش و بدگویی

بسیار از مشروطه می کردند ، نویسنده حاجی شیخ فضل الله در نامه اتی به پسر او می نویسد : مردم بارها میخواستند بمجلس تازند و آنها را بهم زدند ، و سید محمد یزدی و دیگران همین را آرزو می کردند . لیکن حاجی شیخ فضل الله خرسندی نمیداد و از آنان جلو می گرفت . می باید گفت : این سخن نیش راست و نیش دروغست . این راستست که سید محمد و دیگران و برای مجلس را میخواستند و مردم نیز آماده ریختن با نجامی بودند ، ولی از محمد علمیرزا دستور نمی یافتند نه اینکه حاجی شیخ فضل الله جلو می گرفت . محمد علمیرزا از یکسو این آشوب را برانگیخته ، و از سوی دیگر سودجویی از آن





نیخواهست ، و همچنین دودل می ایستاد . گفته میشد سعدالدوله گفته دوتوب ؛ بسریه ارستان فرستاده و با بهاران مجلس را پراکنده سازند ، ولی محمد علی میرزا بآن خرسندی نمی داد و میتوان گفت که از پراختن مشروطه بک می داشت و آشکاره بآن دلیری نمی نمود .

امروز در میدان توپخانه خون نیز ریخته گردید . میرزا عنایت

### آدمکشی در میدان توپخانه

نام جوان زنجانی که به میان ایشان رفته ، همچون دیگران ، گوش بیاوه باقیوای سپه محمد بزدی میداد ، با دست او باشان تکه تکه گردید . انگیزه داستان روشن نیست . میدانیان می گفتند :

نخست او تیر انداخت و بگوهر آن بود که کشته گردید ، ولی مشروطه خواهان این را نپذیرفته او را بیکباره ستمدیده و بیگناه می شمارند . نویسنده حاجی شیخ فضل الله چنین می نویسد: عصر یوم یازدهم سید محمد آقا بالای منبر بود و میدان توپخانه پر بود از مردم از هر قبیل خود این صده نیز پای منبر ایستاده بودم بکنفر از بین زنها بلند شد و مشغول بیرون آورده بطرف سید که روی منبر ایستاده بود دست او را گرفتند . با اینکه دست او را گرفته بودند سه تیر بطرف سید خالی کرد ولی بنید نخورد طولی نکشید که این شخص را مردم با قداره پاره پاره کردند و وجه او را بدرخت میدان مشق آویزان کردند در بین اینکه مردم مشغول باین شخص بودند ، از طرف دیگر مجلس شخصی شش لول توی این جمعیت خالی کرد او را عقب کردند او خود را باطابق حاجی سید علی آقا انداخت مردم عقب کردند حاجی سید علی آقا نگذاشت باز صدمه بزنند . امروز بارها خیلی بزرگی شد . گفتند بکنفر دیگر نیز کشته شد ولی صدق و کذبش معلوم نشد . بصر حال این خیر بحضرت حجة الاسلام رسیده ایشان فرستادند بچناره مقتول را از درخت پایین آورده و او را دفن نمودند .

ساجی میرزا ابوطالب نیز در آن نامه اش می نویسد : اما قتل نفس که نوشته است (گویا یکی از روزنامه ها) بنده در آن روز نبودم دو نفر در مجمع تیر خالی کرده بودند یکی بسریه خورده بود که گویا مردود را کشتند . یکی دیگر چادر زنانه در سرش بوده میان زنها نشسته تیری بجانب آقا سید علی خالی کرده بود نخورده بود زنها او را گرفته بودند و مردم او را کشته بودند من در خانه جناب آخوند ملا محمد . . . بودم و خبر می گرفتم صدای در تیر را شنیدم عقب تیر شلیک نشنیدم . هر کس را فرستادم از تیرس ترفه هایهوی بلند شد بعد معلوم شد اینطور بوده است . مجاری را کشته اند . این قتل نفس محترم شده ، *اللجنة الله على الكاذبين*

این نوشته های ایشانست . ولی باستانی نتوان باور کرد ، بویژه با ناسازگاری که در میان دو نوشته میباشد . از آنسوی چنانکه خواهیم آورد ، در بازپرسی و رسیدگی که از صمیم حضرت و همحستان او کرده شد ، دانسته گردید انگیزه کشته شدن میرزا

حیایت جز بد نهادی او باشان نبوده ، همانا اینها را برای باشکوهی بخورده گیران ساخته اند .

در روزنامه حبل المتین می نویسد : میرزا عنایت هفتصد تومان انکس با خود میداشت که در میان او باشان از جیبش در آورده به بخش گذاشت و آنگاه این را دیدند ؛ نیز ساعت او و زنجیرش از زر می بود ، و اینها او باشان را بکشتن او و داشت . می نویسد: نخست با رولور باو تاخته چند تیری زدند و سپس با قداره زخمیای بسیار رساندند ، و چون او بیجان افتاد پسر تقی پش آمده و دیگران را بکنار رانده چنین گفت: دلحضرات مسلمانان شاعر باشند و در نزد جنم روز قیامت شهادت دهید که من در راه دین اول کسی هستم که چشم مشروطه طلبان را بیرون آوردم ، این را گفت و با کارد چشم آن جوان را کند . سپس او را از درخت آویختند کدغی یکی از او باشان قداره ای باومی زدند .

همدر این روز به علی آقا نام سراف زخمیای زدند که نا دیری در بشر بخوابید . نیز اسمعیل نام شاگرد درزی را تا لاله زار دنبال نموده از پشت سر زخمیای کاری رسانیدند .

عصر امروز تلگرافهای تبره رسیدن گرفت ، و چنانکه یاد خواهیم کرد این تلگرافها بیش از هر چیزی ، مایه ترس محمد علی میرزا گردید .

روز چهارشنبه یازدهم در جای خود می بودند . امروز انجمن عبدالعظیم با گروهی بیاری مجلس آمد ، و بگفته حبل المتین سه چهار هزار نفر همه مسلح و مکمل ، می بودند . همچنین از شمیران و شهریار و دیگر پیرامونهای نیز آن نقشگیان آمدند . تلگرافها از شهرها پیاپی می رسید ، و محمدتیمیرزا ناگزیر گردید که آشنای خواهد ، و از ایترو امروز نظام السلطنه مسافری را که پسر مریدی می بود پسر وزیر بر گزید که کابینه بر پا گرداند ، و چون وزیران برگزیده شدند شاه نظام السلطنه و آنگاه راوا داشت که بامجلس بگفتگوی آشنی پردازند ، و چون مجلس با همه چیز گسی که این زمان یافته بود از شیوه تاسنوده خود دست برنمیداشت ، و همچنان خواستار آشنی و آرامش می بود ، آن شش تن که از روز نخست برگزیده شده بودند ، روانه دربار شدند که با وزیران گفتگو آغاز کنند . مجلس چند چیز میخواست : ۱ - سعدالدوله از تهران بیرون رانده شود ۲ - امیربهدر از کشیکچی باشیگری برکنار و دستش از کارهای دولتی کوتاه گردد ۳ - باو باشان که بر سر مجلس آمده و با دستگاه توپخانه را در چیده اند کپنر داده شود ۴ - دوپست تن سپاهی برای نگهبانی مجلس ( از جوانانی که در آن چند روز بیاسمانی مجلس برداشته بودند ) پدید آورده شود ۵ - علاوه الدوله و معین الدوله بنهران باز گردند .

این گفتگو آغاز شده ، ولی دستگاه میدان توپخانه همچنین بر پا می بود ، مگر او باشان بزشتکاری های گفته نمیداشتند . روز پنجشنبه ایقان چادر های خود را فرو

آوردند و مردم را پراکنده گردانیدند. ملایان خود با او باستان بدر بار پناه بردند که شب آدینه را در آنجا می بودند. ولی روز دوشنبه دوباره بازگشته در میدان چادر افراشته، و بازار گروهی را بر سر خود گرد آوردند. انگیزه این رفتن و بازگشتن آن بوده که چون تلگرافهای تبریز و سایر استان آذربایجان رسید، و آنان را از پشتیبانی به بد خواهان بازگردانید (چنانکه آن تلگرافها را خوانیم آورد)، و از آنسوی محمد علی میرزا نیروی ایستادگی را از دست داده با شتاب بیشتی میکوشید، ملایان و اوباشان مانند خود را در میدان بیم آور دیده بدر بار پناه میدادند. لیکن از آنسوی وزیران بودن آنان را با گفتگوی آشتی که در میان



ب ۱۵۹

میبود تا سازگار یافته بماندندان در آنجا خرسندی ندادند، و این بود تا گزیر مانده دوباره بازگشتند، و خواهیم دید که با چه رسوایی دوباره از آنجا رفتند.

روز یکشنبه که در تهران آشوب برخاست محمد علی میرزا **یک کار بسیار بجایی که** دستور داد که شهرها آگاهی دهند، که چون کابینه بجم خورده هر کس از فرمانروایان خبر سخنی دارد بکسره بخود شاه رسانند. نیز دستور داد که تلگرافخانه ها آگاهی از آشوب بیج شهری فرستند. گویا همان روز نخست بیبھائی و طیببائی تلگراف کوتاه پایین را بشکل افغانه فرستادند که بیصد شهرها رسانند شود:

«فسدین اقدام بخالت، دولت در صد خلاف عهد»

همچنین نمایندگان آذربایجان تلگراف پایین را فرستادند:

«انجمن ملی تبریز مجلسی مبعوثان و مشروطه در محاطره، امیر یوزار جنگ وسعد - الدوله در تصور قتل و غلبه مجلس مبعوثان و وکلاء اقدام تلاج فوق العاده لازم» و «ولی عساکر این تلگرافها رسانند شد. چیزیکه عسک چون در تلگرافخانه

بیشتر کارکنان هواخواه مشروطه میبودند، پنهانی از چگونگی آگاهی شهرها دادند. این بود نخست قزوین چگونگی را دانسته، سپس رشت و تبریز آگاهی یافتند و شهرهای دیگر نیز آگاهی رسانیدند. در همه این شهرها مشروطه خواهان بجوش و خروش برخاسته تلگرافهای همدردی فرستادند، و در بسیاری از آنها پانصد یا دویست نفر فرستادن به تهران افتادند.

لیکن انجمن تبریز، برای چاره بیک کار بخرداند برخاست و آن اینکه بمسئولان سران مجاهدان (بلکه برانضای آنان)، محمد علی میرزا را بمقتول آنکه سوگند خود را شکست، از پادشاهی ابرداشت و این کار را در زمان بهران، بخود محمد علی میرزا و پدراالشوری آگاهی داد، و از آن سوی سران آزادی در تلگرافخانه نشست بومه شهرهای رشت و قزوین و اسپهان و یزد و شیراز و مشهد و خوی و ارومیه و دیگر جاها تلگراف کرده خواستار گردیدند که در این باره بمسئولان گردند و هم - آوازی نمایند.

اینکار نتیجه بسیار نیک و زودی داد. زیرا از همه شهرها این خواهش را پذیرفتند، و از همه آنها تلگراف بیزاری از پادشاهی محمد علی میرزا، بخود او و پدراالشوری فرستاده گردید. از دواالشوری درخواست میشد که چنانچه او را برگزینند.

این تلگرافها که از روز سه شنبه رسیدن گرفت در محمد علی میرزا سخن ضایع بود. بویژه تلگرافهای بیزاری از شاهی او، که سخت بیمناکش گردانید، و چنانکه گفتیم در نتیجه این تلگرافها بود که روز چهارشنبه کابینه را برپا و وزیران را بگفتگو با مجلس و به میانگیری برانگیخت، و چون انجمن تبریز یافتاری نشان میداد و تلگرافهای هم میرسید، محمد علی میرزا از در زبونی آمده دست بدامن نمایندگان روس و انگلیس زده آنان را نیز بمیانگیری واداشت.

آنچه بجم محمد علی میرزا را بیشتر میگردانید، این بود که ظل السلطان از دور باز بازروی تاج و تخت افتاده، و چنانکه از کتاب آبی برمیآید، در این باره با نمایندگان روس و انگلیس گفتگو نیز می داشته است. محمد علی میرزا میفرسید در این هنگام او پیش افتد و بیصدستی «اپشروان آزادی بیادشاهی رسد». در حالیکه آزادیخواهان از ظل السلطان خشنود نمی بودند و گمان آنکه بیادشاهی او خسراندهای دهند بسیار کم میرفت. نمایندگان روس و انگلیس نمی پنداشتند که عیان ظل السلطان و این بیفامدها بهم بستگی هست، در جاییکه نمی بود و آن گمان بنیادی نمیداشت.

بهر حال کار انجمن تبریز بسیار جدا بود، و انجمن بآن بی نکرده یکمشت دیگری بگردن خود کامگی نداشت، و آن اینکه بجمه سر دستگان آذربایجانی که سا سر باز و سواره زبردست خود در تهران، و دنگرمی بیشتر محمد علی میرزا و امین بیادر با آنان میبود تلگراف فرستاده آگاهی داد که اگر دست پدراالشوری بازکنند، خانه های آنان در

آذربایجان و برآه ، و زنان و فرزندانشان را دستگیر خواهند گردانید .

این تلگراف نیز بجا افتاد ، و چنانکه پیشین در نتیجه این بود که ملازمین و اویانان از امراتدن در میدان توپخانه به بیم افتاده چادرها را خوابانیدند و پدرسار پناهندند ، لیکن محمدعلی میرزا چون میفرسید نگهداری آنان در دربار نیاوست ، و گفتیم که دوباره میدان باز گشتند . اکنون رویه برخی تلگرافها را در پایین میآوریم :

« از تبریز به تبریز ( ۱۳ ذوالقعدة ) - حضور مبارک انجمن محترم مجاهدین »  
« آذربایجان کثرتاً افعالهم شیخ فضل الله پادشاه تقییش ( ۱۹ ) و بحریک دولت میدان »  
« توپخانه را گرفتند ایشان مشروطیت مشران تمام خیران و فرودین تعطیل عمومی تلگرافخانه »  
« طهران توقیف جان و کلاه در معرض تلف مجاهدین تا آخرین قطره خون حاضر بچینید »  
« کار از دست میرود منتظر جواب انجمن مجاهدین تبریز »

« از رشت به تبریز - حضور اعضای محترم انجمن نصرت آذربایجان شهادت ارکانه »  
« ارکان دارالشوری در تزلزل حضور و کلاه خیران در تلگرافخانه غیر ممکن است »  
« از طرف دولت اقدامات فوری و فطری میشود تعطیل عمومی شد و اقدامات مجاهدانه حاضر »  
« بیات قدم لازم اجتماعین عامیون »

« از تبریز به تبریز - اسام مشروطیت متزلزل مجلس شورای ملی دوچار حملات »  
« مستبدین پنجهزار تنگدست از فداییان ملت باهای مجلس را سنگر کسره حثوث »  
« ادارات دولت و بازارها تعطیل عمومی خیران نمونه محشر از اطراف متصل مسردم »  
« بهواخواهی وارد میشوند حیات عاریت جان نثار که پنجرود است متزلزل باقی نتیجه »  
« کار را اطلاع میدهم (تقری زاده) »

« از تبریز به شهرها - شاه موافق قانون مشروطیت ذکر قسم و حالا نفس عهد »  
« ملت آذربایجان اورا بجهت این خیانت از سلطنت خلع و به قتل و بیعت اطلاع شما عم »  
« اورا خلع و سفارت خانده را اطلاع دهید (انجمن ملی تبریز) »

« از رشت به شهرها - و کلاهی دارالشوری دچار مخاطرات لذا اعالی گیلان با »  
« تمام قوای خود در شرف حرکت بطهران شما هم حرکت نموده و کلا را از مخاطرات برهانید »  
« (انجمن ملی رشت) »

« از تبریز بطهران - حضرت مستطاب آقای تقری زاده عجلتاً هزار مجاهد سواره »  
« مسلح مگمل با استعداد کامل حاضر در حال عزیمت و فدا نمودن جان بیعتدار خودشان »  
« هستند منتظر اجازه میباشند طرفداران دارالشوری کبری »

« از تبریز بطهران - بموم صاحب منصبان سریار و توبچی و سوار غیور آذربایجان »  
« عرض میشایم که ای هموطنان وای برآردان دینی دو سال است همه قسم سختی کشیده »  
« اول بنه مشروطه را قدم گذاشتیم و شماها رفتهاید که ماها را آسوده داورید و شب »  
« خبر رسید که چند نفر مستبد از خدا بیخبر دور اعلیحضرت را گرفته و شمارا آلت کار »

د قرار داده اند که تفنگ برداشته مسلمانان را قتل عام بکنید اولاً بدانید که اگر »

- « بمشروطه صدمه برسد ماها »
- « آذربایجان را مجزی خواهیم نمود »
- « و ثانیاً اهل و عیال و اولاد و اطفال »
- « شماها کشته خواهند شد ثالثاً شماروی »
- « خانه و زندگی نخواهید دید کمکت »
- « کردن شماها بمجلس مثل کمکت »
- « کردن با اولاد قاطبه علیه السلام است »
- « و مخالفت شماها مثل مخالفت اولاد »
- « معاویه است خودتان مختارید از »
- « برای خاطر دو سه نفر که دور »
- « اعلیحضرت را گرفته اند بمسلمانان »
- « تفنگ انداختن و خانه خود را خراب »
- « کردن بدان صرفه نخواهید برد - انجمن »
- « مجاهدین آذربایجان »



ب ۱۶۰

« از رشت به تبریز - انجمن »  
« محترم اینکه چهار فرموده »

« بودید که تلگراف انجمن » آقای محمد ابراهیم قفقازی (از آزادیخواهان تبریز) »  
« مطابق با تلگراف و اقدامات ملت آذربایجان نیست آن تلگراف اول بود که مغایره »  
« شده بود تلگراف عذیده شد صورت آخرین تلگراف عیناً درج میشود بمقام رفیع »  
« مجلس مقدس اقدامات حیرت انگیز که از شاه مشهود شده مخالف با قواعد مشروطیت »  
« و اصول قوانین اساسی در حقوق سلطنتی است سه روز بوده یا هزاران جان کندن »  
« اعالی را اسکت و دو تلگراف قوی بشاه عرض شده تا کتون جوابی نرسیده بکدفعه »  
« تمام اهالی حاضر قتلگرافخانه بکلمه واحد قسمی همچنان نموده تا کتون در گیلان »  
« مشاهده شده از و کلا جدا خواستند عرض میکنم بموجب قانون مشروطیت که متحد »  
« علمیرزا خودش امضاء کرده و قسم یاد نموده حالا مخالفت کرده باید بسری سلطنت »  
« دستکی نباشد و ما ملت او را از سلطنت خلع و از سامت شوری استدعا داریم عاجلاً »  
« سلطانی معین و بشارتش را تلگرافاً مغایره فرمایند - انجمن ملی گیلان »

« از تبریز به تهران - جماعت سرایان فوج پنجم شتاقی و سایر برآردان من سی »  
« سلامت همقطاریم فان و تمک خورده ایم ماها مسلمانیم در راه برادری بشما میترسیم »  
« دهر روز انجمن مقیدین تبریز بتهران و صاحبه شعبات اطلاع داده در شب هزار نفر مجاهد »  
« مرا از خانه برداشته بیناسنج آوردند و بختهای شما دورند که اسامی سرایان مقیم »

« دربار تهران راه بند یکی یکی بگویم و آنها را و بچه شانرا آتش بزنند و میگویند »  
 « سربازان بمجلس و ملت یانگی شده اند ملاحظه خیال و اطفال خودتان را کرده فوراً بر »  
 « گردید که تلگرافاً حرکت شما را بتبریز خبر بدهند بجای این امرشود مرا بر گردانند »  
 « و الا من اسیرم و باید اسامی تمام سربازان آذربایجان را صورت بدهم و مجاهدان »  
 « انتقام بکشند امروز هزار نفر مجاهد بطرف امر حرکت دادند که باتفاق انجمن امر »  
 « مجاهدین آنجا را برداشته بخانه سواران قراجه داغی ایوا بجمعی امیر بهادر پیروند »  
 « در خیال قتل و غارت خانه حاجی میرزا رفیع خان میراث شاه هستند خانه اثر را آتش »  
 « زدند کس و کار مناخر الملك داروغه را کشته شمام تکلیف خودتانرا بدانید . »

« (اقبال لشکر) »

برای آنکه دانسته شود که این تلگرافها چه نتیجه ای دادودر شاه و پیرامونیان  
 چگونه نماینده جمله ای را از کتاب آبی انگلیسی در اینجا می آورم . در باره یکشنبه  
 سی ام آذر میگوید : « در اینمیان کار بس خطرناک گردید . انجمن تبریز فیروزانه  
 خواست خود را ، درباره برانداختن شاه ، بهمه جارسانید ، و شهرهای بزرگ که مشروطه  
 خواهی در آنها ریشه دوانیده همه بخروش برخاستند . از شیراز و اسپهان و کرمان و  
 تبریز و مشهد و رشت تلگرافهای پیاپی رسید ، و همه میگفتند آماده ایم که دسته ای جنگجو  
 بتهران روانه گردانیم . »

درباره سه شنبه دوم دیماه میگوید : « در نیمه های روز دانسته شد مشروطه خواهان  
 خود را چهره دیحه ، و خواسته اند این چهره گیرا هر چه بیشتر گردانند و پاسپانان شاه را  
 بیم داده اند که هر گاه دست از همراهی پادشاه بر ندارند زنان و کودکان ایشان گرفتار  
 خواهند بود . بریکاد قزاق را هم بدینسان بیم داده اند و آشکاره گفتگو از کشتن شاه  
 مینمایند . درباریان بسیار آفسرده میبودند ، و شاه بجان خود میترسید و کسان و  
 پرستاران از وی دوری گزیده بودند و از عرسو گفته میشد شاه بیش از یک هفته زنده  
 نخواهد ماند . »

درباره روز چهار شنبه سوم دیماه میگوید : « شاه از اندرون بیرون نیامد . در  
 دوباره که وزیر مختار جوئند پرک دیدن خواست که درباره بست نشینی سمدالدوله گفتگو  
 کند بدستاورب بیماری پرک نداد . »

پروزی آزادی  
 خواهان و پایان  
 آشوب  
 چنانکه گفتیم ، در اینمیان وزیران با بر گزیدگان معجزه تو  
 کرده گفتگوی آتش را پیش می بردند . شاه زبون گردیده آنچه  
 خواست مجلس می بود بیچون و چرا می پذیرفت ، و تنها با زماندن  
 امیر بهادر را در کشیکچپاشگری درخواست میکرد . از کتاب  
 آبی برمی آید که یکی هم میخواست بیرون کردن برخی از  
 نمایندگان را از مجلس بطلبند ، ولی از ترس گفتن نیارسته . ترس وی چندان میبود که

از ملایان و اوباشان ترپخانه نگیناری نیارسته ، و روز شنبه فرستاد که دوباره چادرها  
 را برچینند ، و آنان که کارشان برسوایی کشیده روی رفتن یغانه های خود نمیداشتنند ، در  
 نزدیکی توپخانه در آرزو چند خانه ای با چاره گرفتند و یا تاجا رفتند .

شاه بیکبار سپر انداخته سرفروه آورده بود . لیکن چون سران آزادی تبریز  
 در تلگرافخانه نشسته ، از مجلس پاسخ درخواست خود را درباره برداشتن شاه میخواستند ،  
 و از اینسوی تلگرافهای تبریز به سرکردگان آذربایجان در آذان سخت نماینده ، که  
 آشکاره بیزاری از هواداری شاه مینمودند ، و آنگاه با همه گفتگوی آشتی ، هنوز  
 انجمنهای تهران از مدرسه سپسالار پراکنده نشده و بازارها باز نگردیده مردم تشیبه  
 یاز پسین را می پیوسیدند ، و یاد آواز در خواست تبریزان بتهران افتاده در همه جا  
 گفتگو از برداشتن شاه میرفت . محمد علی میرزا بدست و با افتاده بنگهداری خود  
 میکوشید ، و چنانکه از کتاب آبی پیداست در این هنگام نمایندگان سیاسی روس و  
 انگلیس یا بیجان گزارده باز ماندن او را در پادشاهی میخواستند ( همانا برای آنکه  
 زرشه آشوب از ایران کنده نشود ) ، و نامه ای در این باره ، بهمدستی مشیرالدوله نوشته  
 یزد رییس مجلس فرستاده اند ، در نتیجه این کارها یکرشته از گفتگوها در پرده رخ  
 داده ، و ما می بینیم که در نشست روز شنبه ۲۹ آذر ( ۱۵ ذی القعدة ) که در مجلس  
 گفتگو از قانون شکنیهای شاه میرفته و برخی نمایندگان تنیدی مینموده اند تمیزاده  
 بجزو گیری برخاسته و چنین گفته : « این مذاکرات که میشود فعلا لازم نیست ... نتیجه  
 در مجلس خصوصی گرفته و بهمه اشلاع داده میشود . و سپس در نشست روز دیگر  
 آگاهی داده شده که گفتگو پایان رسیده ، و شاه و همچنین نمایندگان مجلس ، قرآن  
 مهر کرده اند و پس از گفتن این ، وزیران نوین یا قرآنیکه شاه در پشت آن با خط خود  
 سوگند نامه نوشته بود ، بمجلس در آمده اند . ایست نخست آن سوگند نامه و سپس  
 سوگند نامه نمایندگان که این نیز در پشت قرآن میبود خوانده شده ، و ما اینک آن  
 سوگند نامه را در اینجا می آوریم .

سوگند نامه شاه :

« چون بواسطه انقلابی که این چند روز در تهران و سایر ولایات ایران واقع  
 شده برای ملت سوء ظن حاصل شده بود که خدای نخواستہ ما در مقام نقض و مخالفت  
 و از قانون اساسی مستقیم نفیاً برای رقع این سوء ظن و انهمینان خاطر عموم ملت باین  
 د کلام الله مجید قسم یاد می کنیم که اساس مشروطیت و قوانین اساسی را کلیتاً در کمال  
 مواظبت حمایت و رعایت کرده و اجرائی آن را بصیچوجه غفلت نکنیم هر کسی برخلاف  
 مشروطیت رفتار کرده مجازات سخت بدهیم هر گاه نقض عهد و مخالفت از ما بروز کند  
 در نزد صاحب قرآن مجید مطابق عهد و شرط و قسمی که از وکالی ملت گرفتاریم ،  
 مسئول خواهیم بود لیله حفده ذی قعدة ۱۳۲۵ »

سوگندنامه نمایندگان :

« در این موقع که بندگان اعلیحضرت شاهنشاه محمد بابشاه قاجار خدا را ملکه :

د بواسطه بروز انقلابات برای دفع ،  
سوء ظن عموم ملت بکلام الله مجیده  
د قسم یاد فرموده اند ما و کلای ملت  
امضا کنندگان ذیل نیز باین کلام الله  
دمجید قسم یاد میکنیم مادامی که  
دقوانین اساسی و حدود مشروطیت  
د را اعلی حضرت اقدس همایونی  
د حامی و معجری و نگهبان باشد  
د هیچوجه خیانت با اسان سلطنت  
د ایشان نکنیم و جنود و حشود پادشاه  
د مشروع عادل خودمان را موافق  
د قانون اساسی محفوظ و محترم  
د بدانیم و هر گاه مخالفت این عهد  
دوقسم را بکنیم نزد خدا رسول  
دمستول باشیم ۱۷ ذوالقعدة »

چنانکه نوشتیم در نشست  
پسین یکشنبه شانزدهم ذی القعدة بود  
که این سوگند نامه ها ، که از

پیش آماده شده بود ، در مجلس  
خزانه گردید ، و اینکه تاریخ ورود

ب ۱۶۱  
مباحثه اسلطنه (از نمایندگان مجلس یکم )

د ۱۷ ذی القعدة ، نوشته می نمود یکرازی میدارد . چنانکه از کتاب آبی بر می آید چنین  
نهاده بوده اند که شاه خود بمجلس بیاید و سوگند را در آنجا خورد ، و چون می پنداشته اند  
که آمدن از و کارهایش تا پس از هنگام شام خوانده کشید (چنانکه نشستهای خود مجلس ،  
از کوتاهی روز تا بشام و پس از آن کشیدی ) تاریخ سوگند نامه ها را شب عیدم  
گزارده اند ، لیکن سپس شاه از آمدن بمجلس ترسیده و سر باز زده ، از این رو تنها به آوردن  
سوگندنامه بس کرده اند .

این نمونه دیگری از بی ارجی مجلس میباشد . بجای آنکه از پیش آمد بهره  
جوید و محمد علی میرزا را از تخت برداشته ریشه آشوب را بر اندازند ، و از آنسوی دست  
بیگانگان را از کشور کوتاه گردانند ، بدینسان اقزاق دست بیگانگان شده ، و این بدتر که  
آزادبخوانهان را فریب داده و این کارها را در پرتو انجام داده است .

پس از خوانده شدن سوگندنامه ها ، وزیران توبین خناسانیده شدند بدینسان :

نظام السلطنه رئیس الوزراء و وزیر مالیه ، آصف الدوله وزیر داخله ، شاعرزاده  
نظر السلطنه وزیر جنگ ، قاسمقام وزیر تجارت ، مشیرالدوله وزیر خارجه ، صنیع الدوله  
وزیر علوم و قواید عامه ، مخبر السلطنه وزیر عدلیه .

پس از شناساندن اینها ، نمایندگان بیکرشفه گفته های پیبوده وی ارجی برداختند .  
یکی از علت های سیاسی گمزارد ، و دیگری از دولت ستایش کرد ، و سومی الحمد لله -  
الذی هدانا لهذا ... خوانند و با این سخنان مجلس پیاپی رسید ، و این سخنت که هیچ  
پای از کرداری آزاد بخوانان تبریز ، و نامی از خوشبازی مشروطه خوانهان قزوین و رشت  
بیان نیامد .

همان شب یا فردای آن مجلس تلگراف کوتاه پاریس را به شهرها فرستاد :  
« از نیات غیورانه بنیاد نهایت تشکر حامل اختلاف مرتفع شرایط و منویات  
د دارالشوری ملی حاصل تجدید قسم و حکمیت کلام الله مجید نهایت اطمینان حاصل پس  
د مثل سابق هر کسی مشغول کار خود عرفه الحال باشند (دارالشوری کبری) »  
همچنین مشیرالدوله وزیر خارجه تلگراف پاریس را بنمایندگان ایران در کشورهای  
بیگانه فرستاد :

« اختلافی که بین ملت و دولت حاصل شده بود بحمدالله تعالی بخوبی رفع شد  
د که اعلیحضرت همایونی و مجلس شورای ملی با مضای قرآن مجید حفظ اساس مشروطیت  
د را موافق قانون اساسی متحد شدند اطمینان بعمل آمدن کابینه جدید مشغول اصلاحات  
د شد - مشیرالدوله »

چنانکه گفتیم در تبریز سران آزادی هر روز در تلگرافها  
ایستادگی تبریز و می نشستند و از تهران پاسخ می طلبیدند و چون بر سخن خود  
بمیرودگی آن ایستادگی میدانند بسیاری از مجاهدان آماده میگرددند که  
اگر نیاز افتاد بتهران روند . دو روز و شب پاریس در تلگرافها

می بودند که تلگرافی از حاجی میرزا آقا قرشی بیکی از کسانی رسید ، که در آن داستان  
آشوبی و پایان یافتن آشوب را آگادی میداد . سپس نیز تلگراف دارالشوری آمد (گشاده تر  
و درازتر از آنچه بدیگر شهرها فرستاده بودند ) که پس از سپاسگزاری چگونگی را باز  
می نمود . تبریزیان از این تلگرافها خرسند نشدند ، کسانی گفتند بوترست نمایندگان را  
بتلگرافخانه خواسته گفتگو کنیم ، و ما اینک تلگرافهایی که در میان ایشان آمد و رفت  
کرده در پاریس می آوریم .

از تبریز بتهران :  
« خدمت و کلای محترم آذربایجان ضاعف الله تعالی اقتدار عم دونفر از و کلای محترم  
د که رمز دارند در تلگرافخانه خیلی زود حاضر شوند زیاده برد و دقیقه مطلق نخواهند شد  
د انجمن ایالتی آذربایجان »

پاسخ از تبریز :

« حاضر بعد از عرض سلام منتظر فرمایشات مستشار الدوله - حاجی میرزا - «  
« آقا ابراهیم »

پاسخ از تبریز :

« بعد از عرض سلام تلگراف شوراهای ورمز جنابانمانی رسید خواستیم حضوراً «  
« مذاکره بشود فعلاً و منع حالیه چیست اطمینان بچه وسیله حاصل فرموده‌اید شرایط چه «  
« چیز است ملت در سر کلمه که گفته اند ایستادگی دارند یکی دو کلمه رمز هم بفرمایند تا «  
« معلوم شود جنابانمانی هستید . انجمن ایالتی آذربایجان «  
پاسخ از تبریز :

« وضع حالیه اینست که در شب وزیر قرآنی را که شاه مهر کرده بود بمجلس «  
« آورده شد شرحی که از مجلس مسوده شده بود در پشت قرآن نوشته و مهر فرموده بودند «  
« اصول شرایط این است رعایت و اجرای کامل قانون اساسی و آذوقه شدن تمامی دستجات «  
« قشوری در وزارت جنگ و تبیین سعاد الدوله و عدم دخالت امیر بهادر به مساعیل دولتی و «  
« تنبیه اشرار و مجازات کسانی که معرک اشرار بودند تا سپس یک ماده محفوظ (۲) مخصوص «  
« برای مجلس و اعاده علاه الدوله و زمین الدوله که اخراج شده بودند عجلتاً بملاحظاتی که «  
« عقلاء تصویب میکنند شرایط اصلیه اینها است البته در ضمن مطلب دیگر زیاده است از «  
« دیروز جمعیت اشرار متفرق شده مشدداً در محلی جمع شده و پشت سنگر هستند الواد معمم «  
« در حیاطی توی ارک نشسته‌اند بازار قرار بود باز شود ولی مردم متفرق نمیشوند و اجرای «  
« شرایط را میخواهند از نهاد انجمن تهران نمایندگان در مسجد سپهسالار حاضر آقایان «  
« حجج الاسلام و وکلاء در مجلس مشغول تهیه اسباب اطمینان اهالی هستند در این دوروز «  
« قرار است مجلس رسمی در دربار یا حضور سفراء بمنتهی شده تحلیف مجدد رسماً بعمل آید . «  
« حاجی میرزا آقا ابراهیم مستشار الدوله «

پاسخ از تبریز :

« با این تفصیل که تلگراف فرموده‌اید ما در بین المحذورین واقع شده‌ایم آنکه «  
« ملت است متفق کلمه در اجری و انجام کلمه آخری ایستادگی دارند هیچ عذری متقاعد «  
« و اسکاات نمی‌فوند و از آن طرف هم بیاره محذورات معتذر میشوید نمیدانیم تکلیف ما چه «  
« چیز است . انجمن ایالتی آذربایجان «

پاسخ از تبریز :

« از مراتب حمیات غیورانه موکلین خود نیابت امتنان و امیدواری داریم ولی «  
« با اعتماد اینکه در این حدت از جانفشانی و حسن خدمات این بندگان رضایت و اطمینان «  
« داشته و دارند از همه آنها استدعا داریم بساوته و عقیده‌های مختلفه صلاح اندیشی ماوشما «  
« را مختل نفرمایند مجلس مقدس نگهبان حقوق تمامی ایران است وقتی این چنین وقیفه معتدبه «

« دستگیر را میتوانست بنامه بمزاج اجرا گذارد که عموم ملت سوا بیدید و کلابی خود را «  
« صلاح دانند تا امروز مقاومت آحاد و افراد ملت و اوامر مجلسی مقدم در سرحد کمال «  
« و باعث حیرت و غیبه ملل گشته «

« است البته در این موقع هم این «  
« شیوه مرضیه را رعایت و اهمیت «  
« و عظمت دارالمشورای خود را باین «  
« واسطوب صحیح و قایه خواهند کرد «  
« مرخص شده بمجلس رقیم که در «  
« حفظ حقوق ملت در چنین موقع «  
« دپارتمنت آری غفلت نشود و انشاء الله «  
« از توجهات حضرت ( امام عمر ) «  
« و عجل الله فرجه آنچه صلاح ملتست «  
« مرعی و معمول خواهند شد نتیجه «  
« واقعات بعد از این را مندرجاً «  
« بعرض خواهیم رسانید «  
« مستشار الدوله ابراهیم «  
« حاجی میرزا آقا «



ب ۱۶۲

این پاسخ آخرین تبریز خوانده است .  
اینان که خود فریب خورده بودند بدینسان دیگران را می‌فریبیدند .

مستشار الدوله اکبرون زنده است : ولی همانا پس از سی و پنج سال هنوز نمیدانند که آرزو چه فریبی خورده بود و چه فریبی بدیگران میداد . چنین مجلس و چنین نمایندگان سزاقتان همان بود که پس از چند ماهی دیناند و با وسوایی از هم پراکندهند .

یاری عمان روز روز دوشنبه سعاد الدوله که بایستی از تبریز بیرون رود ، از دربار بیرون آمده خود را بمشارتخانه هولند رسانید و در آنجا بستی نشست . آن روز بازارها باز خواستی شد . لیکن چون همان روز ، بار دیگر آنکه جنبشی از او پادشاه دیده شد مردم بازار را نگهشاندند . ولی از فردای آن روز بازارها باز ، و اجمنها که در مدرسه سپهسالار می‌بودند بهیهاتی پانجا رفتند ، دستور پراکندگی داد . فردا چیار شبه هفتصد تن گمابیش سواره یا تفنگ و فشنگ از سنوه به پاری دارالمشوری رسیدند . (۱) روز پنجم دسه مجاهدان قزوقین خواستندی رسیدند .

(۱) این را تنها در روزنامه «ندای وطن» آورده . در حین امتین و روزنامه مجلس رادی از آن نشد .

چنانکه نوشته‌ایم در قزوین آزادخواهی ریشه دوانیده جوش و جنب نیکی از آنجا پدیدار میشد، و در این پیشامد نیز بیگ کار بجای برخاستند، و آن اینکه میرزا حسن دریس المجاهدین، با صدتن از مجاهدان آنجا سواره پیاری دارالشوری آهنگ تهران کردند. گفته میشد اینان پیشروانند که اگر دارالشوری پرگی دهنه دهنه های دیگری نیز خواهند رسید. میرزا حسن خود در روز رسیده و امروز سوارانش خواستندی رسیده. از ایشرو آنجمنهای تهران به پیشواز برخاستند و بایدک و افزاؤ پذیرایی بچلو رفتند، و آنان را باشکوه بسیاری از خیابان‌ها گذرانیده به بهارستان رسانیدند. امروز مجلس برپا میبود، مجلسیان سپاسگزاری نمودند و ستایشها سرودند، ولی بنام اینکه دیگر آشتی رو ناده و نیازی نبودن آنان در تهران نموده پرگی دادند که به قزوین بازگردند.

این نمونه‌ای از سهش مردم است. ولی افسوس پیشروانی که این سهشها را یراه نیکی اندازند و از آن بهره بردارند، کم می‌بودند و ایقان نیز در برابر ناپاکیهای برخی از وزیران و نمایندگان مجلس کاری نمیتوانستند. کوتاه سخن آنکه مجلس در این پیشامد بی‌ارجی بسیاری از خود نشان داد.

در این پیشامد از همه رسواتر ملایان بودند. اینان که بدشمنی **پایان کارملایان** مشروطه بادریار همکار گردیده و با اوباشان یاده گسار عمنشین شده بودند، محمد علی میرزا چون ناگزیر شد با مجلس آشتی کند اینان را زیر پا گزارده لگد مال گردانید. چنانکه گفتیم روز پنجمشبه چادرها را کنده بادریار پتاجیدند، ولی فردا در باده بمیدان بازگشتند، و یکسب یا دو شب در اینجا میبودند که پاردیگریا دستور شاه چادرها برچیده گردید، و اینان ناچارمانده‌خانه‌ها بی در آرك با اجازه گرفتند، و چند روزی نیز آنجا ماندند. محمد علی میرزا اینان را فریفته میگفت: «چنین توباره‌ایم که فرستادگانی از مجلس بیایند و با شما بنشینند و رویه بهتری بکارها دهند». ولی چون در پیمان آشتی چنین نهاده شده بود که اینان را از هم پراکنند و با اوباشان کیفری داده شود، محمد علی میرزا ناگزیر می‌بود بیکباره از اینان بیزاری جوید. از ایشرو روز پنجمشبه چهارم دیماه (۲۰ ذی‌القعده) اینان ناگهان از آرك بیرون آمده آهنگه مدرسه مروی کردند، و همگی با آنجا در آمده و اطاقها را از دست طلبه‌ها در آورده نشیمن گرفتند، در اینجا نیز منبری گزارده و ملایان بشیر رفته سخن‌گویی پرداختند، لیکن در اینجا رنگ سخن را دیگر گردانیده از زشتگویی و زبان‌درازی خودداری می‌نمودند. مثلا میدعلی آقا چنین میگفت: «مردم چند نسل از این نظامنامه مخالف با شرع اقدس است ما حاضر شده‌ایم که مجلسی تشکیل شود که چند نفر از رؤسای مجلس و چند نفر از ما در آن مجلس حاضر شده و با حضور چند نفر حکم هرکس را که ملت انتخاب کرد مذاکره نماییم و چنانکه گفته ما منخیز بود قبول نمایند

و غیربمجلس را رفع نمایند و چنانکه صحیح نبود ما میرزیم در خانه‌های خود». همان‌کسانیکه در میدان توپخانه آشپزخانه بسیار بزرگی راه انداخته هر روز دیکهای پلو را پاره میکردند، اینجا بیچیزی و قناری از خود نموده نوشته‌ای بروی در مدرسه چسباندند، بدینسان: «هرکس در راه خدا پلین مشه مردم که محض حمایت شرع در این جا گرسنه نشسته‌اند میتواند از صد دینار تا یک تومان اعانه بدهد که عندالله ضایع نخواهد شد». حیل‌المین مینوسد این یکدروغی بیش نمیبود و در اینجا نیز دیکهای پلو را بر سر بار میداشتند.

فردای آتروز تلگرافهای نوشته بهمه شهرها فرستادند، و بنام هواداری از شرع، از مردم باری طلبیدند. بگفته حیل‌المین با آن گرسنگی دانسته نیست از کجا پول آوردند که باینهمه تلگراف‌ها دهند. شکفت آن بود که سید محمد یزدی بشیر رفته میگفت، در بیشتر شهرها بوژه در تبریز مردم بهواداری ما بازارها را بسته‌اند، در جاپیکه در همه جا مردم بیزاری از آنان مینمودند و این تلگرافها که فرستادند از همه جاپاسخیهای بیزاری رسیده که روزنامه‌های مجلس و حیل‌المین آنها را چاپ رسانیدند. از خوبی و نه پاسخ درازی رسید که سرآپا نکوهش و سوزش بملایان میبود. از استرآباد کلانتر نامی تلگراف فرستاد:

دعای شیخ فضل‌الله خدا تورا و ابهاج تورا بدرک فرستد تا ملانمان آورده شودند. باری روزهای پنجمشبه و آدینه را اینان بازادی میگذاشتند و از روز شنبه دولت سرآزانی بگرد مدرسه گزارده از آمد و شد جلوگیری. سه روز نیز بدینسان گذشت، و چون گفته میشد میخواهند با همان انبوهی بفرات روس روند و در آنجا پست نشینند، و این خودکار تشنگ آلودی بودی و چه‌بسا نتیجه‌های بدی را در پی داشتی، برخی از وزیران به مدرسه رفته حاجی شیخ فضل‌الله و دیگران را دیده باین واداشتند که خود مردم را پراکنند، و آنان پذیرفته شب چهار شنبه دهم دیماه شیانه مردم را پراکنده و خود نیز



ب ۱۶۳

بخانه شاهان رفتند .

دو عین روزها دوسید از تهران تلگرافهایی بنجف به آخوند و دیگران فرستاده از حاجی شیخ قزاقه و رفقا را او گله کرده بودند . از نجف پاسخهایی رسیده که در روزنامهها پراگند شد . و من اینک یکی را در پایین میآورم :

حجة الاسلام بهبهانی و طباطبائی تلگراف ثانی واصل نوری چون مغل باساری و مشداست تصرف دوامور حرامست (محمد حسین نجل میرزا خلیل) (محمد کاظم خراسانی) (عبدالله مازندرانی) .

چون یابستی سز دستگان او پاشان گرفته شوند و صنیع حضرت و مقتدر نظام و دیگران پنهان شده بودند ، تنها حاجی معصوم نامی از آنان دستگیر گردید . بدینسان آشوب میدان توپخانه پایان پذیرفت . لیکن این زمان یک گرفتاری دیگری پدید آمد ، و آن اینکه او پاشان که گریزان و نهان میبودند ، شبها بیرون آمده هر که را می یافتند میزدند و نلخت میکردند ، و چون پشیمان بهامه و پیرامونیان او گرم میبوده و مجلال السلطان پیشخدمت شاه نگهداری و پشتیبانی از آنان دریغ نمیگفت ، بی باکانه بهر سیاه کاری بر میخواستند . چنانکه بهاء الواقعین را که یکی از نمایندگان مجلس میبود کتک زده سروریش را بختند ، و در شب چهارشنبه هفدهم دیماه (۱۳ ذیحجه) هشت تن از آنان بخانه فریدون زردشتی که یکی از یازدهگان میبود ، رفته و آن بیچاره را بیدار گردانیده نخست بانسد و شمت تومان پولی را گرفته و سپس در برابر چشم زش باقمه اورا کشتند . پیدامیبرد که کشتهگان همان او پاشان میباشند . از آن سوی شیخ محمود یورامین رفته در آنجا آسوده میزیست . رو بهمرفته دیده میشد که در بازار بکیش دادن او پاشان گردن نگزارده ، و پیمان او در این باره جز فریب نمیبوده . از شیرها در این باره تلگراف می رسید در مجلس نیز گفتگو میرفت ، ولی نتیجه نمیداد .

در این میان چون راجش مردم از محمدعلیمیرزا فروتن گردیده زبانها پیدگویی باز میبود ، ( بویژه با پیشامده ساوجبلاغ که خواصم آورد ) ، روزنامههای تهران ، بویژه مساوات ، در پرده دری انداره نمی شناختند و آشکاره سخن از برداشتن شاه میآوردند ، و داستان نوی شانزده و ا یاد می کردند ، عبدالمکرم رئیس اول قاجار به و شاعر السلطنه برادر شاه ترسیدند که بفرجام کار ، پادشاهی از خاندان قاجار بیرون رود ، و بدست و پا افتاده ، چگونگی را بسجد علی میرزا بساز نمودند . عبدالمکرم آشکاره با گفت پادشاهی بارنجش بی اندازه مردم نده نیست ، و فرجام رفتار بدخواهان او را با مجلس روشن گردانید . این گفتهها در محمد علی میرزا عنایتیده او را داشت که بار دیگر با مجلس دوستی و آشنی نماید و از آزادیخواهان بدلعربی بردآزد . از اینرو روز دوشنبه بیست و سوم دیماه ( ۹ ذیحجه ) نشستی در دربار برپا کردند که دوسید با

اعتضام السلطنه و برخی از نمایندگان می بودند . شاه نیز خود با آنان بروی زمین نشست و با یکریزان فروتنی سخن پرداخت . دوسید بشیوه خود سخنان دلجو پانه گفتند . شاه نیز نخست از بدزبانی برخی از روزنامه نویسان و آزادیخواهان رجیدگی نمود ، و از اینکه مجلس بجلوگیری نپرداخته گفته کرد ، و سپس چنین گفت : « امروز در حضور شما بسلامت الهی سوگند یاد می کنم که تا جان در بدن دارم آنچه مقدور است با ملت و مجلس خود همراهی کرده خاندان را باستان سلطنت باز تدعی و جدو جیده در حفظ سرحادات و اجرای قانون نموده بخواست خدا ایران را چنان امن و آرام سازم که اسباب رشک جهانیان گردد . این را گفته برای بار سوم بقرآن سوگند خورد . از این سوی بهبهانی نیز پیام توده ایران ، بیاد سوگند پرداخت . محمدعلیمیرزا در ارج نهادن باین روز و باین کار تا آنجا پیش رفت که گفت : « فی الحقیقه امروز را باید اول روز جلوس سلطنت و تاجگذاری و ساعت اول تأسیس و برقراری مشروطیت و موقع را منتقم شرد . بدینسان سخنان بیپایی میرفت تا نشست پایان رسید ، و پس فردا که مجلس برپا گردید ، یاد این نشست بهمان آمد ، و نمایندگان بشیوه بیخردانه خودشان ، با ز امیدمنکیها نمودند ، و چاپلوسیهها کردند ، و برای آنکه مژده این مواهب ملوکان ، را بدیگران نیز برسانند چنین نهادند که دو سید بنجف ، و مجلس بشیرهای ایران چگونگی را تلگراف کنند .

از گفتن بی نیاز است که اینجا جز رویه کاری نمیبود و نتیجهای را در پی نتوانست داشت ، تنها نتیجه آن نشست این بود که محمدعلیمیرزا یکبار دست از نگهداری او پاشان برداشت . وظفر السلطنه که هم وزیر جنگ و هم فرمانروای تهران میبود فرست یافته دستور داد او پاشان را سخت دنبال کردند . چون انجمن های تهران در این باره با فشاریهایی مینمودند ، کارکنان شهریاتی یومرایی کسانی از آنان ، از فریاد آن روز بجنسجو پرداختند ، چنانکه گفتیم مجلس پیشخدمت شاه از سران او پاشان نگهداری می کرد ، و چون این دانسته میبود اینان نخست بخانه او رفتند و یک غلام سیاهی را دستگیر کرده به بازپرس کشیدند ، و از گفته های او این دانستند که صنیع حضرت که یکی از سران او پاشان می بود در شب را در آن خانه گذرانیده ، ولی باعدادان آهنگ خانه پدرزن خود کرده کعبه آینه را در آنجا بر سر برد . این را دانست شاه با دست ای از پولیس و سرباز و ژاندارم با آنجا شناخته گرد خانه را گرفته و کسانی از پشت بام پایین رفته در آنجا بگردش و جویش پرداختند ، ولی جسده خود را نیافتند . چون میخواستند باز گردند یکی چشمش برخت های او افتاد که در گوشه ای نهاده ، و دانست که خود او نیز در خانه میباشد و این بود دوباره بجنسجو پرداختند ، و او را از میان زنان بیرون آوردند و با همان چادر ورخت زفانه با خود برداشته بشیرایی آوردند .

از این آگاهی آزادیخواهان شاهمان گردیدند . از آن سوی مقتدر نظام و دیگران دانستند که رهایی نخواهند داشت ، و سه تن از آنان که مقتدر توسید کمال و اسماعیل خان بودند



بخانه ظفر السلطنه پناهندند. ولی ظفر السلطنه آنان را نگاه نداشته به پهبانی فرستاد که با صنیع حضرت و حاجی معسومخان، هر پنج تن را بعد از فرستادن.

کشته شدن فریدون زردشتی مایه رنجی برای عجلش شده بود. زیرا زردشتیان در تیران و دیگر جاها دست از کارهای خود برداشته گرفتاری کشندگان او را میخواستند. در این روزها چون از غلام سیاه مجلل باز پرسها رفت، دانستند کشندگان او از همان اویاشان عیدان توپخانه میباشد که او را بنام کینه تویزی نامجلس و قانون اساسی (که برای بزرگداشتان داده بود) کشته اند. و چون نامه های آنان دانستند شهر بانی بدستگیر کردن آنان نیز گوید.



ب ۱۶۴

میرزا حسن دینس انمجاهدین

آن پنج تن که بعد از فرستاده شده بودند، دادگاه حاجی معسوم خان را بیگناه شناخته، ولی در یازدهم چهار تن دیگر روز دو شنبه سیزدهم بهمن (۲۹ ذی الحجه) حکم پابین را داد:

• چون در تاریخ ۹ شهریور فریاده ۱۳۲۵ جماعتی مفید و اشرار و عوام کالانام در مقام شورش و مغنیان و مخالفت اساس مقدس و مشروطیت برآمده و ترک رعایت حرمت اشهر و حرم گفته و برخلاف میل اولیای دولت و رؤسای ملت به مجلس مقدس شورای ملی شیدالله و ارکانه حمله کرده استعمال اسلحه و شلیک نمودند و از آنجا بمیدان توپخانه رفته و جماعتی معممین شورش طلب به معارفت احتشاد و اجتناد و عنوان انقلاب جهاد دعوت نموده در مقام عربده و حرکات وحشیانه برآمدند (علی آقا صراف) و (اسمعیل خیاط) را بموجوبی مجروح سخت و (عنایت الله) مظلوم را در اسوه احوال مقتول و آویز درخت نمودند و چه در (بهارستان) و چه در (میدان) و چه در مجامع و محافل توطئه و تمهید، دو مجالس مواضع اشخاص مفیده ذیل خسروخان مقتدر نظام اسمعیل خان سید محمد خان صنیع و حضرت سید کمال منشاء مخاخرات و مطرح عذاکرات و برهم زن انتظام و انگشت - نهامی خاص و عام و باعث وحشت و اضطراب ملت و اسباب انقلاب مملکت و بفسدی و مخالفت مشروطیت معرفی و شکایت عموم مردم را موجب شدند و از جانب ... اعلیحضرت و اقدس همایون شاهنشاه مشروطه خوا ... بحکم عدل و نصفت بموجب دستخط ... و ملوکانه مقرر شد که در محکمه جزا به محکمه و استنطاق اشخاص مزبور قیام و پس از ثبوت تقصیر بقانون شرح انور مجازات آنها اقدام شود و در استنطاق اعم از اقبارات آنها در حق خود یا اظهارات و اخبارات در حق یکدیگر بر محکمه جزا ثابت و محقق گردید که مشارالیهم آمر و ناهی ارادل و اویاش و پیشرو و قائم اجامر و الواط و مباشر امور و مویج و محرک شورش طلبیان و مفسدین و مصدر امور وحشیانه بوده و خلاف نظم و امنیت و مخالفت قوانین مقدسه مشروطیت را مرتکب و اعداات قنیه و عظیمه را مدبر بوده اند و جنابان مستطابان افاضت نمایان حجج الاسلام و المسلمین و مقتدر الانام ذخایر الایام کبیر الارامل و الایتام آقای آقا سید عبدالله مجتهد و آقای آقا میرزا سید محمد مجتهد و آقای امام جمعه و آقایان دیگر متع الله المسلمین بطول بقائهم در باب مجازات آنها مرقوم فرموده اند که اولاً بضر و تعذیب زاجر موجبی که موجب عبرت بمرغسد و جلوگیری ازین قبیل مفساد و اعمال نامشروع بوده باشد در حق آنها علقاً معمول شود و بعد الزجر تحت الحفظ و مغلولایه (کلات) برده شوند و حدت ده سال در آنجا محبوس باشند لهذا محکمه جزا تصدیقاً و امثالاً مقرر میدارد. بنحویکه از محضر متور علماء اعلام و مجمع مقدس حضرات حجج الاسلام دامت برکاتهم حکم مجازات در حق آنها صادر شده است عاجلاً بموقع انفاذ و اجرا گذارده شود و علاوه بر آن هر يك از این اشخاص که بشوئات و امتیازات نظامی و غیر نظامی نایل هستند

د از شئون و امتیازات افکاک ابدی خواهند داشت . فاعتر و اولی الاصدار

د محل میر محکمه جزا صدق الملک ( رئیس محکمه جزا )

شیخ علی قاضی اردلانی - احمد بن محمد مهدی - معاون حضرت - « حسن مجیدانهاک  
پیداست که این حکم بدربار و بمالیان و دیگر بدخواهان مشروطه بسیار گران  
می افتاد . ولی همان روز در حیات عدلیه با بودن وزیر عدلیه و وزیر جنگ و نمایندگان  
انجمنها و چند صد تن از تماشاگران بکار بسته شده بپیکر یکی از آن چهار تن دو هزار  
تلافی زدند ، و سپس هر چهار را خسته و کوفته بروی گاری نشانده روانه کربلا  
گردانیدند .

اما کشتگان فریدون ، چون میبایست باز پرس و رسیدگی بیشتر گردد . داستان  
آنها را در جای خود خواهیم آورد .

در اینجا باز از آذربایجان سخن میرانم . دو ایمنیان در آنجا  
**نخستین خونریزی** نیز ، چه در ساوجبلاغ و چه در خود تبریز ، بگذشته داستانیان  
**در تبریز** رخ میداد ، اما در تبریز چنانکه گفتیم میرعاشم دسته جدا کرده  
از کوشکنی باز تمیازستاد و لوتیان دوجی میدان یافته آنچه  
می توانستند ، از بهم زدن ایمنی خودداری نمی نمودند . کورتسول روس مجازان پافشاری  
کرده گرفتن تاج کاکم و مسدود شدن راه میخواست و از آنسوی تفنگ زان دوجی به پشتیبانی  
از آن برخاسته تا فرماتی و ایستادگی نشان میدادند . هر زمان آشوب دیگری رخ میداد  
و لوتیان شیانه بدرخانه ها زفته از توانگران پول می ستدند .

کورتسول میگفت کسانی شیانه بدر کوشولخانه رفته و آهنگه کشتن او را داشته اند ،  
و همین را بیانه گرفته بیست و پنج تن قزاق به تبریز خواست و شماره پاسبانان کوشولخانه  
را دو برابر گردانید . این داستان در تهران در مجلسی بگفتگو گزارده شد و از  
وزیر خارجه پرسش رفت ولی او پاسخ روشن نتوانست و همانا داستان با آگاهی از  
دربار میبود .

فرمانفرما تا در تبریز میبود اندک جلوگیری میرفت ، و چون او رفت انجمن  
جلوگیری را از بیگنریگی خواستار شد ولی نتیجه ای دیده نداد ، و خود پیدامیبود که کار  
بخونریزی خواهد کشید ، در این میان عهد قربان رسید . چنانکه میدانیم در زمان خود  
کامگی در این عهد شتری میکشند . بدینسان که جانور بیزیان را با متکوله و زنگوله  
آراسته وسوار گانی از پس و پیشش افتاده ، با سرها و دهل ، بکروز و دو روز در بازار  
می گردانیدند و شادونها می نمودند ، و روز قربان میکشند که هنوز جان از تنش در ترفه  
درباریان بر سرش میربخندند و حرکتی از گوشه در دست دیگری میماند . سرش را  
هم برای ولیعهد یا شاه می بردند . این پیکار خونخوارانه بدی میبود و از اینرو انجمن  
از آن جلو گرفت . ولی میرعاشم که دستگاه فرمانروایی برای خود چیده و بدنگرمی

پول محمد علی میرزا و زور تفنگداران دوجی و سرخاب خود را در جیان دیگری میدید  
فرمان شتر قربانی داده و کینه در داریایی پداستان که عمه ساله میکردند شتر را کشتند  
و سرش را برای او بردند و از او خلعت و پادشاه گرفتند .

از این کار مردم دانستند میرعاشم برای دیگری میدارد و هیچ گاه رام نخواهد  
گردید . همان روز لوتیان و اوپاشان دوجی بی بازار ریخته با شلیک گلوله دکانها را  
بند آمدند . شب نیز در مغازه های مجیدانهاک شلیک پشوار کردند و دسته ای بدرخان حاجی  
مهدی آقا رفته آنرا آتش زدند . انجمن ناچار شد بچاره برخیزد و ششنگه بمجاهدان  
بخشیده دستور جنگ و جلو گیری داد ، و از روز آدینه پوست و ششم دهمه ( ۱۶ زحجد )  
جنگ در میان روس آغاز گردید .

دو چپان مغازه های - بد حمزه و اسنکر گرفته مجاهدان نیز در چند جاسنکر بسته  
بودند . گلوله چون تگرگ می بارید و چه بسا ره گذریان بگناه که نایب شدند . انجمن  
توپن بروی اهل قاری ، که در میان دوجی و دیگر کویها میبود فرستاد ، و چون تا آن  
روز تبریزیان جنگ نهاده و آواز توپن نشنیده بودند ، و چون گفته شد : « فلان شور را  
بتوپ بستند » آنیوه مردم چنین پنداشتند که با یک توپ توپی از پیشتر ویرانه گردد ، از  
اینرو بیم سراسر شور را فرا گرفت . با اینتیمه توپ را عم آتش نکردند .

دو روز جنگ برپا بود و بیست تن کما بیش از دوسو کشته گردیدند . از مجاهدان پیشم  
حاجی خلیل فرتجی کشته شد و او نخستین قربانی مجاهدان آذربایجانست . این مرد  
حجره در بازار دیداشت و یکی از توانگران شماره میرفت . با اینحال بنام تحریرت و  
آزادخواهی بمجاهدان پیوسته یا آنکد سانش بیش از پنجاه میبود سنگینی تفنگ و فشنگ  
را بخود آسان میگرفت ، و در این جنگ که بیشتر کسان ترسیده پا بجلو نمی گزاردند  
او دلیرانه پا بجلو میگذاشت ، و از اینرو با گلوله ای که بر سرش خورد افتاد و جان داد .  
پس از دو روز آرامش روی داد . ولی همچنان بازارها بسته و آمد و رفت بر بند ؛  
وسنکرها بجای خود میبود . شبانه اوپاشان بندر خانه عازمه پول میگرفتند . چند روز  
با اینحال گذشته روز پنجم یعنی بار دیگر در میان جنگ و تیراندازی آغاز یافت و باز  
دسته ای کشته گردیدند .

در اینمیان نمایندگان انجمن در تلگرافخانه پانهران در گفتگو می بودند و در تیره  
آرامش شهر چاره میطلبیدند . از دربار اجلال الملک را که امایند انجمن نیز میبود  
ریس شهربانی برگزیده رشته کارهای شهر را یار سپردند و او بیدرنگ بکار برخاسته  
جلو جنگ را گرفت . از آنسوی چون محرم فرامیر رسید و با یستی کویها بشیخ کار  
کنند تا دست های سینه زنی بیرون آورند ، این خود مایه دیگری بشرو نشستن آتش  
جنگ گردید .

از آغاز محرم بازارها نیمه باز و نیمه بسته می بود . ولی دسته های سینه زن

آمد و شد میگردند. از آنسوی اجلال الملک در اندک زمانی سادات بکارها داده بجمه پاساها را رخت شیک بکنسان (از عاهوت مشکلی یا کمربند چرمی و دکمه و نشان) پوشانید، و سر دشته‌ها پاتان گمارده همه را بکار انداخت. (در زمان مشروطه نخستین شهربانی بسامان در تبریز بنیاد یافته و این آغاز آن میباشد). نیز دستخانی را از سوار شاهسون و از قزاق به پشتیبانی شهربانی برگزیده بگردش در شهر واداشت. گوازه سخن: در چنان هنگام دشواری، اجلال الملک کاردانی یکی از خود نشان داده شهر را پس از آن آشفتهگی بآرامش آورد. من نیک بیاد عیدارم که چگونه این دسته‌ها با موزیک در بازارها میگردیدند و آرامش را برپا میگردانیدند.

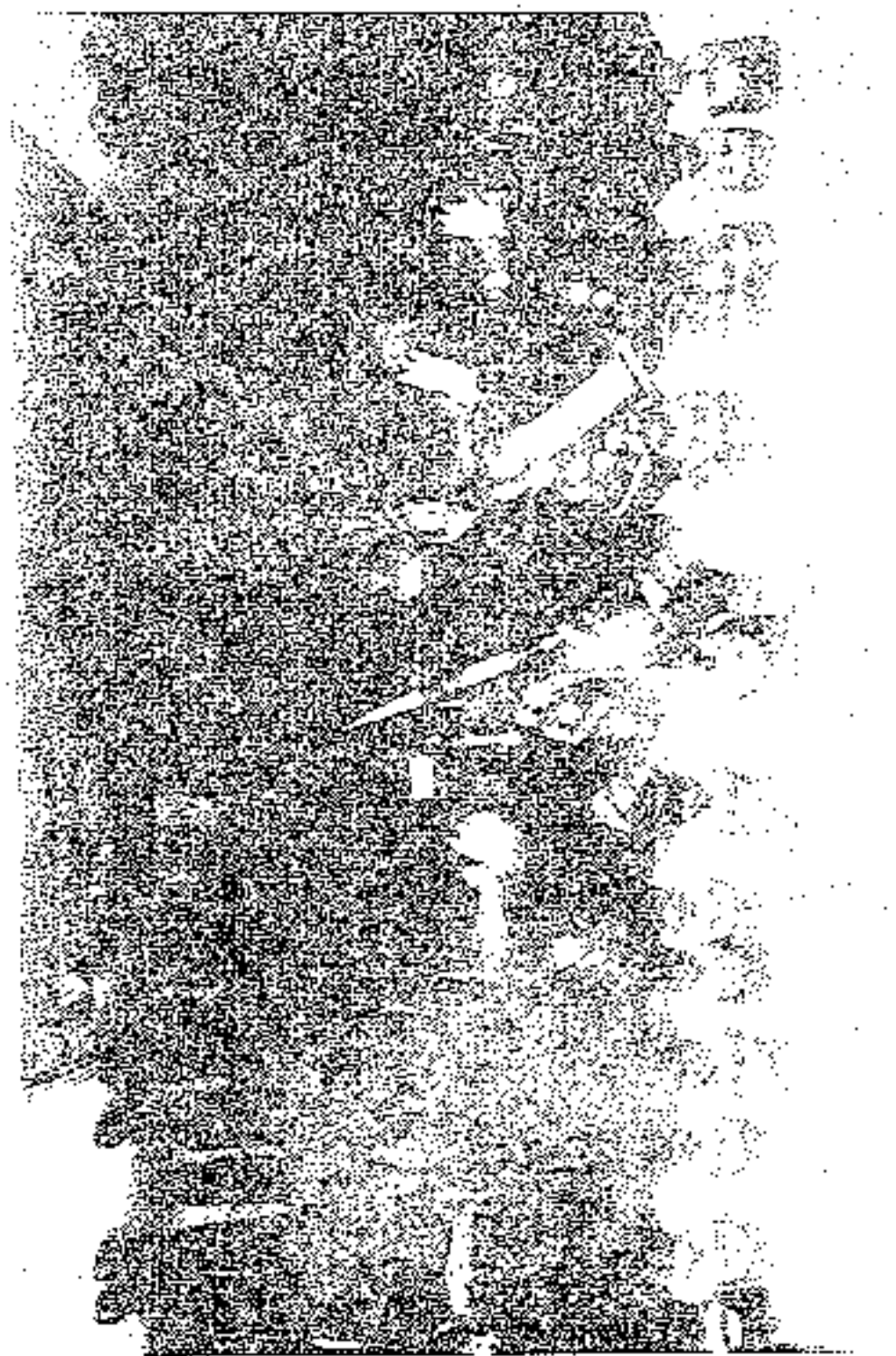
این جنگ در تاریخ مشروطه ارجمند است. زیرا بازاریانهایی که رسانید یکسوی در بر میداشت، و آن اینکه مردم جنگ را دیده از ترس بوجایی که درباره آن عیدانند بیرون آمدند. نیز مجاهدان جنگ را دیده آزموده گردیدند و برای یک جنگ بزرگتر دیگری آماده شدند. در نتیجه این جنگ بود که پس از میانان مجلسی چون شاه سپاه پس تبریز فرستاد این شیر، همچون دیگر شهرها، دست و پای خود را گم نکرد و آن ایستادگی را نشان داد. در این جنگ یکی از سردستانان ستارخان میباشد که چون کردانی و دلیری از خود نشان داد و آوازه اش افزود. همچنین مجاهدان قفقاز در این جنگ کاردانی از خود نمودند.

ولی با این جنگ و خونریزی لوتیان دوجی دستگیر نگردیدند. ایستادگیهای دوجیان زیرا در کوی خود ایستاده با تسمه نشی آمدند و راستی آنکه آمد و رفت در میان دوجی و سرخاب بسیار دیگر کویها برپا شده و دو تیرگی اینزمان رویه سخت تری بخود گرفت. اجلال الملک میدید که اگر بخواند دستگیر کردن لوتیان پردازد دوباره جنگ درخواهد گرفت، از اینرو چشم پوشی نموده همین اندازه میکوشید که دوباره آشفتهگی رخ ندهد. در ده روز محرم نیز که دسته‌های دوجی و سرخاب بازار میآمدند، دوجیان تاملی توانستند خشم و کینه نشان عیدانند. بپوشه روز تا سواکه شیر بازار آورده بودند.

ما در این تاریخ از داستان دسته‌های سینه زنی محرم که یکی از گرفتاریهای زمان خود کامگی میباشد و تا سالها پس از مشروطه نیز بازمی ماند، سخنی نرانده ایم ولی در اینجا باتذکر سختی نیازمندیم.

این دسته‌ها که از درهم آبیختن نادانیهای شیمیگری و دوسازیهای مخمبگری و خودنمایی لوتیگری پدید آمدی در همه شیرعای ایران رواج میداشت؛ ولی در تبریز رواجش بسیار بیشتر میباشد. از یکم محرم تا دوازدهم آن کارها خوبایده باین پرداخته میشد.

این دسته‌ها که از هر کویی یکی برخاسته و برخی از آنها را موز گنجه میبود.



پ ۱۶۵  
این پیکر نشان میعهد اجلال الملک را یا محمدخان میرپنج قزاق و سرکردگان شهربانی و اوقاف (این پیکر در همان روزها برداشته شد)

مثلاً همان دوچی روز ناسوعا شیر بهار از آوردی بدینسان که مردی را پرست شیر پوشانیده بروی تختی گذاشته یا خود گردانیده‌ای. این ویژه آن کوی میبود که دیگری آنرا نیاوردی. گفته شدی که آن پوست از آن کوی دیگری میبوده و در چیان از دست آنان روده‌اند و از اینرو پنگیداری آن کوشیده‌ای. روز ناسوعا که بودی اینرو حی از مردان آن کوی (بویرد از سیدان) بدنته در آمدندی. بدینسان که از دوسو دست بکمر بند یکدیگر انداخته زنجیره پس درازی پدید آوردندی و شیر را بهمان انداخته، شعر خوانان و سینه کم بان روانه گردیدندی. لوتیان با تپانچه هائی بکمر همراهمین نمودندی. در شعرهایی که خواندندی روی سخن بشیرداختندی و در هر گردان آن گفتندی:

دایرش پیش بیگون هرابه  
امدار ایله آل عسقلانیه

این شعرها در تبریز زبانزد همگی میبود و از اینرو چون در عمان گشاکشهای مشروطه خواستی شعرایی از اینسو و از آن سو ساخته شدی بیشتر آنها با این وزن و قافیه بودی و باه آن آهنگ سینه زنی خواننده شدی:

باری روز ناسوعا دو چیان که بشیره عمد ساله شیر آوردی بودند گردنکشی‌ها و خوردن نمایی بسیاری میگردند و چون در شعرهای خود پایین گفته می‌رسند: «لغت پندله قوم بیحیا به» (لغت بیچنان گروه بشیرم) دست بسوی آزادخواهان داشته آنان را نشان میدادند و بدینسان کینه می‌جستند.

پس از ده روز محرم نیز در آن کوی روزنامه ای بتزکی آغاز کردند. که چون بعنوان پرسش و پاسخ در میان بکمرد عامی یا یک علا نوشته میشد، و عمو ملا را د علاه و دینامید روزنامه نیز بهمان نام شناخته گردید. در این روزنامه که بتزکی تبریزی نوشته میشد عمد نکوشی بود گویی از مشروطه خوانان میرفت و خردی. با آنان گرفته میشد. چون رجعتی می‌خواست همه از برگزیده شدن بتزکی انجمن میبود پیش از همه بنمایندگان انجمن پرداخته میشد. من تا لغت یا نه شماره آنرا دیده ام. ولی همانا بیشتر بیرون آمده.

گذشته از آن گاهی نیز به فارسی چیزهایی می‌نوشتند و با سنگ به چاپ رسانیده می‌پراکنده و چون یکی از این نوشته‌های فارسی اکنون در دست منست برای نمونه بخشی از آنرا می‌آورم. این نوشته زیر عنوان «هذا کتابنا بنطق علیکم بالحق» نوشته شده و چنین آغاز میشود:

«ای برادران هوشمند وای معتقدان قرآن منین چشم عبرت گشوده و راه غیرت»  
«پیموده و نام این کتابت خود را که زیاده از شش هزار سال است که جمعیت و غیرت شما»  
«ایرانها تاریخ تواریخ سایر دول گردیده و شما ایرانی نبودید که مدت‌های مدید با سلاطین»  
«متمدن در میدان جمعیت کوم برابری زده و سرافراقت با سلاطین مستبد فرود نیاوردید و»  
«حالا آن جمعیت ملت پرستی و غیرت وطن داری شما را چه شده که اسیر پنج و شش»



ب ۱۶۶

این بیکره نشان می‌دهد یکدسته از زنجیر زنان تیران را چون از دست سخن رانده شده (این بیکره را که در سالهای نخست مشروطه برداشته شده) آورده‌ایم

و نفر (قتل‌خیزی) خانه بدوش شده و تصور نساژید که اینها هر گاه ژولیک و جیب پرتی بودند :

و مکانی بخود معین میکردند و کسی بایشان تصاحب میساختی . . . ببینید کار مسلمانان و

و چطور شده که جناب مستطاب عالی آقای حاجی میرزا ابوالحسن آقا مشهور به انگلیسی و

و میفرمایند که آیا ابو کپلان ملت در کدام شریعت (اهل محله سرخاب و شتریان) واجب ...

و القتل شدتند که حکم قتل ایشان را داده اید میر تقی چایچی و آیت خلیل در جوابش و

و بگویند که شرح لعمه و شرایع خواندن نیست . که تو بدانی و ترا یا این کار خارج است و

و نباشد و یکنفر مسلمان با تعصب در آنجا جواب دیرتقی را ندعت که بلی آقای چایچی اصل و

و مقصد از مشروطه شرح لعمه و شرایع خواندن و شرع انور را جاری نمودن است و

و چای تلخ فروختن نیست که تو بدانی و نوعین حضرات آقایان علماء و سادات را مگر و

و در مشروطه طبیعی مذمبان و در قانون مفسدین واجب میدانند چنانکه جناب مستطاب و

و آقا میرجواد آقای پیشنماز منسودیه که در زمان استبداد امر بمعروف و نهي از منکر و

و نمودن ایشان را کسی انکار ندارد در جنگ ناخوی جهت اصلاح به محله شتریان آمده و

و وصیت ایشان را دیده و در مراجعت با اهل سرخاب و شتران گفته که جنگ نساژید که و

و من رفته و اهل آن محلات را ساکت کنم ایشان فوراً فرموده جناب مشارالیه را اطلاع و

و کرده و ساکت شدند اما اعالی محله جناب مزبور بخورف او اعتنا نکرد و ساکت و

و نشدند جناب معزی الیه بدون طرح شخصی مقصدان وکیل نما را ایراد میکردند که و

و چرا فرمان قتل و غارت اهل محله سرخاب و شتریان را واجب میدانند . (علی مسیو) و

و در جوابش میگوید که توهم بلا شیء آمده و در محله ما چیزی دارشده و حالا از محله و

و سرخاب و شتریان حرف لافهای آموخته ای اهل تبریز مگر شما ها این علی مسیو را و

و نمیشناسید و میدانید که مسیو چه معنی دارد و در لغت فرانسوی مسیو بمعنی آقا است اما و

و آنکسی که از اصل و نسب خاج پرست باشد موسیو را مقدم دارند مثل مسیو پورین و و

و غیره و آنکه از اسلام بخاج پرستی برگشته موسیو او را مؤخر سازند این ظاهر جان و

و واسم آن لامذهب و از شرح سیئات باطن اوقلام نویسنده گان عاجز است از آنجمله تمزید و

و داری حضرت سیدالشهداء علیه آلاف التحية والثناء را همیشه استعزاه نموده و فوج و و

و خواندن را منع و ملامت سازد چنانکه کرات در مجالس مذاکره کرده که من بعد از سفر و

و اسلامبول یکروز بعنوان عقیه بدست دلبریش رفته و در نتیجه از آن تاریخ قتل توبه و

و نمودم که دیگر از این غلطیا نکنم لامذهبی که تمزیه داری آن حضرت را غلط کاری و

و نامیده و از اسلامیت برگشته باشد به کفر او دیگر دلیل و برهان لازم نیست و از خبیثت و

و فطری آفتاب تلاش کرده که اساس تمزیه داری سیدالشهداء علیه السلام را پشمرده و

و و پر شکسته نموده . . .

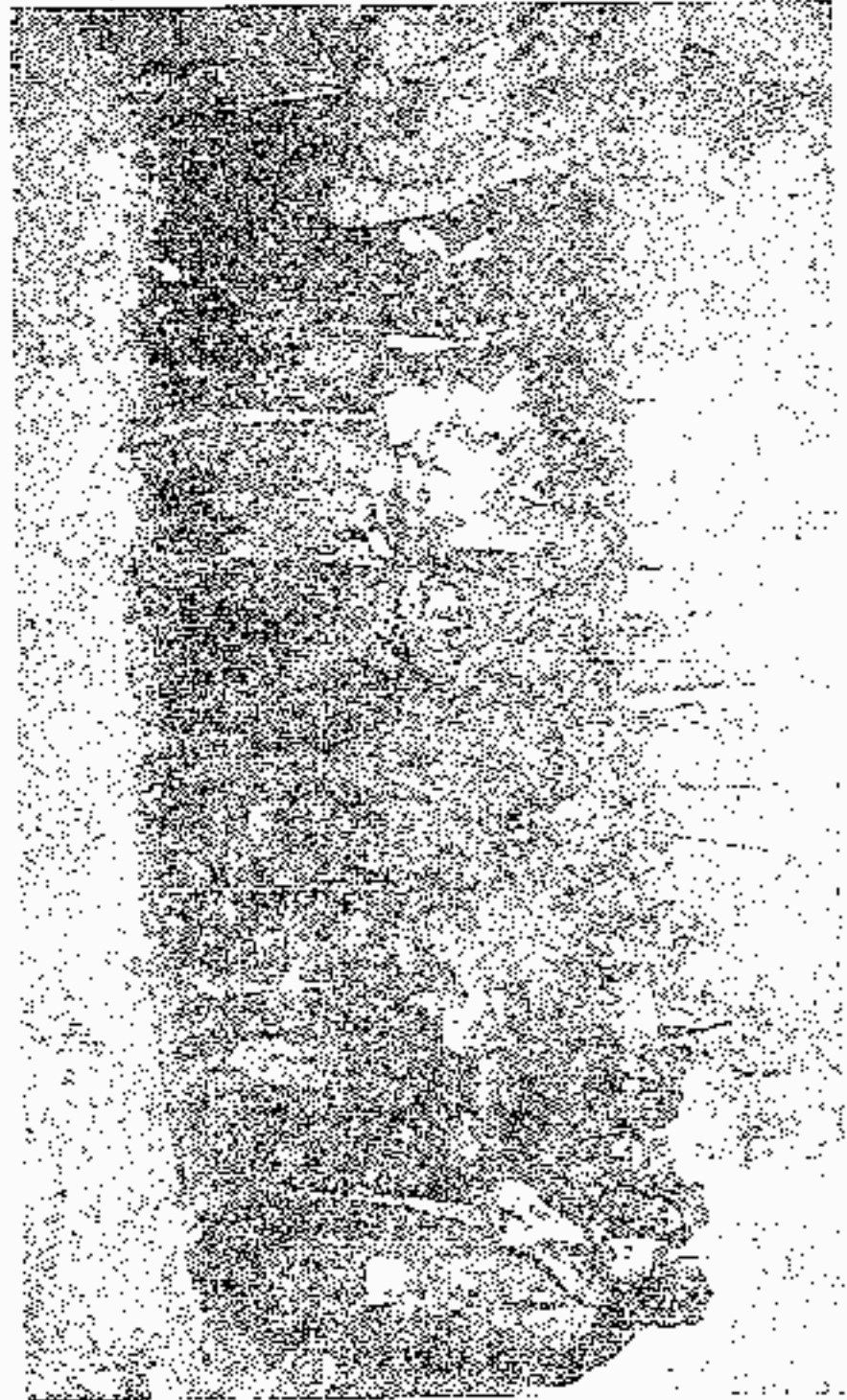
### فرمانفرما در ساروجیلاغ

اما در ساروجیلاغ ، چنانکه نوشتم فرمانفرما به اهلب انجا از  
تبریز روانه گردید ، و چون بمیانداوآب رسید یکدسته از سواره  
را از پیش فرستاده فردای آروز که دوازدهم یا سیزدهم دیماه  
می بود خود با یازمانده سپاه بداتجا شتافت . مردم شهر که از

درون هواه خواه ایران میبودند به پیشواز شناخته شادیهها نمودند و بدینسان شهر دوباره  
بدست آمد . لیکن محمد فریق پاشا سرکرده عثمانی که در چند فرسخی نشسته و پیایسی  
کردان را باشویب یرمیانگیخت ، این یار کوشش بیشتر گردانید و کردان در آبادیهایی  
بیرون ساروجیلاغ آنچه توانستند دریغ نگفتند . آبادیها را ویران گردانیده کسانی را  
خون ریختند . سپس بیشرمی را از اندازه گذرانیده بفرمانفرما پیام فرستادند که شهر  
را بما باز گزار و برو . فرمانفرما با آنکه هزار و دوپست تن بیشتر همراه نمیداشت و  
کردان ده برابر قزوقتر میبودند پاسخ درشتی داده فرستاده را بساز گردانید . این بود  
روز شنبه بیستم دیماه ناگهان دوازده هزار تن بیشتر روی بشهر آورده همه پشته خاکی  
پیرامون را گرفتند و بکار جنگ پرداختند . فرمانفرما سواره و سرباز را بگوشه های شهر  
بخش کرده دستور جنگ و جلو گیری داد ، و خود نیز تفنگ بدست آمده ایستاد . دو توب  
در سرای حکومتی نهاده آتشفشان میکردند ، و چون یکی از توپچیان پا گلوله زده شد  
فرمانفرما خود پشت توب جا گرفت . دوازده ساعت جنگ برپا بود و صد تن کمابیش از  
اوسو کشته شدند . با این حال کردان کاری از پیش نبرده باز گشتند . ولی پرده صاعقه چنان  
تاراج میکردند و راعها را بسته بودند . همانروز که این جنگ میرفت میانه ساروجیلاغ و  
میانداوآب راه را زده قورخانه و عشت هزار تومان پول را که برای فرمانفرما فرستاده  
شده بود پتیا کردند

در این میان چشم فرمانفرما و مردم ساروجیلاغ براه میبودند از تبریز یا تهران  
یاوری رسد . ولی بیست روز گذشت و جز دسته اندکی از شاهسون با تاجا نرسیدند . محمد  
علی میرزا روز فردای نشست بیست و دوم دیماه بشیرینکاری ، خود بیلگر افتخانه دربار  
رفته و بمران آیدها و سرکردگان سوار آذربایجان تلگرافها زده بود که بیاری فرمانفرما  
شتابند . ولی چون رویه کاری میبود در بیرون نتیجه دیده نمیشد .

از آنسوی دولت رفتار تبرنگ آمیزی پیش گرفته چنین میگفت : عثمانیان چون  
آگهی جنگی فرستاده اند نباید ما با سپاه آنان جنگ کنیم و تنها باید بسر کوب ایلهای  
نافرمان کوشیم . بفرمانفرما نیز دستور فرستاده بودند که جز با کردان جنگ نکنند .  
در حالیکه عثمانیان آشکاره مرز را شکسته بخاک ایران درآمده بودند . از آنسوی در  
باره ساروجیلاغ چون از کردان کاری پیش نرفت خود فریق پاشا بکار برخاسته با سپاه و  
توب رو بسوی شهر آورد . فرمانفرما کسی فرستاده پیام داد که شما هنوز آگهی جنگی  
فرستاده اید ، چگونه بسر شهر میآید ؟ فریق پاسخ داد : آگهی جنگی بالاتر از این



پ ۱۶۷

این پیکره نشان میدهد فرمانفرما را با یکسختی از گردان دوساوجیلاخ

چه باشد که با بیست هزار سپاه و شش توپ تا نیم فرسنگی شهر آصفه‌ام . اگر تا شش ساعت دیگر از شهر بیرون نروی پیدرنگه جنگ آغاز خواهیم کرد .

از این پاسخ فرمانفرما را نایب ایستادگی نمائنده شهر را رها کرد و بمیانندواب بازگشت . بدینسان یکداسنان تنگ آزودی رخ داد . عثمانیان پشهر در آمده استوار نشستند . و این شکست که باز می گفتند ، ما بخاک ایران نگذاشته ایم . محمد علی میرزا و وزیرانش نیز می گفتند : عثمانیان هنوز آگهی جنگی نفرستاده اند :

فرمانفرما در میانندواب نشسته سیه گرد میبود . در این هنگام از حاجی محمد - رضا نایب از بازار گانان کاشان کاری رخداد که باید نامش در تاریخ بماند . و آن اینکه از عراق بانصد فرمان پول برای فرمانفرما فرستاد که در راه جنگه بکار برد . فرمانفرما پول را پذیرفته و تلگراف سپاس گزارد .

از آنسوی چنانکه گفتیم در این کفاکش یا عثمانی دو انشای روس و انگلیس و آلمان نیز دبستگی می نمودند ، و گذشته از این لشکر کشیها و کوششها گفتگو هایی نیز در تهران و استانبول کرده می شد . سیزدهم بیوتی در نزدیکیهای مرز برپا و گفتگو از خط مرز می رفت . عثمانیان اگر برخی از خاک ایران را از آن خود عیشماردند ساوجبلاغ از آن جمله نتوانستی بود . از اینرو عثمانیان ناگزیر مانده روزیکم استعد ساوجبلاغ را رها کرده پس نشستند ، و گردان سرکش نیز بشیوه همیشه خود از در پشیمانی در آمده وارد بگر یا ایران بستگی و فرمانبرداری نمودند ، شکست نواز عمده آنکه چون این آگاهی به تهران رسید محمد علی میرزا دستاویزی برای شیرینکاری پدید آورده دستخط پایین را بمجلس فرستاد :

۱ احتیاج السلطنه تلگرافی الآن مندری در حرکت فریق از ساوجبلاغ رسید چون ۲ برای دولت و ملت مزده بود فرستادم ملاحظه نمایید و فردا در مجلس علی قرائت ۳ نمایید که ملت بدانند من آرام و راحت خود را حرام کرده در مراجعت فریق و در این ۴ پشیمانی موافق یاغری بدون خوفیزی چندین اقلاعات و زحمات را کشیده ام امیدوارم ۵ و یا همراهی و اتحاد عدوی مجلسی مندری با دولت عمده کارها اصلاح شود شهر محرم ۶ و الحرام ۱۳۲۶ء

بدینسان بیک کار ناکرده می نازید . در حالیکه همانروزها گردان در بیرامون - های ازومی تیاعکاری بی اندازد می نمودند و پهبانی تلگرافچای ناله از مردم میرسید . همچنین نایب حسین کاشانی و پسرانش در کاشان در متمگری پیچیزی دریغ نمی گفتند و آواز مردم بسداد خواهی بلند می بود - از آنسوی عثمانیان با آنکه ساوجبلاغ را رها کرده اند از خاک ایران بیرون شرفتند و از کمسیون و کوششهایش نیز نتیجهای به دست بیاورد .

رخداد هشتم  
اسفند

محمد علی میرزا همچنان با مجلس رفتار نیکومی نمود، و میوان پنداشت که این هنگام از نبرد با مجلس تومید گردیده، و خواه و ناخواه گردن بنگهداری آن گزارده بود. زیرا چنانکه گفتیم هر پشامدی را دستاویز گرفته گام دیگری بسوی دوستی با مجلس بر میداشت. از جمله در آغاز های اسفند (چون مجلس تواتت و قانون انطباعات را بیابان رساند شاه آنرا سرست شمرده دستخطی « بنام خشنودی و خرسندی از کار های مجلس فرستاد که در نشست هفتم اسفند ۲۴ محرم ۱۳۲۶) در مجلس خوانند گردید. لیکن فردای آن روز که آدینه هشتم اسفند (۲۵ محرم) می بود داستانی رخداد که بیکبار آب را گل آلود گردانید. آن روز محمد علی میرزا برای گردش آهنگه دوشان تبه را داشت، و چون با شکوه و دیدبه از دربار بیرون آمد يك کالسکه دودی (اتوموبیل) از جلو و کالسکه شش اسبی پادشاهی در پشت سر آن، و غلامان کشبکخانه با امیر بهادر در پیرامون روانه گردیدند، با این شکوه و آرایش که راه میرفتند چون خیابان باغ وحش (۱) و آبیابان رسانیده خواستند بخیابان ظل السلطان به پیچند، در همانجا تا گهیان نارنجکی بزمین خورد و با يك آوای سختی ترکیب. دوتن کشته شده و چند تن زخم یافتند و شیشه های اتوموبیل خورد گردید. هنوز آوای آن پریده نشده نارنجک دیگری چند گام دورتر ترکیب که باز چند تن کشته شده چند تن زخم یافتند. شاه که در کالسکه شش اسبی میبود گزندی یا نرسید. همین که آوای نارنجک را شنید از کالسکه پایین آمده پیرامونیان گردش را گرفتند، و بیمنك و شتابزده خود را بخانه کالسکه چسبیدند که در آن نزدیکی میبود رسانیدند. غلامان کشبکخانه همینکه آوای نارنجک را شنیدند از هم پراکنده در اینجا و آنجا دست بتاراج و چپاول یازیدند، سپس چون شنیدند که شاه زنده است دوباره باز گشتند و شورش دهم خورد گویا که پدید آمده بود از میان برخاست. شاه - یعنی در خانه کالسکه چسبید باقی آسوده سپس با پای پیاده بدربار رفت. و همان روز خود او با تلگراف داستان را بشهر ها آگاهی فرستاد. از آنسوی در تهران چون چگونگی دانسته شد آزادخواهان بشیوه همیشگی خود، ناخرسندی از آن نمودند، و مردم بنام آنکه از شاه یکچنان گزندی در گذشته به شادی پرداخته چراغان کردند، فردا در بهارستان پیش از نیروز نشست ویژه ای برپا کرده فرستادگانی را برگزیده بشهر شاه فرستادند که از پشامد افسوس و همدردی نشان دهند و از آسوده جستن شاه سیاستگزارى نمایند. سپس تلگرافها بشهر فرستادند و از همه جا خواستار چراغان و جشن گردیدند. به تیریز سه تلگراف رسید. یکی از بهبهانی، دیگری از احشام السلطنه، دیگری از نمایندگان آذربایجان این بود انجمن دستور چراغان داد، و خود تلگرافی بنام افسوس و شادی بشاه فرستاد. پس آنروز که نشست همیشگی مجلس برپا گردید بار دیگر گفتگو از پشامد کردند.

(۱) همان خیابانی که اکنون بیناورد گردیده و بنام خیابان پستخانه خوانده میشود.

و برخی نمایندگان از چاپلوسی پاساده ولی بسخنران پوچی برخاستند. کسانی میگفتند: چنین کاری از ایرانی سرنمیزند. کنگنه آن پیگمان بیگانه میبوده. مجلس با فشاری مینمود که جستجو و رسیدگی نبکی شود و کنگنه گان بدست آیند، و چون دویمب انداخته شده بود یاد دوفنره کرده میشد.

شهربانی از همان روز آدینه جستجو پرداخته بود. خانه های که نارنجکها از آنجا انداخته شده بود درش را بسته یافتند و چون چند روزی پیوسیدند و کسی بانجا نیامد خودشان در را باز کرده بدرون رفتند و در آنجا برخی افزار نارنجک سازی یا یکرش ساختگی بدست آوردند، دوسه روز دیگر چهارتن از آذربایجانیان را که با گازی بستر میرفتند، از عبدالعظیم بتهران آوردند، و در شهربانی بند کرده بیازپرس برداختند. سه تن از آنان بنامهای مشهدی محمد و مشهدی عبدالله و اکبر، از مردم اسکو، و یکی بنام زینال از مردم قره داغ میبود. شهربانی اینان را کنگنه گان آن کار میسرده، ولی آنان چیزی نگردن نمیکرفتند. از آنسوی چون انجمن های تهران با فشاری مینمود که باز پرس آشکار باشد و فشار و سختگیری در میان نیاشد، تا گزیر نتیجه ای بدست نیامد، و پس از چند روزی عر چهارتن رها گردیدند.

شهربانی بیکر که گمان بمب سازی میبرد شبانه بخانه اش فرستاده دستگیر مباحثت، و آزادخواهان بنام پشتیانی از قانون باین رفتار شهربانی ایراد میگرفتند، و خواهیم دید که این خود زمینه کشاکشی را پدید آورد.

محمد علی میرزا روزهای نخست خونردی نشان داده آنرا دستاویزی برای تجدیدگی از مجلس و آزادخواهان نمی گرفت. ولی چون از جستجو نتیجه بدست نیامد بداننگی آغاز کرده يك نامه گله آمیزی به مجلس نوشت که در آن چنین میگفت:

اگر تا چند روز دیگر هم اثری از تعیین محرکین و دستگیری مرتکبین ظاهر نشود لابد بعضی اقدامات مجدانه بعمل خواهد آمد که خیانت مجرمن هویدا و اغراض مغرین آشکار و پیداشود.

چنانکه سپس خواهیم دید از همه جستجوهای شهربانی درباره این رخداد نتیجه روشنی بدست نیامد. ولی آنچه در سال های دیرتر دانسته شده است که نقشه این کار را حیدر عمو اغلی کشیده و بمبارا نیز اوساخته بوده و بمب اندازان همان چهارتن نامبردگان بالایی (که یکی از آنان مشهدی محمد عمو اغلی میبود) بوده اند، و همانا اینانرا بتهران کمیته پاکو فرستاده بوده است.

این نمونه دیگری از این کارهای حیدر عمو اغلی است، و میرساند که او يك شورخوخواه راست و شایایی می بوده و پکار های بزرگی می کوشیده. پس از کشتن اتابک این دومین شاهکار او می بود که اگر پیش رفتی هر آینه نتیجه های بزرگی را در پی داشتی. این بمب اگر محمد علی میرزا را از میان برده بودی جنبش مشروطه خواهی ایران رنگ

## دیگری بخود گرفتگی .

در اسفند ماه در شیراز نیز خونها ریخته گردید . چنانکه گفته ایم قوام الملک شیرازی یکی از دشمنان بنام مشروطه بشمار میرفت ، و در سایه باقشاریجایی که مجلس کرد دولت او را بتهران خواست . لیکن در تهران از قوام بازخواستی یا بازپرسی نرفت و او پس از چند ماهی دوباره بشیراز بازگشت ، بی اینکه مجلس با آزادیخواهان ایرادی گیرند . . این شیوه مجلس میبود که کسانی را که دشمن مشروطه می شناخت و دنبال میکرد ، پس از چندی گذشته را فراموش کرده دل با آن نیک می گردانید . هر کسی را که بتهران میخواستند و می آمد چندی میماند و دیگر کسی یا او کاری نمیداشت . بگفته روزنامه جبهه المومنین ، تهران یکی از د مطهرات ، گردیده بود که اینگونه گناهکاران را پاک میگردانید .

پس از بازگشت قوام بشیراز دوباره کشتایش و دوتیرگی در آنجا سختی گرفت . راستش آنکه مشروطه خواهی در شیراز ریشه ندرانیده شیرازیان بیش از همه گونه ها و هوسهای خود را دنبال میکردند . يك د انجمن اسلامی ، که بر پا کرده بودند در میان بنیاد گزاران آن دشمنی و دوتیرگی پدید آمده پیاپی با تلگراف بدگویی از یکدیگر می کردند ، از آنسوی کسانیکه از پیش با قوام و خاندانش دشمنی میداشتند در این هنگام فرصت یافته بنام مشروطه خواهی بکینه جویی میکوشیدند .

کار آشوب و سبکسری در شیراز بجایی رسید که شیخ یوسف نامی را که بنام نمایندگی بتهران فرستاده بودند یکدسته تلگراف کرده بیرون کردن او را از مجلس میخواستند . نیز بدخواهان قوام در شاه چراغ بست تشنه ، و سید عبدالحمین لاری را که یکی از ملایان شکوه دوست و نامجو میبود بیاری خود خوانسته ، و او با هفتاد تن تفنگچی آمده و پامهای شاه چراغ را سنگر کرده با شهر بچنگ می پرداخت ، سه ماه بیشتر این کشتاکش در میان میبود .

در اسفند ماه تلگراف آختی بتهران فرستادند و گمان میرفت که آشوب پایان یافته لیکن چند روزی نگذشت که داستان کشته شدن قوام رخ داد . بدینسان که روز شبته شانزدهم اسفند ( ۴ صفر ) هنگامی که قوام در باغ دیوانخانه در دسته انبوهی در پیرامون او می بودند ناگهان جوانی نزدیک گردیده چهارتیر باو زد و در زمان خود را هم کشت . پیرامونیان قوام بهم برآمدند ، سپس که بچستجو پرداخته رخت و تن کشته را کاوریدند از جیب بقل او کاغذی بیرون آمد که در روی آن می نوشت : د نعمت الله سرور جردی نمره ۱۹ قاتل نهرت الدوله پسر قوام الملک شیرازی ،

این يك کار شگفتی میبود ، چنانکه سپس دانسته شد ، این نعمت الله نوکر مسموم دیوان میبوده ، چون مسموم دیوان از دشمنان بنام قوام میبود ، بسا انگیزش او بد پیروی از





عباس آقا کشنده اناپك باهنگار برخاسته ، ولی در اینجا بیش از همه کینه های دو تن کارگر میبود .

پسران قوام کشته پسر را از زمین برداشته پستانویز آن خانه هایی را از پدخواهان خود تاراج و کتانی را دستگیر گردانیدند ، و بدینسان دوباره کشاکش و کینه توزی



پ ۱۶۹

**نعمت الله بروجردی کشته قوام**

پس روز نوزدهم اسفند در بزم سوگواری قوام ، باز داستانی رخ داد و دو تن از ملایان بنام آنجا کشته گردیدند . يك پسر قوام هم زخمی شد ، صاحب اختیار که این زعمان والی فارس میبود در تلگراف خود بمجلس در باره این داستان می گفت :

دو پروز در فاتحه قوام الملك سيد احمد دشنگي تيري به الأار السلطان زد که مشغول مانده اند دو نفر هم باقا شيخ باقر خورد و دو نفر هم مشغول شدند سيد مزبور را مردم قطعه قطعه کردند .

ولی انجمن اسلامي در تلگراف دراز خود داستان را برارونه این باز نموده چنین می نوشت : « امروز صبح برخاستن از مجلس فاتحه در حسینیه قوام الملك از پشت بام و فضای حسینیه حکم پشلیک مینماید که جناب شیخ محمد باقر حجة الاسلام و حاجی سید احمد معین الاسلام را تیرباران نمایند . آقا شیخ محمد باقر دو تیر بر می دارد و گلوله خودشان پهای سالار اسطان میخورد دو نفر مرد یکتیر زن مشغول می شوند حاجی معین اسلام فرار میکند پانصد قدم از حسینیه دور میشود آقا يك سر کرده اشرار سواره رسیده به ضرب گلوله کار او را می سازد بعد تفنگچیها رسیده نعش او را تیرباران نموده بند به پای سید مظلوم بسته می آورند پدر حسینیه بدار میزند ، پس از یک ساعت حکم میرسد جنازه او را آتش بزنند آن بی مروتها او را با بنفشه آتشی زده خاکسترش در خندق بیاد میدهند . »

چون دانسته نیست کدام یکی از این عا راست تر است ما هر دو را در اینجا آوردیم .

بدینسان سال ۱۲۸۶ به پایان میرسد . در پایان های اینسال در سرکوبی و راهبانیها تیران برخی کارهایی هم رفت که اینجا می آوریم :

چون برخی از نمایندگان مجلس : از سعدالدوله و دیگران : کنار جسته بودند مجلس با این تد که کسانی را بجای آنها خودش برگزیند و در آخرهای بهمن ماه کسان پایین را برگزید :

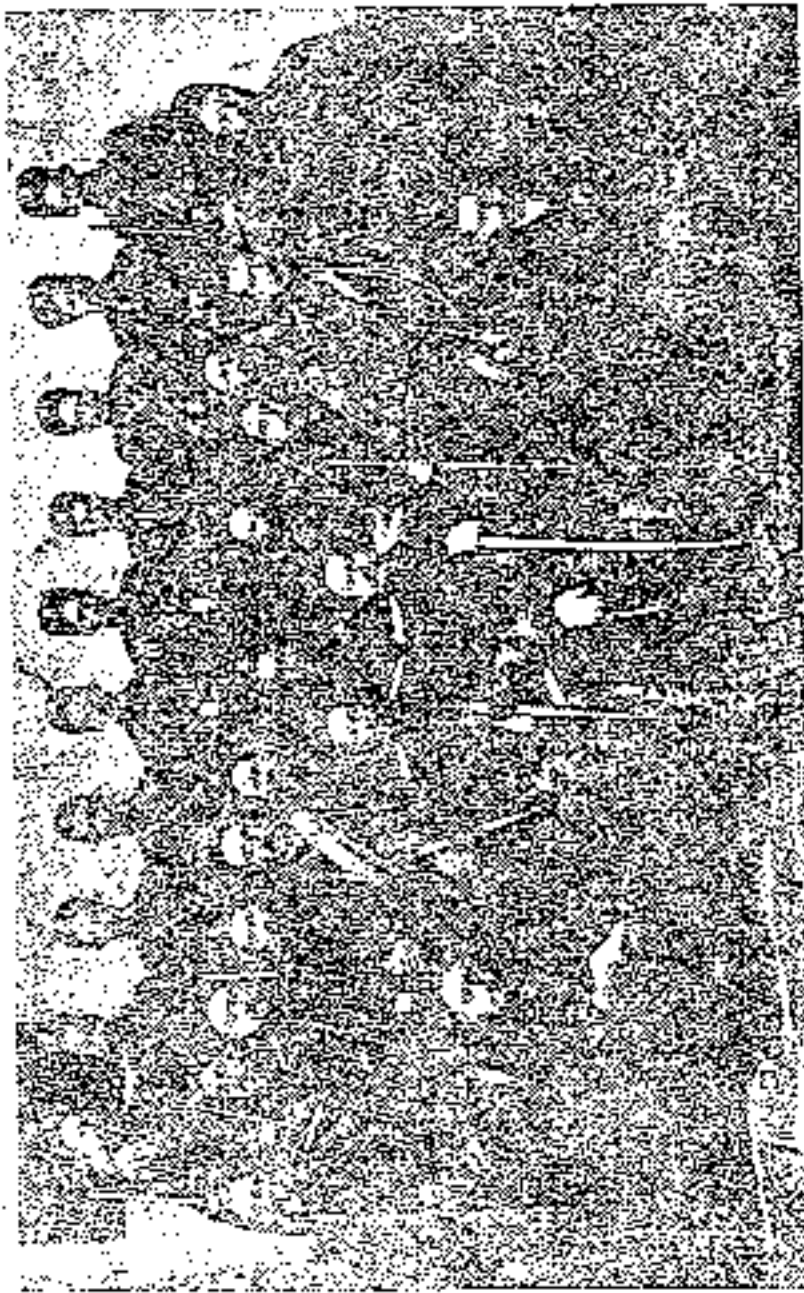
حکیم الملك ، مستوفی العمالك ، شیخ حسین بزدی ، مؤتمن الملك ، شاهزاده امان الله میرزا ، معتمد السلطنه ، مجد الملك ، حسین قلیخان نواب .

نظام السلطنه برخی از وزیران را دیگر گردانیده در نشست شنبه نهم اسفند ( ۲۶ محرم ) مجلس کابینه بوبن را بدینسان شناسانید .

نظام السلطنه رئیس الوزراء و وزیر داخله : قفر السلطنه وزیر جنگ : صنیع الدوله وزیر مالیه و قواید ، مخیر السلطنه وزیر علوم ، مؤتمن الملك وزیر تجارت ، مؤید السلطنه وزیر عدلیه .

شیخ محمود و راهبانی که نامش را برده گفته ایسم یکی از دشمنان پافشار مشروطه میبود در پیشامد میدان توپخانه با گروهی از پیروان بیاری اوباشان آمد ، چون دستگاه میدان توپخانه بهم خورد اینان بوزامین بازگشتند ، و با آنکه دستگیری همه این پدخواهان شرط آشتی میانه مجلس و شاه میبود کسی باینان نپرداخت . یا ابتحال شیخ محمود آسوده نشست و پیروانش در آن پیرامونها بشعوب برخاستند ، سپس نیز آشکاره نافرمانی نموده

واحتشام السلطنه میبود که جز نرم رویی و رویه کاری چشم نداشتی داشت .  
در نیمه دوم فروردین یازدهم در تهران هیاهویی برخاسته کفکاشی در میان دوبار  
و اجتماعها بر پا گردید . چنانکه گفتیم محمد علی میرزا از پیش آمد بمب سخت دل آورده



ب ۱۷۰

این بیکره قشقان میبندد نمونه‌ای از شیربانی تبریز را ( این در سال ۱۲۸۸ برداشته شده ولی  
نمونه همان شیربانی محبت است )

از دادن مالزیات سر یاز زدند . با آن نرم رویی که محمد علی میرزا و درباریان با مجلس  
و مشروطه می نمودند اینان جز در شمی نشان نمیدادند . چون آوازه این نافرمانی بهر جا  
میرسید و کسانی با آن پیرویه ها بسته می گفتند شاه در ورامین سپاه آماده میگرداند  
که بنیروزان بخواهد و بنیاد مشروطه را براندازد از اینرو مجلس به دولت فشار آورده  
سرکوب آنان را خواست . با همه ناخشنودی درونی محمد علی میرزا وزیران ناگزیر  
گردیده دسته ای از قزاق و سر یاز با دو توپ پسر آنان فرستادند ، و این سپاه چون  
بامزاده جعفر رسید ورامینیان خیره سرانه در برابر اینان ایستادند و سنگر پدید آوردند .  
لیکن همینکه جنگ آغاز یافت و آوای توپ بلند گردید شیخ و پیروانش سر اسیمه گردیده  
رو به پراکنندگی آورده و هر یکی بسوی دیگر رفت . شیخ محمود ابائی خود را به تهران  
رسانیده آهنگ خانه طباطبایی کرد و در آنجا بستن نشست . ولی طباطبایی با او پناه نداد  
و شیخ ناگزیر گردیده خود را به بهارستان انداخت و پناهجا پناهد .

این در آخرهای اسفند بود . پس از روزهای نوزدهم که نشست مجلس بر پا گردید  
گفتگو از شیخ محمود و پناهنش او بمیان آمد ، و شگفت بود که برخی از نمایندگان پیشوه  
سست نهادانه خود از او هواداری می نمودند . ولی دیگران پاسخ داده چنین نهادند که  
به عدلیه فرستاده شود ، و چون او خود نمیرفت با زور فرستادند و با دستور عدلیه به  
زندانش سپردند .

بدینسان یکی از سردستانان میدان توپخانه کیمیا یافت . شگفت آنکه مجلس که  
باینان کیمیا میداد بجای شیخ فضل الله رسید علی و دیگران نمی برداخت ، و محمد علی میرزا  
که سر چشمه همه بدخواهیها میبود گمان بد نبرده بدانشانکه گفتیم بشکهداری میکوشید .  
این یکی از ایرادهایی میبود که برخی روزنامه های تندرو می گرفتند .

تا بپ حسین کاشانی که نامش برده ایم از فرصت سود جست در کاشان دست ای  
برای دزدی و راهزنی پدید آورد ، امروزها خانه کاشانیان از دست او و پسران و پیروانش  
بلند میبود ، و چون دولت پروایی نمیکرد ملازمان کاشان ناگزیر مانده و فتوای جهاده دادند  
که خود مردم بدور گردانیدن آنان کوشند . ولی پیداست که مردم یارای چنین کاری  
نمی بودند .

بدینسان سال ۱۲۸۶ بیابان آمده سال ۱۲۸۷ که در تاریخ مشروطه  
باز کفکاش در میان ایران یکسال بیمانندی میباشد فرا رسید . در هفته های نخست  
انجمنها و دربار سال داستانی رخ نداده آرامش میبود . در این روزها احتشام -  
السلطنه رئیس مجلس چه از در ریاست ، و چه از تعارفگی مجلس  
کناره جویی کرد . چون برخی از روزنامه ها بنرم رویهای او با محمد علی میرزا خرده  
میگرفتند از این رنجیده خود را بکنار کشید . در نشست شنبه پانزدهم فروردین میرزا  
اسماعیل خان ممتازالدوله بجای او برگزیده گردید . لیکن این نیز از درده صلیح الدوله

میبود و بشهریاتی سخت گرفتند پیدا کردن بمب اندازان را میخواست ، و شهریاتی همچنان دستاویز شبانه سرباز و پولیس بخانههای این و آن میفرستاد و دستگیر میکرد و باز پرس میکشید ، این داستان همچنان پیش میرفت تا شب چهارشنبه نوزدهم فروردین ( ۶ ربیع الاولی ) هنگام نیمشب بخانه چهارتن از کارکنان چراغ گاز ( که یکی از آنان حیدر عموغلی و دیگری شیاه السلطان نامی میبود ) ریختند و با دزد رفتاری هر چهار تن را گرفتند و بشهریاتی برده بزن خیز کشیدند ، فردا نیز در چهارتن را بکاخ گلستان (نشین محمد علی میرزا ) بردند که در آنجا بپای پرس برداشته .

این آگاهی چون پراکنده گردید انجمنهای تهران بار دیگر به جنب و جوش آمدند ، و بعنوان آنکه چند اصل از قانون اساسی شکسته شده ( زیرا بخانه مردم ریخته و آنگاه در کاخ گلستان باز پرس پرداخته بودند ) زبان یابرداد ورنجیدگی گشادند ، فردا پنجمشنبه شورش بزرگتر گردیده انجمنها باز در مدرسه سپهسالار گرد آمدند و به مجلس دلاجه فرستادند ، چنین پیداست که عهدستان حیدر عموغلی ، با بهتر گویم کارکنان کمیته پاکر در تهران ، دست در کار میدانند و میخواهند که نگذارند باز پرس و جستجو پیش رود و برده از روی کار بماند ، هر چه است مجلس وزیران را بنشست خاسته چگونگی را پرسید ، وزیران تا آگاهی نمودند و دانستند که شاه یکسره دستخط بحکمران تهران نوشته را و دستور شهریاری داده ، بی آنکه وزیر عدلیه یا داخله آگاه باشد ، مجلس این را ایراد دیگری گرفت .

بهر حال روز آدینه بیست و یکم فروردین ( ۸ ربیع الاولی ) دستگیران را از کاخ گلستان بدلیه آوردند ، و در اینجا با بودن نمایندگان از مجلس و توده مردم ، باز پرسها نمودند ، چون آزاد بخوانان همچنان شور و خروش میکردند ، برگزیدگانی از سوی مجلس یا وزیران نسته چنین نهادند که حکمران تهران و رئیس شهریاری که قانون اساسی را شکسته بودند هر دو در عدلیه دنبال کرده شوند و کپتر قانونی بایشان .

ولی محمد علی میرزا با این نقش سرخورد نیامورده با وزیران درشتی نمود و چنین گفت ، و من خودم با مجلس بکنار خواهم آمد ، و وزیران از این پر خاش و درختی از کار کنار بجویی گردند و در خانه های خود بنشینند ، این بود باز دیگر کارشورش و جوشی بالا گرفت ، آنهمه نیار مدرسه سپهسالار را و چراغ و سخن پردازی میدانند ، گاهی خروشنده گامی میدانیدند ، در مجلس بیانی گفتگو کرده میشد ، چندتن هم بتز شاه رفته با خود او سخن پرداختند ، شاه میگفت : اکنون که ملت ما میخواهد کس را بپرا که آهنگه کشتن من میدانند دنبال کنم من نیز چشم سربوسم ، و میدانست که این سخن را از روی رنجیدگی میگفت ،

یکیفته بدینسان میگذاشت ، و چون از باز پرسهای آن چندتن که همچنان پیش میرفت نتیجه ای بدست نیامد و چنین دانسته شد که بیگناه بوده اند ، از اینرو خصم شادگمی فرواشت ، و چون وزیران باقتاری میکردند که خواهدهای مردم پذیرفته شود ، و پس

این بکاری نمی برداختند ، محمد علی میرزا خواه ناخواه دستور داد که حیدر عموغلی و دیگران را رها کردند ، و بخواهش وزیران خرمندی دار که حکمران تهران و رئیس شهریاری را بدلیه آورده بگناه قانون شکنی کپتر دهند چند روزی هم بر سر آوردن آندوتن بدلیه و باز پرسشان گفتگوها و نماینها میرفت و خروشها از انجمنها ریده میشد ، تا آن نیز انجام گرفت و بی هیچ نتیجه ای پایان پذیرفت ، بدینسان کشاکش پایان رسید و انجمنها که از خروشدن و نالیدن سیر شده بودند بی کارهای خود رفتند .

ولی این یک فروری بزرگی از انجمنهای تهران شمرده گردید که در روزنامه بخا ستایش آن را نوشتند و نمایندگان آذربایجان با تلگراف درازی داستان را به تبریز آگاهی دادند ، در برخی نوشته ها که به تبریز میرسید به تبریزیان راغبیای میشد که پیروی از رفتار تهران کنند ، و در نتیجه این ستایشها و راغبیایها بود که در تبریز هم بانجمن سازی آغاز گردید ، و خواهیم دید که چند انجمن برپا شد .

بهر حال داستان بسی وجسجو از بسبب اندازان در اینجا خاتمه پذیرفت ، محمد علی میرزا نیز دیگر دنبالش نکرد ، و همانا از همین روزها بود که بالباخوف و نمایندگان سیاسی او بن گفتگو پرداخت و نقشه بمباران مجلس را آغاز کرد .

در آن هنگام که در تهران این کشاکش میرفت در آذربایجان ، **داستان بیله سوار** در مرز بیله سوار یک داستان تنگه آلود خویشی رخ میداد ، چگونگی آنکه روز یکشنبه بیست و سوم فروردین ماه ( دهم

ربیع الاولی ) دوساعت از نیمروز گذشته دو قلازف کاپشن روس بعنوان آنکه اسبش بخاک ایران گریخته بی آنکه بگمرک ایران آگاهی دهد ، یا شش سوار روس از مرز گذشته تا نیم میل در خاک ایران پیش آمد ، دو کس از اهل قوجه بیگلو در آن نزدیکی اسب میچرانیدند ، دو قلازف بنام آنکه اسب گریخته او با اسبهای ایشان پیوسته با ایشان نزدیک گردید ، و همینکه رسید یکی از آن دو تن را با گلوله زده از پا در آورد ، آن دیگری که میخواست بگیرزد او را هم زد ، یکدسته از قوجه بیگلو در این هنگام در بازار بیله سوار داد و ستد میکردند ، و چون از چگونگی آگاه گردیدند بخوشخواهی کسان خود شناختند ، و در میانه نیران تازی رخ داد و دو قلازف یادوتن روس کشته شدند ، یک سالدات زخمدار خود را بپاسگاه روس رسانیده از چگونگی آگاهی داد ، پاسداران روس در زمان به بیله سوار تاخته دست بکشفتار گشادند ، سی و هفت تن را بیگناه کشته و گمرکخانه را با یکصدوسی و پنج خانه نفت ریخته آتش زدند و سراسر دیه را تاراج کردند ، چهار روز پس از آن باردیگر بخاک ایران تاخته در دیه روزگره هفده تن را کشته و دیهست و هفتاد خانه را آتش زده سراسر دیه را تاراج کردند ، سپس از آنجا به دشرین سو که گذرگاه شاهسوتان است رفته بیست تن را هم در آنجا کشتند ، سه روز دیگر باز دیه جواد گندی و ریخته پس از تاراج و کشتار هفتاد و پنج خانه را آتش زدند ، بدینسان دست بیداد بجان و داراک روسایران بیچاره

گشاده در اندک زمانی چند دبه را بریزانه گردانیدند .

دولت این داستان را تا چندی پوشیده میداشت تا آگاهی بهرخی از نمایندگان رسید و آنان در مجلس گفتگو گزاردند . مجلس وزیران را خواست که بیایند و چگونگی را بگویند . وزیران چون آمده وزیر خارجه اندکی از داستان را گفته پاسخ داد که با سفاوت روس در گفتگو می باشیم و فلان سرکرده را نیز با چهار صد سوار از آذربایجان بدیده سوار فرستاده ایم . با این سخنان داستان پایان یافت .

این پیمان از یکسو مپوه پیمان روس و انگلیس ، و از یکسو نتیجه کشاکش دربار با مجلس و رو آوردن شاه بسوی روسیان می بود ، و بهر حال یک لکه ننگی در تاریخ جنبش مشروطه پدید آورد . ننگ آور تر آن بود که روسیان کشته شدن دو بیگلاری و دوسالداران را بپایانه گرفته بدولت ایران فشار می آوردند ، و سپاه در نزدیکی مرز ننگ داشته درخواست های سختی ، از دستگیر کردن کشتندگان آنان و پرداختن بیست هزار منات تاوان ومازند اینها ، از والی آذربایجان می کردند ، و شکست آنکه با اینحال دوستی ایران و روس پایدار مانده سفیر روس در تهران در کشاکش های شاه و مجلس میانجیگریهای دوستانه می کرد . پیداست که خواستشان جز فشار آوردن با آذربایجان نمی بود .

در این هنگام آذربایجان از هر بازه در فشار میبود . زیرا هنوز از زمستان شاهسونان تاخت و تاز می کردند ، و اکنون که بهار فرا رسیده بود میدان تاخت و تاز را هر چه پهناتر میگردانیدند . در سراسر اردبیل و قره داغ و خلخال و سراب و اعیارا بست یکایک دبه ها را تاراج می کردند و تا چند فرسخی تبریز پیش می آمدند .

فرمانتروما والی آذربایجان که پس از گریز از ساوجبلاغ در میانند آب تشنه ، با هردشواری که میبود ، بسپج سپاه کرده نوید میداد که با همان سپاه بر سر شاهسونان رود ، این زمان هم نیز کناره جویی می نمود و آن سپاه را پراکنده میگردانید .

در ارومی که محتشم السلطنه فرمانروایی آنجا را نیز میداشت تنها در خود شهر اندک آرامش و سامانی میبود ، و در پیرامونها گردان آمدن بهار را فرصت شماره آنچه میتوانستند تاراج و کشتار دریغ نمی گفتند . تنگراهی که انجمن ارومی در هفتم اردیبهشت (۲۴ ربیع الاولی) به تبریز فرستاده ، اگرچه از سرپای آن ذیونی میبارد و پیداست که چند تن بیکاره پست نهادهی بنام انجمن دست در کارها میداشته اند . چون اندازه گرفتاری آن پیرامونها را نیک میسازند جمله هایی را از آن دو اینجا می آوریم :

... آتش بیداد در ارومیه و اطراف فروخته تمامی دعوات را قتل و غارت زاید بر دو هزار از مرد وزن و بچه حری بریده و شکم دریده ... الآن فقط در فرینین شیطان آباد و هوداس آغیل زیاده بر یکصد نفر جنازه مسلمان آشفته خون بی حفاظ و غسل و کفن میدهند ، و راه های شهر از چهار شرف مسدود و شرجه مال التجاره و غیره در راه پود کلا بردند ، و مسافرین را سخت کرده می سیر می کنند ، شکم می درزند و از طرف حکومت هم اقدامی ،

و که شقای صدر حاصل نماید نیست ... امشب نیز هجوم آوردد یکطرف شهر را بردند ، و دو سیم تلگراف را بریده اند اگر چند روزی بدینستوال بگذرد باید کل با کل نحم اخیه ، و میماند کرد ، ای وای که درد دل بسیار و محنت و غم پیشمار انجمن ملی ارومی ،

در تبریز انجمن آذالی دل بحال ارومی وارد بیل سوزانیده شب و روز تلاش میکرد که چاره ای سازد ، ولی چون دولت عهداستان نمیبود کاری پیش نمیرفت . پس از فرمانشرا مفتدر الدوله در تبریز جانشین والی میبود . انجمن او را بیکاره دانسته بتهران پیشنهاد کرد که حاجی نظام الدوله که رییس لشکر نیز میبود جانشین والی باشد . از تهران پذیرفتند و او دست پکار زده از شقایق دوفوج سرباز خواست که بسر شاهسونان بفرستد ، و با آنکه این کار را با آگاهی وزارت جنگ کرد و روز نگذشت که یک تلگراف تند وزدتی از امیر نظام رسید که فوجها را بتهران برای رکاب ، فرستید ، این دلیل آشکاری بود که دولت آذربایجان را در میان آشوب میخواست . از آن سوری چون این زمان نقشه بمباران مجلس کشیده میشد با این سربازان در تهران نیاز میداشتنند .

محمد علی میرزا تنها آوازش آذربایجان را نمی خواست ، برای آنجا گرفتاری های دیگری نیز می بسپجد و نیرنگها نیز بکار میبرد ، یکی از این نیرنگها داستان گریز رحیمخان از تهران و آمدن او با آذربایجان بود که در همین روزها رخ داد ، رحیم خان

### گریز رحیمخان از تهران



پ ۱۷۱

حاجی مخبر السلطنه با پیرامونیتانش (در تبریز)

را گفتیم که در نتیجه شورش تهرانیان دستگیر کرده در عدلیه بزنجر کشیدند. ولی چون چندی گذشت برخی از نمایندگان و سران آزادی، بشپوه فراموشکاری خودشان، کم کم بر حیمخان نیز دلسوزی می نمودند و آرزوی میانجیگری میداشتند: رحیم خان پیام میفرستاد که اگر پسران من آدم کشته اند پس چرا من در بند باشم؟! و آنگاه آنچه در باره قره داغ و زیاتیا انداختند دروغ میبود. چهار تن بیشتر، آن هم از خود کسان پسران، کشته شده، (با آنکه ما تلگراف انجمن تبریز را در آن داستان آورده ایم که شماره کشندگان را از مردم بی گناه نادویست تن میسرود).

عریجه بود این گفته های رحیمخان در بسیاری از سران آزادی می شنایید. سپس چون آشوب توپخانه رخداد او با نشان بزنندان عدلیه رفته او را با سالار مخم بجنوردی رها گردانیدند. لیکن چون سپس مجلس فیروز در آمده محمد علی میرزا زبونی و ناتوانی نشان میداد، برای آنکه رحیمخان را دوباره بزنندان باز نگردانند یکدیروغی بدینسان پراکنده گردانیدند: در آن روز چون رفته اند زنجیر رحیمخان را بردارند نگزارده و گفته است مرا «ملت» بند کرده و باید دملت آزاد گرداند. «یکروز نامه چاپلوس نیز اینرا نوشت و بگوش همگی رسانید.

از آن سوی نظام الملك وزیر عدلیه که میدانیم از افزارهای کار محمد علی میرزا بشمار میرفت، و چون در پیشامد تاخت و کشتار پسر رحیمخان والی آذربایجان بوده بود، به بیگناهی رحیمخان در آن پاره گواهی میداد، و یک نوشته ای عم نوشت. این بود که کسبیون عدلیه بزرگ داد که رحیم خان از بند آزاد گردد. این در آخر های دیماه بود پس از چند روزی عم شاد روان خطابهای رحیم خان را همراه خود برداشته بمجلس آورد. در آنجا رحیم خان بشیرین زیاتیا پرداخته بشرکی گفت: «مرا بفرستید زبان میدهم که بمرز ساوجبلاغ رفته گردان را سر کوسم». نمایندگان زود پایور فریب این سخنان او را خوردند و حاجی امام جمعه خوبی که در میانه ترجمان میبود ستایش از او کرد. سپس برحیم خان سوگند قرآن داده پیمان از او گرفتند که گامی به دشمنی قانون اساسی برندارد.

بدینسان رحیم خان پادشاه گردیده بشمار مشروطه خواهان در آمد. در تهران آزاد میزیست، ولی گفته بودند که بیرون نرود. لیکن در آغاز های اردیبهشت ناگهان سراسی از او از راه قزوین رسید که با شتاب روانه آذربایجان میبوده، و هر که را از راجروان میدیده نخت میکرد و در عهد جا سیمهای تلگراف را همگسخته. محمد علی میرزا باو دستورهایی داده روانه آذربایجان میگردانیده بود.

این آگاهی در تهران مایه افسوس آزادخواهان گردید. از آن سوی رحیمخان چند روزه خود را بقره داغ رسانیده بکسان خود پیوست لیکن هنوز تیرنگ تا انجام میبود، و عیال کسب کارهای دیگری نیز کند. این بود بدیده اسبیلان که دوسه فرسخی تبریز

است آمده از آنجا نامه ای بانجمن نوشت که پشیمانی او را بپذیرند و زینهار بدهند تا به تبریز بیاید و دست بدست دملت بگذارد.

این نامه چون به تبریز رسید نمایندگان انجمن بستانی نشسته ایشان نیز که در ست نهادی و فراموشکاری عمرده نمایندگان دارالشوری میبودند همگی بیک زبان از رحیم خان ستایشها کردند، و این بود فردا چهارشنبه شانزدهم اردیبهشت (۵ ربیع الاخری) چند تنی از نمایندگان انجمن ایالتی و از دیگران بدیده اسبیلان رفتند و رحیمخان را که با دویست و پنجاه تن سواره با آنجا آمده بود دیدار کردند و فردا پنجشنبه او را برداشته بشهر آوردند، و دوسه روز پس از آن که نشست بر پا گردید رحیم خان در آنجا نیز بشیرین زبانیهایی برخاست و نویدهایی از خود داد. نمایندگان نیز عریکی بنوبت خوشآمد گوییهایی کردند. کوتاه سخن آنکه رحیمخان در آنجا نیز پادشاه گردید و یکی از پناهگاههای دملت شد.

اینمرد بیکیار بیسواد و نادان میبود و از نادانیهای او داستان های خنده آوری بر سر زبانهاست. با این حال چه در تهران و چه در تبریز با چاپلوسی و بشیرین زبانیهایی نمایندگان کوتاه اندیشی ست نهاد را فریخته افزار کار خود گردانید.

در همان روزها مخبر السلطنه از تهران بوالپگری تبریز بر گردیده شده و از راه گیلان و قفقاز روانه گردیده بود و چون روز نوزدهم اردیبهشت (۸ ربیع الاخری) بتبریز خواستی رسید، از سوی انجمن در سر پل آجی پذیرایی باشکوهی کرده شد و چون نام او ببنیکی رفته و از تبریز ستایشها شده بود مردم نیز شادمانی نمودند. مخبر السلطنه نیز ارجشتمانی نشان داده از راه بانجمن آمد و در آنجا زمانی میبود تا روانه شمس العصاره گردیده بهم از فردا بکار برخاسته همگی را از خود خشنود گردانید.

در همان روزها یک دژ رفتاری از کارکنان شهر بانی رخ داد. چون کسانی بد گویی از اجلال الملك کرده بودند کارکنان شهر بانی از سر کرده گان وزیر دستان، باشوب برخاسته و رختیای دولتی را از تن کتفه در بازارها و کوچه ها بپهاو و نوحا پرداختند، کسانی در منازل های مجید الملك شلیک نموده مردم را عراسان گردانیدند. مخبر السلطنه بدستگیری انجمن آشوب را فرو نشاند، لیکن برخی از ایشان همچنان تکام گسیختگی می نمودند، و شب یا روز آزار و گزند از مردم دریغ نمی گفتند. از جمله خیل نام که «ایت خلیل» نامیده می شد، و خود در بیباکی و دلبری و ستمگری کمتر مانند میداشت و مردی قناور و بلند بالائی میبود، در گزند و آسیب ب مردم اندازه نمی شناخت، و چون روز روشن مست شده و تپانچه بدست در بازار بدستنی برخاسته بود، یا دستور مخبر السلطنه دستگیرش کرده بزنندان سپردند. این مرد یکی از لوتیان شمرده میشد و در جنگ گشته که با دوجی و سرخاب رفت دئیری بسیار از خود نشان داده و سپس یکی از

کردگان شهربانی گردیده بود، و چون یادخواهان بسیاری میداشت در همان زندان خفته اش کرده بسزایش رسانیدند. (۱)

سهی چون روسیان همچنان فشار میآوردند و دولت میخواست برای دلجویی از آنان لشکری بر سر شاهسونان فرستاده شود مخیر السلطنه با نمایندگان انجمن گفتگو کرده چنین نهادند که رحیمخان را برای آن کار فرستند، چنانکه هست دو تن نیز از سوی انجمن همراه او سازند که نگران کارهایش باشند. بدینسان رحیمخان نقشه خود را پایان رسانید. وانجمن که فریب او را خورده بود، خشمند تفنگ و دو توپ و هیچده هزار تومان پول باو داده روانه قره داغ گردانید که سواره و سرباز گرد آورده بسراشسونان رود. لیکن خواهم دید که رحیمخان در قره داغ نشست تا هنگامیکه با دستور محمد علی میرزا بس تبریز آمد و آن توپها و تفنگها را در ویرانی انجمن بکار برد.

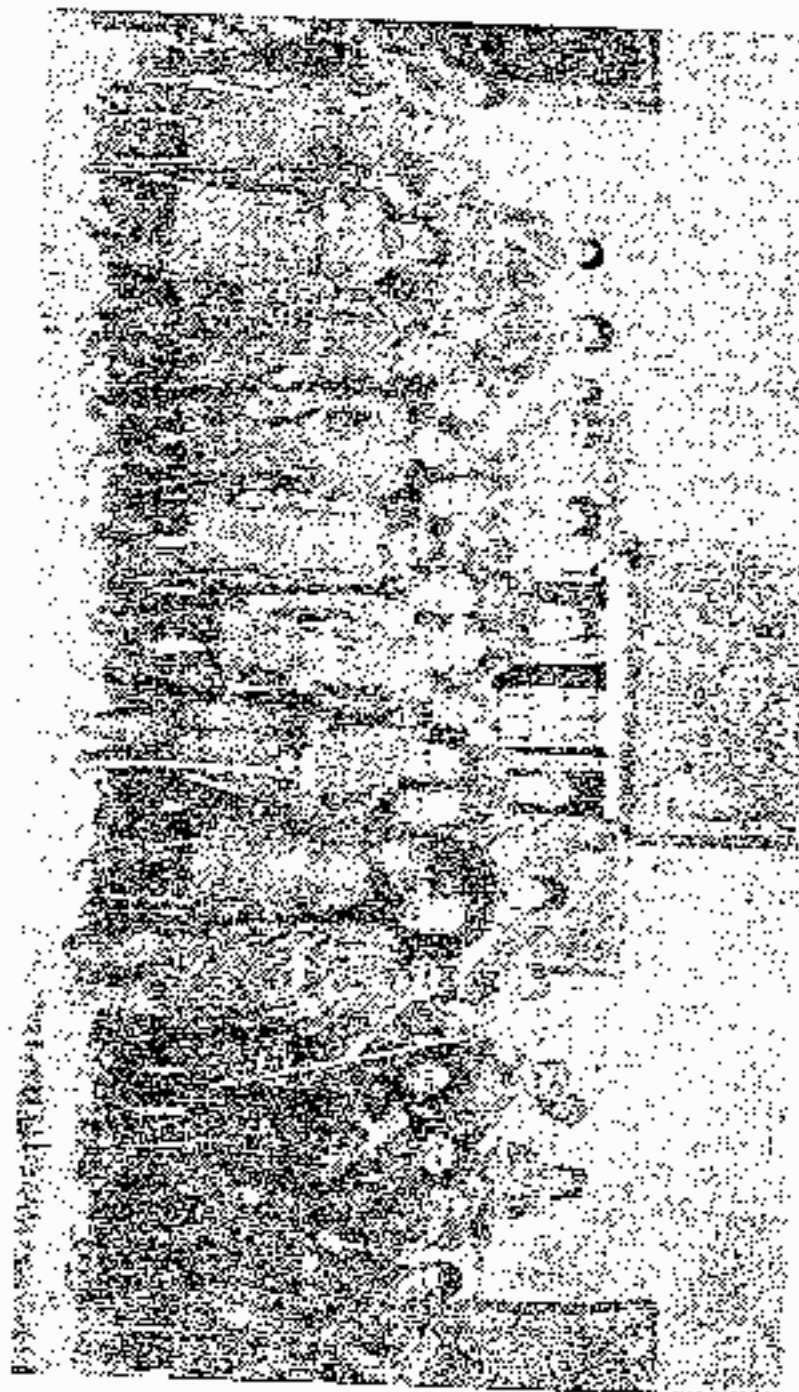
بیگمان رحیمخان از تهران با دستورهایی از محمدعلیه میرزا و برای همین کار بیرون آمده بود. لیکن دانستیم که مخیر السلطنه آگاهی از آن نبرنگ می داشته با نمی داشته است.

نبرنگ دیگر محمد علی میرزا در باره تبریز آمدن امامجمعه و آمدن امامجمعه مجتهد باین شهر بود که اندکی پس از داستان رحیم خان رخداد. و مجتهد به تبریز چنانکه نوشته ایم آزادخواهان ایشان را از تبریز بیرون کرده بودند. امامجمعه از روزی که رفته بود در قزلجه میدان که چند

فرسختی تبریز و پیرس راه تهران است می نشست. اما مجتهد چنانکه باز نموده ایم بتهران رفته در آنجا بهمدستی حاجی شیخ فضل الله و دیگران داستان بست نشینی عبدالعظیم را پدید آورد. پس از بیرون آمدن از بست نشینی دیگر نامی ازو در میان نمی بود، و گویا در شیران نشسته بی یکسویی مینمود، و ما میدانیم این هنگام از کجا و بچگونگی رفته بازگشت او بتبریز بمیان آمد. آنچه در بیرون دیده شد این بود که روز پنجشنبه دهم اردیبهشت (۲۸ ربیع الاولی) بمجلس درآمد، و آقای بهبهانی که بیگمان در بیرون با او سخنانی رفته بود، در میان گفتگو چنین گفت: ولیکن دریاب جذاب حجة الاسلام آقای حاجی میرزا حسن آقا اهالی آذربایجان استعفا کرده و استعفا نموده اند که تشریف ببرند. چون در واقع پیشوا و آقای مملکت هستند و خوب نیست پیش از این بی پیشوا بماند حال بمجلس تشریف آورده اند و البته مجلس مقدس هم تشریف و تأکید مینماید که تشریف ببرند. ممتاز الدوله عم در عمان زمیته جمله حاجی را نده چنین گفت: هر چه زودتر تشریف ببرند بهتر است.

این داستان گذشته از آنکه خامی شادروان بهبهانی را میرساند و بیگمان فریب دریاب را خورده بود، خود يك کار شگفتی میباشد. زیرا تبریز در این هنگام يك پشیمان

(۱) در بیکره ۱۹۵ در پشت سرمحمد خان سرکرده قزاق (آزادست چپ او) دیده میشود.



پ ۱۷۲

این بیکره نشان میدهد نمونه ای از شهربانی تبریز را (این در سال ۱۲۹۰ برداشته شده و این نمونه همان شهربانی نخست است)

ارجمنندی برای مشروطه و دارالشوری شمرده میشد، و این نمی‌مزد که بی آگاهی از خود تبریزیان خرسندی بر رفتن مجتهد بانجا داده شود. شکفتن تر از آن خاموشی تفریاده و دیگران است که نمایندگان آذربایجان شمرده میشدند.

هر چه بود حاجی میرزا حسن با شتاب آماده رفتن گردید. برخی نمایندگان چگونگی را با رمز تبریز آگاهی دادند. تبریزیان خرسندی نمودند و انجمن ایالتی آن را بتهران آگاهی داد. نیز برخی انجمنها خود تلگرافهایی فرستادند. لیکن این تلگرافها تا بتهران نرسد حاجی میرزا حسن از آنجا بیرون آمده بود، و چون تبریزیان پافشاری می نمودند که او را از قزوین بازگردانند و نمایندگان را بتلگرافخانه خواسته

بودند، از تهران تلگراف بسیار درازی رسید که خواهش میکردند تبریزیان از سر تا خرسندی در گذرند، و بشیوه همیشه خود سودهایی برای این رویه کاری نایجا می‌شمرند. از آنسوی حاجی مخیرالسلطنه بدستاور قانون اساسی هواداری از مجتهد و بازگشت او مینمود. از اینرو تبریزیان ناگزیر مانده بناموشی گرایدند، و در این میان امیدمندی می بودند که اگر پذیرایی و پیشواز نیکی از او کنند، باشد که دوتیرگی از میان تبریزیان برخیزد و کینه‌های کهن فراموش گردد.



پ ۱۲۲

### هاتاه الله خان کاشانی

نخواست او باز نگرده. بویژه که حاجی مخیرالسلطنه بنام قانون هیچگونه جاوگیری را سزا نمی‌شمرد نخست روز یکشنبه سوم خرداد (۲۳ ربیع الاخری) امامجمعه شهر درآمد. آزادخواهان نیز پذیرایی برخاستند، و یکشنبه روزنامه انجمن ده هزار تن کما بیش مردم به پیشواشتافتند بودند. از اینرو او هم یکسره بانجمن ایالتی آمد و سخنانی از روی مهر و خوشی، یا بهتر گویم، از راه رویه کاری، در میان او با نمایندگان روانه شد.

سپس یکشنبه دیگر که دهم خرداد (۳۰ ربیع الاخری) میبود حاجی میرزا حسن بشهر خواستی رسید. در اینجا انجمن ایالتی و دیگر انجمنها و سردستانها همگی پذیرایی برخاستند، و سراسر شهر جنبش در آمده پیشواز بسیار با شکوهی کردند. نمایندگان انجمن تا باغ حاجی ابراهیم سراف پیش رفته در آنجا دستگاه پذیرایی در چیده، و توده مردم تا یکفرسخ از بیرون شهر جلورفته سر راه رافرا گرفته بودند. با آنکه آزادخواهان کینه را زها کرده از در آشتیخواهی در آمده بودند بد خواهان مشروطه باز کینه جویبی نشان میدادند و همچشمی بی اندازه می نمودند حاجی میرزا حسن را روی تخت روان نشاندند مردم آنرا روی دوش راه میبردند، بگفته روزنامه انجمن پیشوازی باین شکوه کمتر دیده شده بود.

بدینسان نقشه های محمدعلی میرزا در باره تبریز، یکی پس از دیگری با دست دو مید و مجلس شوری و مخیرالسلطنه و نمایندگان انجمن ایالتی انجام میگرفت. همچ آمدن امامجمعه و مجتهد، بجای آنکه دوتیرگی را از میان بردارد، آنرا بدتر گردانید و بدخواهان مشروطه از آمدن آنان بگستاخی افزودند، و خواهیم دید که یکماه نگذشته همین ملایان بجه دشمنی با مشروطه برخاستند.

در این هنگام یکی هم از گرفتاریهای آذربایجان حکمرانی حاجی محتمالسلطنه در ارومی میبود. این مرد بیرنگه که امروز پس از سی و چند سال در بیس مجلس شوری است، آرزوی یکی از هواذاران خود کامگی و از کار کتان دزبار میبود، و از اینرو در ارومی نشسته بجای آنکه دست باز کند و از همان مردم شهری و روستایی و از سر باز و سواره که در دسترس میداشت، سپاهی سازد و کردان تاراجگر را دور راند با پررویی و بیشرمنی تلگراف تبریز فرستاده پس از باز نمودن بیدادگریهای دلگداز کردان چنین می نوشت: «دوئل و ملت که تواند پنج هزار نفردر سرحد خود برای حفظ رعیت خودش تدارک کند باید این روزها را ببیند».

اکنون باز بتهران می آیم: در اینجا در شهریورماه یک تیرنگی از حاجی سید محمد یزدی به آشکار افتاد، این مرد که در تیرنگبازی سید محمد یزدی و پلیدی کمتر مانند میداشت بیش از دیگران با مشروطه دشمنی مینمود و هر زمان بکار دیگری برمیخواست، یکبار در تیرماه گذشته چون تیرنگی اندیشیده بوده که آگهیهایی با ژلاتین از زبان مجاهدین قفقازی به تبریزی میسازد، در این زمینه که دعایهایی هستیم و این کوششها را برای آشکار کردن دین خود بکار میبریم، ایرانیان باید بیایی شوند و گرنه همگی کشته خواهند شد، و آنها را در تهران و دیگر جاها پراکنده کنند، تا بدینسان مردم عامی را بمجاهدان بدگمان گردانند نیز محمد علی میرزا کسی را با پول بشردعبدالیها (عباس افندی) که هواداری از او مینمود بغرستد که و لوح، هایی بنامهای برخی از سران آزادی در تهران و تبریز نوشته از

کوششهای آنان در راه پیشرفت بهایبگری سپاس گزارد و نوید فبروزی دهد و این ولوح در دستخانه گرفته شده چگونگی مردم آگاهی داده شود.

این نیرنگ را آنزمان اندیشه بود، و چون ایرانیان با بهاییان دشمنی سختی می نمودند و بهر کاری که بدگمان میشدندی آن را از بهاییان دانستندی، نتیجه بزرگی را از پشت سر این نیرنگ می ببوسید. لیکن در آن روزها در نهان کاری با آشکار افتاد و پیش از آنکه بکار بسته شود دانسته گردید، و حیدرالمسین تهران (در شماره ۴۶ خود) سر گفتار خود را در آن باره نوشت، آنزمان تا انجام ماند، با اینحال حاجی سید محمد دست از آن برداشت و امسال بار دیگر آن را بکار بست.

چگونگی آنکه در نیمه های اردیبهشت یکی از مشروطه خواهان شبانه گسانی را در بازار دید که آگهیایی بدو بارها می چسباند. او چون یکی از آنها را خواند روی سخن به محمد علی میرزا میداشت و نزدیک باین جمله های مینوشت: «ما گروه بهاییان که از زمان ناصرالدینشاه در پی آزادی و آشکار گردانیدن دین خود میبودیم و دچار کشتار و تاراج میگردیدیم، و بس نیز این رنجها را در راه مشروطه بردیم همه برای این میبود که همچون دیگران آزاد باشیم. مشروطه را برای آزادی خود بنیاد نهادیم، و چون خواست ما پیش توفیق ناگزیر شده آن بسبب را انداختیم... اگر ما آزادی داده نشود از هیچگونه کشتن و سوزانیدن و برانداختن باز نخواهیم ایستاد...» و گسانی را از سران آزادی یاد کرده چنین نوشته بود که از بهاییانند.

آنروز چگونگی را دریافت، و فردا بعدلیه رفته و آگاهی داد، و جای خشودوی بود که با اندک جستجویی یکی از چسبانندگان آگاهی بدست افتاد، و او دیگران را هم نشان داد که همگی دستگیر شدند و بزیر باز پرس آمدند، یکی از آنان برادر زاده حاجی سید محمد، و دیگری سید آهنتاب خلخال میبودند. این سید خلخال نیز یکی از نیرنگبازان میبود، که از آغاز جوانی بعنوان اینک آهنتاب را با دست پر میدارد و گزیده نسی یا بد خود را بدربار مظفرالدینشاه بسته پول گزافی در میبافت. سپس هم خود را به محمد علی میرزا بسته بود (۱).

ایشان گفتند: آن آگهیها را سید علی آقا بما داده بود، ولی چون سیدمنی را بعدلیه خواستند تا آگاهی نموده سوگند یاد کرد. این بود بگرفتاران سخت گرفته شده و یکی از ایشان راستی بمیان نهاده گفت که نیرنگ از آن حاجی سید محمد دیبانش. بعدلیه حاجی سید محمد را دستگیر گردانیده بیاز پرس کشید، و پس از چند روزی در دادگاه رسیدگی شده چنین نیاده شد که دستار سیاه را که نشانده سیدی، میبود از سر او بر - دارند و با زنجیر در زندان نگاهدارند. بدینسان این سید نیرنگباز نیز زنجیر و زندان افتاد.

(۱) پس از این افتادن محمدعلی میرزا نیز در میان مشروطه خواهان میبود که در تبریز و

تهران به تیرمیرفت تا چند سال پیش مرد.

در همان روزها داستانی نیز برای شیخ محمود و راجینی رخ داد. چگونگی آنکه شاهان خان کاشانی که گرفتار شده و در زندان عدلیه نگاهش میداشتند در آخر های

اردیبهشت شبانه با چند تن دیگری از آنجا بگریختند و خود را رها گردانیدند. پس از این پشامد از عدلیه دستور داده شد که برخی زندانیان بزرگی گناه را که یکی از آنان شیخ محمود میبود، در آنجا نگاه نداشته با تبار دولتی بفرستند و چون آنان را بیرون میآوردند شیخ محمود که مرد سرکش و خیره بدی می بود زبان بدشنام و ناسزا بمشروطه و عدلیه بگشاد، و این بود او را بعدلیه آورده چوب بسیاری زدند و سپس نیز روانه انبارش گردانیدند.



پ ۱۷۴

پس از چند روزی هم با یک

شکوه بزرگی کیفر کشته گان فریدون شیخ ابراهیم زنجانی (یکی از نمایندگان دوره یکم) زردشتی که نه تن میبودند بکار بسته گردید. چنانکه گفتیم کشته گان او را گرفته بودند و در عدلیه بیاز پرس میبردند و چون پایان پذیرفت دادگاه بهر یکی از ایشان یا اندازه گناهی مزایای نوشت که در روز سوم خرداد (۲۳ ربیع الثانی) در حیاط عدلیه با بیرون چند هزار تن از تماشاگران روان گردید. بدینسان که یکسانی از آنان هزار و صد، و یکسانی کمتر از هزار تا زیاده زده تنهای همگی را بستند. سپس دو تن از ایشان برادر تهران زندان فرستاده هفت تن دیگر را با تن خسته روانه کلات گردانیدند.

بدینسان بسیاری از سران آشوب توطئه و از او ایشان آنجا کیفر میبافتند، و اینها چون نمونه پیشرفت مشروطه و قافون میبود در مردم نیک می نمایند. اگر چه این کیفر کشته گان فریدون بهر آن اوان کیشی شیعی بسیار برخوردار، و اینک بکیفر کشته شدن یک زردشتی به نفع شیعی تا زیاده زندان یافتن گران افتاد، و یکی از دلتاشان همین میبود، لیکن در بعضی وقتها از این کیفرها نتیجه های نیک بدست میآید.

در همان روزها بار دیگر یک شیرینکاری از محمد علی میرزا، و در برابر او یک شیرینکاری از مجلس سرزد. چگونگی آنکه چون روز بیست و پنجم اردیبهشت (۱۴ ربیع الاخری) روز زایش شاه می بود، و ما گفته ایم که سال گذشته در همین هنگام گناکشی



در میان دربار و مجلس میبود و از اینرو مردم جلو گیری از جشن و چراغانی کردند، امسال را خود محمد علی میرزا پیش افتاده بعنوان آنکه با آن پشامه های مرزی (داستان بیله سوار و ساوجبلاغ و ارومی) جشن نباید گرفت، و بلکه باید در وقت آن جشن را بیازماندگان کشتگان داد، یا تلگراف یوالیان و فرمانفرمایان دستور خودداری فرستاد نامه ای نیز از وزارت داخله در همان زمینه بمجلس نوشته گردید. لیکن مجلس چنین نهاد که بشکراته این موعبت و رأفت کبرای ملوکانه در همه جا جشن با شکوهی گرفته شود. این بود در تهران و تبریز و شهرهای دیگر جشنهای بزرگی گرفته و شادوبها نمودند. و نام این پیوخردی را در نجابت ملت گزاره اند.

در حالیکه در همان هنگام بهر گوشه ای از ایران آشوبی بر پا و چنانکه گفتیم ناله از هر سو بلند میبود، گذشته از پشامه های ننگ آور بیله سوار و ارومی، و گذشته از تاخت و تاز شاهسونان و راهزنیهای تائب حسین کاشانی و مانند اینها، در پیرامون خود تهران دزدان و راهزنان فراوان گردیده ایمی از میان برخاسته بود. بلکه در خود پایتخت بار دیگر اوپاشان دست بکار زده شبها رهگذران را لخت میکردند. در برابر این همه آشوب از محمد علی میرزا جز بی پروایی دیده نمیشد. بلکه چنانکه گفتیم از کوشش دیگران نیز جلو می گرفت. با این نشانه های آشکار از بدخواهی او مجلسیان و سران انجمن خود را فریب داده بایک نمایی از شاه بخوشدلی بر میخواستند.

اگر راستی را بخواهیم همینان از دوون دل، گمان نیکی بمحمد علی میرزا نمیداشتند. ولی چون مردان جانفشانی نمی بودند و بکنندن ریشه بد خواهیهای دربار دلیری نمی داشتند، از اینرو خود را فریب داده بد انسان بنمایشهای رویه کارانه محمد علی میرزا ارج می گزاردند.

در همانروزها کابینه نظام السلطنه چون کاری از پیش نمی برد و خود را در فشار میدید، کتاره جویی کرد. از آسوی چون آشتی کارها از اندازه گذشته، و برخی روزنامه ها همچنان گفتارهای تندی می نوشتند، و روزنامه مساوات کوشش با محمد علی میرزا بداد گاه کشیده بود، و جمل المثین که یکروزنامه خوسرد و میانه روی میبود گفتار زیر عنوان «تس آخر ایران و یا خاتمه حیات ایرانیان» مینوشت، باز کسانی از شاهزادگان و قاجاریان بتکان آمده چنین خواستند که بکوشش پردازند و روز شنبه نهم خرداد (۲۹ ربیع الاخری) نشست بزرگی در خانه عضدالملک رئیس ایل قاجار بر پا گردانیده بگفتگو پرداختند. سران اینان گذشته از عضدالملک، امیراعظم، علیالدوله، معینالدوله، سردار منصور، جلال الدوله (پسر ظل السلطان) بوده چنین میگفتند: این گرفتاریها که از درون و بیرون به ایران رو آورده ناشاه دل با مجلس پاک نگرداند و باتوجه حسدست نگرده چاره نخواهد پذیرفت، و از آن سوی هم کسانی در دربار بدخواه

مشروطه اند و آنان شاه را نمیکزاردند که با مجلس دل پاک گرداند، میگفتند. باید کاری کرد که شاه آن چندتن را از دربار دور گرداند، و تا این نتیجه بدست نیامده ما نباید از ابتعا پراکنده گردیم.

از اینرو فردا نیز همان نشست را میداشتند، و در اینمیان انجمنها نیز با بمیان گزاردند و نمایندگانی از خود بابتجا فرستادند و کار بزرگتر گردید. از آنسوی محمد علی میرزا چون این داستان را شنید آنرا بر انگیزنده ظل السلطان شمرد و بسیار بیعتناک شد، زیرا چنانکه گفته ایم ظل السلطان درشت و پنجسالگی خواصان تاج و تخت می بود، و این هنگام اگر چه یوالمیگری فارس رفته از تهران دور میزیست لیکن کاشان همچنان میکوشیدند، و چون پسرش



ب ۱۷۵

در این نشستها یکی از سزجینانان **میرزا محسن (از نمایندگان مجلس یکم)** شمرده میشد این محمد علی میرزا را بد گمان میکردانید.

روز دوشنبه همچنین نشست برپا میبود، و پس آنروز عضدالملک همراه مشیرالدوله که پس از نظام الملک بسر وزیر بر گزیده شده بود، بنزد شاه رفته درخواست شاهزادگان و قاجاریان را رسانیده بیرون کردن امیر بهادر و شایسال و چندتن دیگری را که قهرست کرده بودند از دربار خواستار گردید. محمد علی میرزا چون این روزها با روسیان در گفتگو بوده و آخرین نقشه را برای برانداختن مجلس میکشید (و همانا این نشست خانه عضدالملک اندیشه او را استوارتر گردانیده بود)، برای پرده پوشی بآن راه، این درخواست را پذیرفته دستور داد که آن چندکس در دربار نمانند بیرون روند، و مشیر السلطنه با فرمان او آگهی پایین را نوشته با مهر خود بیرون فرستاد:

« این بنده مشیر السلطنه که رئیس الوزرا ه هشتم در خدمت حضرت اشرف آقای، عضدالملک مد ظله العالی و سرکار والا نیرالدوله شرفیاب خاکبهای جواهر آسای مبارک، و همایونی ارواحنا فداء شده مطالب دولخواهانه امراء و وزراء و اعیان و عموم ملت، را معروض داشته، مستدعیات راجع بتصفیه دربار در حضور همایونی مقبول افتاد و اشخاص مفصله ذیل را: امیر بهادر جنگه، شایسال، علی پک، موقر السلطنه، امین الملک، معانقر الملک از دربار معدلت مدار تبعید و از توکری معزول فرموده و امیدواریم بعد»

ه از رقع این سوانح کلیه امور مملکتی اصلاح شود.

چون این آگاهی پراکنده گردید آزادخواهان بی آنکه گمان دیگری برند بشادی برخاستند. نااطقان اینسو و آنسو دویده و آن آگاهی را ب مردم خوانده بهمکس میزدند و همچنین در خانه عضدالملک درباریان و شاهزادگان آنرا فیروزی خود شمارده سخت بنوازیدند. بگفته روزنامه مجلس: صدای زنده یاد شاهنشاه عادل، پساننده بساد اعلیحضرت محمد علی شاه سلطان مشروطه خواه ملت نواز گوش فلک ائیر را کر می ساخت.

این بود آخرین فریبکاری محمد علی میرزا. شب آن روز پس از نیمه شب امیر بهادر با بیست تن غلامان تفنگدار بزرگنده رفته در سفارت روس بستن نشست. آن چند تن دیگر نیز هر کدام پناهگاهی بخود جستند و روپنهان گردانیدند. ولی خواهیم دید که جز برای دوسه روز نمی بود.

در همان روزها يك كوشش بدخواهانه ای، كد خوددنیال نیرنگ يك كوشش بدخواهانه محمدعلیمیرزا می بود، از نمایندگان روس و انگلیس دیده از نمایندگان بیگانه شده می باید در اینجا بنویسیم. ما این داستان را یکی در کتاب آبی میابیم که سفر انگلیس بوزیر خارجه آن دولت آگاهی داد و دیگری در کتاب پروفیسور براون که از زبان تقیزاده آورده. سفیر انگلیس چنین میگوید: آن روز مسیو دوهارتویک که بدیدن من آمده بود گفت شاه خود را از دست رفته میداند. من بسیار آرزو مندم که جان او را نگهداری کنیم. بگمان مسیو دوهارتویک کار بدستی بی اندازه انجامیده و هنگام آن رسیده بود که دو سفیر یا پیمان گزاریم - او بهتر می دانست تلگراف کرده (چون در قلهک میبودند) از مشیرالدوله، که با آنکه از چند روز پیش کناره جویی نموده بود باز در کارهای وزارت خارجه دست میداشت، گاه برای دیدار خواهیم. من گفتم: بسیار خرسندم که چنین کاری کنیم ولی گمان ندارم از گفتگوی مشیرالدوله نتیجه بدست آید. زیرا او گفته های ما را درست نخواهد رسانید. پس بیتر است در آن نشست رئیس مجلس نیز بوده باشد. مسیو دوهارتویک گفت: رئیس مجلس پیش از مشیرالدوله امیدمند توان بود، پس بیتر است عضدالملک هم بوده باشد این بود مشیرالدوله تلگراف کردیم که برای سه و نیم پس از نیمروز با آن نیز آگاهی دهد. و من چون در آن ساعت بخانه مشیرالدوله رسیدم درهم مسیو دوهارتویک آتجاست. ولی همانا لدوله، عضدالملک پیرا انجای بیجایی از آمدن خود خبری کرده اند. (پروفیسور براون می نویسد: ایتان گفته بودند. باید همه گفتگوی سفیران میانجیگری وزیر خارجه باشد. و بدینسان خشک پارسی سیاسی نشان داده بودند). مسیو دوهارتویک سخن پرداخته بوزیر خارجه چنین گفت: ما نمائندگان از در حوثت دوستاران ایران بیمناسکی این راه را که کوشه ایران در پیش میآورد بشا آگاهی میدهم. این راه پایتان بسیار بدی خواهد داشت.

امیدمندیم شما بنام وزیر خارجه همکاران خودتان و مجلسیان را از بیمناسکی این راه آگاه گردانید.

(براون گفته های سفیر روس را بدینسان میآورد: بجان شاه ایمنی نمانده. برای چه مردم نوکران و بستگان او، بویژه امیر بهادر، را که همچون سگ پاسبان نگهداریش میکنند، از او دور میگردانند؟! انجمنها از مرز خود گذشته میخواهند شاه را از شاهی بردارند. ما چنین چیزی را نخواهیم بر تافت، و اگر چنین کاری رخ دهد دولت روس ناگزیر خواهد بود دست بکارهای ایران بیازد، و این بهمعنای دولت انگلیس خواهد بود. می نویسد: سپس هم سفیر انگلیس جمله هایی درباره خانی نمایندگان مجلس و بد رفتاری انجمنها گفت).

سفیر می نویسد: چون از آنجا برخاستیم مسیو دوهارتویک گفت: گمان نمیکنم مشیرالدوله سخنان ما را کم و بیش برساند. پس بیتر است از عضدالملک نیز دیداری کنیم میگوید: بخانه عضدالملک رفته در آنجا نیز سخنان خود را رساندیم.

براون در پایان سخن خود می نویسد: پس از رفتن دو سفیر مشیرالدوله بمجلس شافته پیام ناگواری را که میداشت بمقتضای دولت و تقیزاده و مستشارالدوله رسانید، و این دو تن باز پسین، از آنجا که يك توده بیمار بهتر است تا يك توده مرده، پابن شدند که در برابر شاه تفنگه و افزار جنگه بکار نبرند.

چنانکه گفتیم این داستان از هر باره شکفت آور است. خود داستان يك نیرنگی از سوی سفیر روس بوده و از اینسوی تقیزاده در بازگفتن به براون بضمیردهایی در آن پرداخته و آنرا دستاویزی برای کارهای خود نشان داده. سفیر روس خواستش بیم دادن میباشد. زیرا چنانکه راپورت های لیاخوف را خواهیم آورد در همین روزها روسیان بهمدستی دربار نقشه برانداختن مجلس را میکشیدند، و چنانکه دریند سوم راپورت دوم نوشته گردیده میخواسته اند چنان باشد که آزادخواهان اندیشه ایستادگی را رهاکنند. سفیر انگلیس چون از آن بحث آگاهی نمیداشت همانا که فریب همکار خود را خورده است. هر چه هست دستاویز دو نماینده در این کوشش، در میان خودشان جلو گیری از پیشرفت آرزوی ظل السلطان میباشد که نشست های خانه عضدالملک را بان درخواست می شمارده اند، و جلو گیری از آنرا پایانی خود می دانسته اند. لیکن راز نهان همانست که باز نمودیم.

اما تقیزاده چون روز بمباران مجلس از خانه بیرون نیامده و ناشایستی از خود نشان داده بود، در لندن در نزد براون و دیگران پیرده کشیهای پرداخته و از آنجمله این داستان را با دستبرد باز گفته است. اینکه سفیر روس بگوید. . . دولت روس ناگزیر خواهد بود دست بکارهای ایران بیازد، که براون از گفته تقیزاده می نویسد، باور کردنی نیست. زیرا گذشته از آنکه چنین سخنی از يك نماینده سیاسی آنهم با بودن

يك نماينده سياسي ديگر دور است ، اگرچنين سخني گفته شده بودي ، سفير انگليسي آن را پنهان نداشته در نامه خود بوزير خارجه انگليسي اينها را نيز نوشتي .

آنگاه گيريم كه سفير روس چنين سخني را گفته آيا ممتازالدوله و تقيزاده خريستدي دادندي كه تنها با يك بيم دادن آنسفير دست از مشروطه بزدارند ؟ آيا پاسخ نكفتندي ؟ ما براي نگهداري مشروطه ناگزيريم بد خواهان را از دربار بيرون گردانيم ، آيا دولت روس مي خواهد تا بنگهداري مشروطه تكوشيم ؟ . . . آيا در برابر چنين پاسخي سفير



پ ۱۲۶

آرشادالدوله (رئيس انجمن مركزي تهران)

روس چه توانستي كرد ؟ . . .

روسيان اگر خواستندي در كار هاي دروني ايران دست دارند ، نيكرفتاري با محمدعلي ميرزا جلو آنرا نكرفتي ، و اگر نخواستندي و يا نياوستندي بر داشتن محمد - علي ميرزا از پادشاهي يا بيرون گردانيدن امير بهادر از دربار هيچ نتيجه بدئي را در پي نداشتي .

. پس از همه اينها چنانكه نوشتيم اين گفتگو روز چهار شنبه سيزدهم خرداد ( ۳ جمادي الاولى ) بوده ، كه هنوز محمدعلي ميرزا بيباغشاء فرقه و با مجلس نبرد آشكاري آغاز نكرده بود ، و چنانكه ديديم گفتگو درباره بيرون كردن امير بهادر و ديگروان مي بوده ؛ و هنوز نامي از جنگ كردن با محمدعلي ميرزا يا نكردن در ميان نمي بوده ، پس ايشكه براون مبنويسد : « تقيزاده و مستشارالدوله از آنجا كه يكتوده بيمار بهتر است تا يكتوده مرده ، با اين شدند كه در برابر شاه تفنگ و افزار جنگ بكار نيرتند ، چه معني دارد ؟ . . . آيا نه آنست كه تقيزاده در داستان را كه از هم جداست بهم آميخته است ؟ . . . »

از اين نيز بگذريم ؛ چنانكه خواهيم ديد پس از رفتن شاه بيباغشاء خود تقيزاده از كباتي مي بود كه پافشاري در جنگ كردن مبنمود . چيزيكه هست چون روز جنگ فرا رسيد از ترس جان از خانه بيرون نيامد و شايستي از خود نشان داد . پس چگونه مبنوان گفت كه از ترس دست يازيدن روسيان بكارهاي ايران جنگ نكردن با محمدعلي ميرزا را بهتر دانسته است ؟ . . . اين خود بدئي ديگري از تفيزاده است كه براي پرده پوشي بشايستي خود تاريخ را آشفته گردانده است .

بامید سود با جنبش همراهی کرده بودند خود را پکنار کشیدند ، و حاجی شیخ فضل الله و عیسیان او در تهران بدشمنی آشکار نیز برخاستند .

از سوی دیگر انابك بر وزیر گردیده از روی يك نقشه ای پافشارانه با مجلس بنبرد برخاست و از اینجا ایستادگی دربار در برابر مجلس رویه دیگری بخود گرفت . اینهاست آنهاييکه مشروطه كوچك را ( از داده شدن فرمان مشروطه تا بمباران مجلس ) بدر دوره جداگانه بخشیده سه ماه نخست آنرا از چهارده ماه باز مانده جدا میگرداند .

در این دوره دوم مجلس نیز ارج خود را از دست داد زیرا آن شور آغاز جنبش در نمایندگان فروتنیست ، و از اینسوی چون گفتگوی قانون و شریعت بنیان می آمد ، بیشتر اینان یا از راه دلبستگی بکیش و یا از روی مردم فریبی ، هواداری از شریعت مینمودند . گذشته از اینک بسیاری در تهران با انابك بستگی میداشتند و هوای او را تنگ میداشتند . کارهاشان آنها بود که پناك نوشته ایم . در هر پیشامدی ناشایستی از خود نشان میدادند و در برابر دربار زیون نرمی آمدند ، و چون تیریز بفرمانشان رسیده از گرفتاری زهاشان میگردانید ، باز ناشایستی از سر میگرفتند . خودشان کاری نمیکردند و کارهای دیگران را نیز بی نتیجه میگذاردند .

ببخردانه تر از همه آن شیوه ای میبود که برای خود برگزیدم و همی خواستند که هیچگاه بچنگ و خوریزی نرسدند ، و تنها با زبان پند و اندرز دشمنان را آرام گردانند ، و این بود همیشه فریب میخورده اند ، و چنانکه دیدیم کار بجایی رسید که از رحیم خان بیسواد نیز فریب خوردند .

راستی آنست که بیشتر این نمایندگان گرفتار اندیشه های قلندرانه ، و مغزهاشان آکنده از شعر های صوفیان و خراباتیان و دیگران میبود ، و از چنین کسانی شورش خواهی بر نیامدی ؛ آنان شایسته نمایندگی در يك مجلس که میبایست رشته جنبش و شورش يك كشوری را بدست گیرد نمی بودند . اگر در میانشان چند تنی جوان و خون گرم پیدا میشد اینان نیز هر کدام پایند دیگری میداشتند .

بناشایستی مجلس يك گواه همین بس که نتوانست و یا نخواست در تهران و دیگر شهرها نیز جوانان را بشوق سر بازی وادارد . بارها گفتگو رفت و روزنامه ها گفتار نوشتند ، و از نجف رفتی آمد . لیکن همه اینان بهوده گردید این کار تنها در تبریز پیش رفت ، و شکفت است که مجلس بآن نیز خرسندی نشان نداد .

در تهران مردم نیز پیروی از نمایندگان کرده یکانه کوششی که پیش گرفته بودند انجمن ساختن ، و در پیشامد ها بهای پھوی و شور و خروش برخاستن بود . چنانکه خواهیم دید در روزهای آخر شماره انجمن های تهران بیکصد و هشتاد رسیده بود ، يك اندیشیده که در یکشنبه یکصد و هشتاد انجمن چه معنی تواند داد ؟ . . . بجای آنکه همگی شان يك انجمن

## گفتار دهم

### چگونگی از حال مردم

در این گفتار بگوئیم سخن رانده ، و شور و از دیگر گونگی که در جنبش آزادی خواهی پس از سه ماه از آغاز آن پدید آمده بود و از حال برخی روز نامه ها .

چنانکه گفته ایم ، از آغاز داده شدن مشروطه تا نه ماه کمابیش از آن ، یکدوره ویژه ای میبود ( که ما داستان آن دوره را در بخش يكم بیابان رسانیده ایم ) . زیرا در آن نه ماه :

۱) جنبش مشروطه همگانی شمرده میشد ، و چنانکه نوشته ایم ، گذشته از شهرها در بسیاری از ریه ها نیز مردم جنبیده شور و خروش از خود نشان میدادند .

۲) ملایان مشروطه را در ارج شریعت دانسته و در همه جا با مردم عهدستی مینمودند بگفته یکی : خوانی را که در چیده می شد از بهر خود می پنداشتند و یاوری بدر - چیدنش میکردند .

۳) دشمنان مشروطه جز در باربان نمی بودند ، و آنان بدشمنی آشکاره گمناخی نمی نمودند . محمد علی میرزا نیز در کار شکتی پافشاری بسیار نشان نمیداد .

لیکن پس از آن دوره که با سرور انابك پایان پذیرفت ، از یکسو جنبش ده ها که بسیار سرسری میبود فرونشست ، و شهرهای كوچك نیز خاموش گردیدند . تنها در شهرهای بزرگی که در هر یکی انجمنی میبود نام مشروطه برده میشد ، و در اینها نیز همچنان چند گونگی ( بدانسان که در بخش يكم باز نموده ایم ) نمایان میبود . از مشهد و همدان و زنجان و مراغه و سبزوار و اینگونه شهرها آوازی شنیده نمیشد . از کرمانشاه و شیراز واردییل و ارومی بیش از همه آواز آشوب بر میخواست . اسپهان همچنان بشمایش رویه کاری بس میکرد . تنها تبریز و خوی و تهران ورشت و قزوین میبود که مشروطه - خواهی در آنجا ریشه دو اندیده و کوششهایی بکار میرفت .

از یکسو هم ملایان فریب خوردن خود بی برده این دانستند که مشروطه در اوج شریعت نیست و آن خوان نه برای آنان در چیده میشود ، و از اینرو انجمنی از آنان که

باشند ، و آنکاه با آمادگیهای کوشنده ، هر گروهی برای خود انجمنی می ساختند ، و از کوشش بهایجوی پس میگردند .

شگفتنتر این بود که پس از پیشامد میدان توپخانه ، که در نتیجه شاهکار انجمن ایالتی تبریز محمدعلی میرزا از درزیونی در آمد و بدستگیری منبع حضرت و دیگران گردن گزارد ، و آنان را دستگیر کردند و کینر دادند ، و پس نیز یکسندگان فریدون زردشتی و سید محمد یزدی و برخی دیگر کیفر داده شد ، انجمن های تهرانی اینها را میبود کوششهای خود پنداشتند ، و خود را قیروز شماره گردن افراشته ، و پس که در پیشامد گرفتاری بمب اندازان باز در برابر دربار بانا افراشته در اینجا سخن خود را پیش بردند ، بیکبار فریب خورده آن دسته بندیهای پوشالی خود را يك نیروی بشمار آوردند ، و سازش و بالش بیشتر کردند در روزنامه ها ستایش از انجمنیامیرفت و نمایندگان مجلس قیروزیهای ایشان را بشهرها با تلگراف آگاهی میفرستادند .

کار بجایی رسید که در تبریز هم کسانی با انجمن سازی برخاستند و چند انجمنی بناهای اتحاد ، قدرت ، مشورت ، مساوات ، حقیقت و مانند اینها بر پا گردید . نقیخان رشیدالملک که از فرمانروایی اردبیل بر داشته شده بود ، بشیرین آمده در اینجا سر بمیان مشروطه - خواهان در آورده ، انجمنی بنام دحشمت بر پا گردانید ، و چون سپس همین نقی خان را در لشکر عین الدوله در میان دشمنان مشروطه خواهیم دید ، از اینجا پیداست که این انجمنها بینی از همه دستاویزی در دست سوجدویان میبود . چنانکه در تهران نیز علیخان سردان دوله که سپس او را هم یکی از افزارهای بزرگ کار محمد علی میرزا خواهیم دید رئیس انجمن مرکزی میبود و خود بیضا انجمنها سروری میداشت .

درجایی که يك کسی با يك انجمن ساختن و یا در يك انجمن نام نویساندن از شمار آزادخواهان رفتی و در همه جا نوازش و مهربانی دیدی و هر سودی که خواستی بدست آوردی چراغی ایستی رشیدالملک و ارشد الدوله و رحیم خان و حاجی میرزا حسن و دیگران مشروطه خواهی نمایند و کار خود را از پیش ببرند ؟ . . . درجایی که آزادخواهان برای فریب خوردن آماده می ایستادند چرا ایستی ایشان از فریب دادن خود داری نمایند ؟ . . . ایشان از یکسو یا دربار بستگی می داشتند و از یکسو با آزادخواهان آمیزش و همدمی می نمودند .

بلکه در روزهای آخر کسانی از نمایندگان مجلس نیز همین رفتار را می کردند . چون از کارهای محمد علی میرزا این در ساقته بودند که يك تاختنی بر سر مجلس خواهد برخاست و یکی از راه دیگری بستگی با دربار پدید می آوردند ، و چنانکه خواهیم دید همین نمایندگان در مخرده خود کامگی ، در تهران می نمودند و زمانی با آنان فرسید .

نمایندگان آذربایجان که با آن پیمان و سرگند از تبریز روانه گردیده ، و با آن شکوه و پذیرایی بشیران رسیده بودند برخی از آنان نیز نامردیهای از خود می نمودند .

یکی آنست که چند روز پیش از میاناران مجلس بنام موصی و روانه تبریز گردید (وراستی و از تهران گریخت) و چون به تبریز رسید ، با آنکه این شهر ایستادگی می نمود ، نماینده و اینچنان نیز نایستاد و همراه چند تن تفنگچی خود را به جفا انداخت و از آنجا روانه تنغاز و اسفانبول واروپا گردید . آن دیگری خود را افزاز کار بیگانگان گردانیده جز با دستور فلان سفارت کار نمی کرد . آن دیگری فهانی با دربار راه می داشت . یکی دیگر را میگویند که با چادر زنانه خود را بدربار انداخته با محبت علی میرزا دیدار کرد و با او نهش نهاد . اینهاست نمونه های از نامردیهای نمایندگان .

یکی دیگر از نمایندگان تبریز میرزا آقا اسپهانی میبود که تبریزیان فریض را خوردند ، و با پذیراییها نگاهش داشته سپس نیز بنمایندگی بمجلس فرستادند . لیکن کمی نگذشت که دانسته شد درماکواز اقبال السلطنه پولی گرفته ، و از اینسو چون بتهران رسید در میان پادریار بستگی یافت و بزبانها افتاد که محمد علی میرزا را ببرانداختن مجلس دلیر تر میگرداند . کار رسوایی این مرد بجایی رسید که در روزنامه پول گرفتش را نوشتند ، و شعر چاپ نمودند که در ستایش ارفع الدوله سروده بود بچاپ رسانیدند ، و سرانجام انجمن ایالتی تلگرافی بدارالمحوری فرستاده از نمایندگی او از سوی آذربایجان بیزارگی نشان داد .

چنان که نوشته ایم در ماههای نخست جنبش مشروطه بگوشه روزنامه های در تهران و دیگر جاها پدید آمد که بنیاد گزاران آنها تنها این میخواستند که روزنامه ای در دست دارند و دانسته های خود را بیرون ریزند و اینست در گفتارها که می نوشتند بیشتر به حدیث و فلسفه و شعر و اصول و اینگونه چیزها می پرداختند ، و هر یکی از آنان مشروطه را با دانشهای خود درمی آمیختند و بدانسان که میخواست معنی میکرد . این روزنامه ها که نامهای بسیاری از آنها شمرده ایم تا دوره دوم می بودند و هر یکی چند ماهی پراکنده شده از میان می رفتند . در این دوره هم کسی یا کسانی پیدا شدند که معنی درست مشروطه را ب مردم بجهانند و يك چیزهای سودمندی در آن پاره بنویسند .

روزنامه های مجلس و جیل المتین و صور اسرافیل و روح القدس و تمدن و ندای وطن در تهران و انجمن در تبریز که از دور نخست یا اندکی پس از آن آغاز شده بودند همچنان پیش می رفتند و تا تفریقهای بسیاران چاپ می یافتند . گذشته از آنها در تهران روزنامه مساوات ، و در تبریز مجاهد و اتحاد و دحشرات الارض بیرون آمدند .

مساوات را سید محمد رضای شیرازی می نوشت ، و او چنانکه می شناسیم یکمرد بیباک و خیره سری میبود ، و در نوشتن این روزنامه نیز بیباکی و خیره سری بسیاری از خود می نمود . این نیز همچون مدیر روح القدس شاخ و شاخ محمد علی میرزا انداخته زور بتشد نویسی می زد . چنانکه در یکی از شماره های روزنامه خود ، داستان لویی شانزدهم

پادشاه فرانسه و گریختن او از پاریس و سرگذشتش را نوشت و در پایان آن روی سخن را بمحمد علی میرزا گردانیده بگفته‌های بیم‌آمیزی پرداخت. بلکه از جمله‌های ریشخند آمیز نیز باز نایساده چنین نوشت:

«مگر تصور میشود که بعد از این ایرانی دست از حقوق مشروع خود بردارد و دزدان را بیمکافات آسوده گذارد. تداوم نه‌یافته هر کسی این خیال و تصور باطل را در خاطر مقدس پادشاه ما القا نماید بجمیع انبیاء و اولیاء و ارواح مقدسه دنیا سوگند و بروح عدالت و حقیقت مساوات قسم است که خیانت صریح بمقام سلطنت ننماید و اگر این قسمها را باور بدارند بایران پرستی شایسته و بدانش امیر بهادر و بپاک دامنی سعادالدوله و بدیانت اقبال‌الدوله و بعصمت و عفت آصف افخم و برحم و مرویت ظفر السلطنه و بغیرت و عصمت توأم‌الدوله و بخلق نازنین حاجب‌الدوله قدیم و برساله عملیه حجة الاسلام آقا میرزا مصطفی و به نیکنامی و تقوای مجتهد تبریزی و بارواح طیبه اعضای انجمن مقدس قنوت قسم یاد میکنم ...»

این نمونه‌ای از نوشته‌های اوست. در شماره ۲۱ روزنامه‌اش گفتار درازی زیر عنوان «شاه در چه حالت است» نوشته باز سخنان تند و زشتی در رخ نگفت، و چون محمد علی میرزا از عدلیه دادخواهی کرد و از دادگاه سید محمد رضا را خواستند او نرفت و در یکشنبه از روزنامه خود سرآپا ریشخند بدادگاه نوشت (شماره ۲۲) که با دستور مجلس یا دولت باز داشته شد و باین بس نکرده بیک کار بسیار زشت‌تری برخاست و آن اینکه یک چلوای بزرگی بنام «استهادنامه» آماده گردانید، که در آن گواهی مردم را درباره «بدکاره بودن ام‌الغاقان» فادر محمد علی میرزا، خواستار گردید، و آنرا بدست یکی داده بیازار فرستاد که مردم آگاهی خود را نویسند و مهر کنند، و بدینسان بیک کار سرآپا رسوایی برخاست.

این در روزهایی بود که محمد علی میرزا در تهران با لیاخوف و روسیان گفتگو میداشت، و بیگمان یکی از چیزهایی که او را بروسیان و خواست آنان نزدیکتر گردانیده همین بوده. محمد علی میرزا بارها این رسوایی را یاد میکرد ورنجیدگی خود را باز مینموده. بدینسان دشمن را بخود برمی‌آغلانیدند بی آنکه در اندیشه ایستادگی نپزایشتند و نیرو بسیجند. از یکسو مجلس با محمد علی میرزا آنست نهادی را مینمود و از یکسو روزنامه‌ها این تندیهای بی‌اندازه را نشان میدادند.

روزنامه صور اسرافیل و روح القدس نیز اینگونه گفته‌ها را مینوشتند. سید جمال و ملک‌المتکلمین نیز، در خنبرها هر گونه بدگویی میکردند. بهاء‌الواعظین بالای منبر محمد علی میرزا را «پسر ام‌الغاقان» می‌نامید.

اما روزنامه‌های تبریز، چنانکه نوشته‌ایم و مجاهد، را ابوالضیا مینوشت که با آن سرگذشت دچار آمد و روزنامه نیز از میان رفت. «اتحاد» را انجمن اتحاد بنیاد گزارده

که از نیمه‌های اسفند ۱۲۸۶ بیرون آمد. در تبریز چون یادویی جنگ و سامان شهر بهم خورد تا دو ماه کمابیش روزنامه‌های آزادیخواهان بیرون نمی‌آمد و تنیاً روزنامه تبریز، ملاحوه میبود که از سوی اسلامی نوشته میشد، و بدینسان میگذاشت، تا انجمن اتحاد این روزنامه را بنیاد گزارده بیرون داد، و پس از چند روزی هم دانجمن، باز بیرون آمد، و تا زمان جنگ و آشوب هر دو پایدار میبود. «حشرات الاوس» را حاجی میرزا آقا پلوری بنیاد گزارده، این نیز نگاره دار و شوخی آمیز میبود، و به پیروی از «ملائصراندین» گذار عایش از زبان عفار و کین که یک دیوانه بازار گرد بنامی در تبریز میبود نوشته میشد. این روزنامه از نیمه دوم اردیبهشت ۱۲۸۷ آغاز کرد و تا زمان جنگ و آشوب پیش از ده وانه شماره بیرون نیامد.

در تبریز در این دوره برخی روزنامه‌هایی نیز بر سر کی بیرون آمد ولی هر کدام بیش از چند شماره نباید. کسانی میگذاشتند چون تبریزیان ترک زبانند. اگر روزنامه‌ها بر سر کی باشد بهتر فیسند، و آنگاه یکی که میخراند دیگران نیز گوش دهند. ولی آرمایش و آرزو، آنرا نشان داد و روزنامه‌های ترکی پس نرفت.

بنام‌ترین این روزنامه‌ها «آنادیلی» بود که سید حسین خان عدلیه عدالت در چند صفحه کوچک مینوشت. روزنامه «ملاحوه» را هم گفته‌ایم که بر سر کی نوشته میشد.

درباره دبستانها در آذربایجان همان کوشش و پروا که باز نموده‌ایم برپا میبود. بزرگه در تبریز که دبستانها تا میتوانستند ارج میگزاردند و ازدادن پول برای پیشرفت آنها باز نمی‌ایستادند. در همین بخش پیکره‌ای را (پیکره ۱۵۵) بچاپ رسانیده‌ایم که نمایندگان دبستانها به انجمن اریالقی آمده‌اند، و در آنجا با بودن اجلال‌الملک (رهبر شهر بانی و فرماندار شهر) و دیگران پیکره برداشته‌اند.

سرات آزادی در تبریز بدو چیز بیش از همه ارج میگزاردند. یکی دبستانها و شاگردان آنها، و دیگری مجاهدان و دسته بندی‌های ایشان و این هر دو سودمند و بجا میبود.

## پایان بخش دوم